

عذایت الله رضا

آذر بايجان

و

ادان

(آلانيای قفقاز)

عنایت الله رضا

آذر بایجان

و

اران

(بانیای قفقاز)



آذربایجان و اران (آلبانیای قفقاز)

نوشته: عنایت‌الله رضا

چاپ اول ۱۳۶۰

از این کتاب سه هزار نسخه بطریق چاپ مسطح  
در چاپخانه «شهر چاپ» به طبع رسید.  
کلیه حقوق چاپ مخصوص مؤلف است.

انتشارات ایران زمین

# فهرست مনدر جات

\* درباره مؤلف کتاب (از ناشر)

۱- انگلیزه تکارش کتاب

۲- پیشگفتار

۳- بخش نخست: نام آذربایجان و آلبانیای قفقاز در روزگار گهن.

۴- بخش دوم: دگر گونهایی که در نام آلبانیای قفقاز پدید آمده است.

۵- بخش سوم: معدود ره جغرافیایی آلبانیای قفقاز (اران) و آذربایجان.

۶- بخش چهارم: نظر پان تور کیستها در پیرامون ترکان.

۱- آیا صربین آسیای سیانه از روزگاران

بسیار گهن صربین توکان بود؟

۲- آیا نوران یا نورانیان ترک بودند؟

۳- آیا اقوام باستانی آسیای مقدونی ترک بودند؟

۷- بخش پنجم: تیره وزبان سرد آلبانیای قفقاز.

۸- بخش ششم: تیره وزبان سرد آذربایجان.

۱- تیره سرد آذربایجان

۲- زبان سرد آذربایجان

۹- بخش هفتم: گویی ترکان و قواد زبان ترکی به آذربایجان.

۱۰- بخش هشتم: پنجه نه نام آذربایجان بر اران نهاده شد.

۱۱- فهرست اعلام:

## درباره مؤلف کتاب

عنایت‌الله رضا سال ۱۳۹۹ شمسی در رشت تولد یافت و تحصیل خود را در آن شهر آغاز کرد و در تهران ادامه داد و به سال ۱۳۲۲ دوره دانشکده را پی‌بایان رسانید. وی به‌سبب فعالیتهای سیاسی مدنی را در زندان و تبعید بسربرد و سرانجام به سال ۱۳۲۵ ناگزیر از جلای وطن شد و به اتحاد شوروی سفر کرد. در اتحاد شوروی نخست در رشته علوم اجتماعی از دانشکده حزب کمونیست فارغ‌التحصیل شد و سپس به گذراندن دوره دکتری فلسفه پرداخت و بد سال ۱۳۳۵ دوره آن را پی‌بایان رسانید. وی در یاکو و مسکومدتی به کار ترجمه اشتغال داشت. شهریور سال ۱۳۳۶ به جمهوری خلق چین سفر کرد و نامهر سال ۱۳۳۸ در آن کشور اقامت داشت و بد کار تحقیق و ترجمه پرداخت. سال ۱۳۳۸ به مسکو بازگشت و تا سال ۱۳۴۶ در آن شهر به کار تحقیق و ترجمه اشتغال داشت. از سال ۱۳۴۶ تا اوخر سال ۱۳۴۷ در پاریس اقامت گزید و در آنجا نیز همچنان به کار تحقیق و ترجمه پرداخت. پس از آن به میهن بازگشت.

عنایت‌الله رضا سال‌ها است که به کار تألیف و ترجمه اشتغال دارد. وی در زمینه ایران‌شناسی و علوم اجتماعی دارای تأثیرگذاری است که از آن جمله‌اند: موسی خودرنی تاریخ نگار عهد ساسانی، در پیرامون آذربایجان، آذربایجان و اران، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، کمونیسم و دموکراسی، مادر کبیم و ماجراهای بیگانگی انسان.

عنایت‌الله رضا در رشته ایران‌شناسی و علوم اجتماعی به ترجمه آثار متعددی پرداخته است که از آن جمله‌اند: او راز تو، تمدن ایران ساسانی، واژه‌شناسی نامهای ایرانی، طبقه جدید، به زمامداران شوروی، اسرار مرگ استالین. مؤلف مدنی از عمر خود را در دانشگاهها و دانشکده‌های کشور به تدریس فلسفه، علوم اجتماعی و تاریخ فرهنگ و تمدن ایران اشتغال داشته است.

ناشر

# انگیزه نگارش کتاب



در سال ۱۳۴۸ پس از سالها مفارقت و بازگشت بهمین مقاله‌ای زیرعنوان «سخنی در پیرامون آذربایجان» نوشت که در مجله بررسیهای تاریخی انتشار یافت. چندی بعد مقاله‌مدکور با اندکی تغییر به صورت جداگانه منتشر گردید و متن آن در مجله تماشا نیز بچاپ رسید.

در سال ۱۳۵۹ دوست دانشمند آقای دکتر حسین حبیبی پس از مطالعه مقاله، نگارنده را به نوشتمن کتابی در این زمینه تشویق فرمودند. خود نیز سالها آرزو داشتم کتابی در این زمینه فراهم آورم. از این رو بخش قابل ملاحظه‌ای از اوقات خویش را به مطالعه تاریخ ترکان و رابطه این قوم با ایران اختصاص دادم و حاصل آن کتابی شد زیرعنوان «ایران و ترکان در روزگار ساسانیان» که هنوز در معرض طبع و نشر قرار نگرفته است. پس از پایان گرفتن کار تدریس که فرصتی فراهم آمد، نوشتمن و اتمام این کتاب نیز میسر گردید. با وجود بضاعت اندک نگارنده، امید است کتاب حاضر بتواند از سوی خواننده ارجمند با حسن قبول تلقی گردد.

در پایان فمن ابراز تشکر از دوست ارجمند آقای دکتر حسین حبیبی، این نوشته ناچیز را به محضر گرامی ایشان تقدیم می‌دارد.

عنایت الله رضا

## پیشگفتار

—»»»»»

ماه زوئن سال ۱۹۱۸ سران حزب مساوات ، دولتی در قفقاز پدید آوردن و نام بخشی ارسازمین مذکور را که بر آن فرمان می راندند «جمهوری آذربایجان» نامیدند .

حزب مساوات که عنوان اصلی آن «حزب دموکراتیک اسلامی مساوات» بود، به سال ۱۹۱۱ میلادی در شهر باکو تأسیس یافت. هدف این حزب ایجاد کشور اسلامی بزرگ و واحد تحت رهبری ترکان آسیای صغیر بود . حزب مذکور که از سیاست «پان تور کیستها» «پیروی می کرد و طرفدار «وحدت» همه ائم زبانان جهان در «ملتی واحد» بود، در ماه ژوئن سال ۱۹۱۷ به «حزب فدرالیستهای ترک» پیوست و با حزب مذکور کنگره ای متحده ترتیب داد. در نوامبر سال ۱۹۱۷ نخستین کنگره حزب مساوات ایان قفقاز برگزار شد و از این پس «حزب دموکراتیک فدرالیستهای مساواتی ترک» نام گرفت . حزب مذکور ، در ماه ژوئن ۱۹۱۸ استقلال بخشی از قفقاز را ، زیر عنوان «جمهوری مستقل آذربایجان» اعلام کرد . حال آن که نام این سرزمین هیچگاه آذربایجان نبود .

حدود دو سال بعد ، در تاریخ بیست و هشتم ماه آوریل سال ۱۹۲۰ دولت مساوات ساقط و منقرض شد و بلشویکها قفقاز را به تصرف آوردن و دوباره سرزمین مذکور ضمیمه خاک روسیه گردید . در این روزگار دولت روسیه شورودی بر سرزمین قفقاز فرمانروایی یافت .

دولت جدید روسیه شوروی که هنوز در آن زمان نام « اتحاد جماهیر - شوروی سوسیالیستی » بر کشور خود نهاده بود ، نام آذربایجان را همچنان بربخشی از قفقاز باقی نگاه داشت . پس از چندی « جمهوری - آذربایجان » به نام « جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان » نامیده شد .

در آن روزها ، گذاردن نام « آذربایجان » بر بخشی از قفقاز ، گفتگوهای بسیار پدید آورد و در ایران ، بویژه آذربایجان ، اعتراض عده کثیری از میهن پرستان ، از جمله گروه دموکراتهای آذربایجان چون شادروانان شیخ محمد خیابانی ، اسماعیل امیر خیزی ، احمد کسری - تبریزی و بسیاری دیگر را سبب گردید و کاراین اعتراض تابدانجا کشید که گروهی به پیروی از شادروانان اسماعیل امیر خیزی و شیخ محمد خیابانی در صدد تغییر نام آذربایجان برآمدند ( در موقع خود بدین نکه اشاره خواهد شد ) .

اکنون شخصت واندی سال از آن روز گار می گذرد . از مردان سیاسی و آگاه آن زمان ، شاید کسی زنده نباشد . سالها گذشت و ماجرا بدست فراموشی سپرده شد . اکنون ، کمتر کسی می داند که سر زمین تر کی زبانان قفقاز در گذشته نامی جز آذربایجان داشته و هر گز به این نام ، نامیده نمی شده است .

با گذاردن نام « آذربایجان » بر بخشی از قفقاز ، اندیشه ای تازه نیز عنوان شد مبنی بر این که گویا « آذربایجان سر زمینی است دونیم گشته که بخشی در شمال و بخشی در جنوب رودارس نهاده شده است ». نخست در قفقاز و پس آنگاه در ایران ، تنی چند از شاعران و نویسنده ای کان ،

از این «جدایی» ناله‌ها سردادند و از روز گار، گله‌ها کردند. چندی نگذشت که واژه‌هایی چون «آذربایجان شمالی» (مقصود سرزمین ترکی زبانان قفقاز است) و «آذربایجان جنوبی» (آذربایجان تاریخی و راستین) عنوان شد. برخی از مورخان و نویسندگان شوروی، در کتابها و نوشته‌های خویش، این عنوانهای معمول و نادرست را چندان بکار گرفتند که نسل جوان ما از راه درست منحرف شده و از حقیقت ماجرا دور و بی خبر مانده است.

اینک برای جلب توجه خوانندگان، نمونه‌ای چند از عناوین و اصطلاحات مذکور را که در نوشته‌های مؤلفان شوروی به چاپ رسیده و از سوی مترجمان ایرانی به پارسی برگردانده شده است، ارائه می‌کنیم:  
«شاخه‌های سلاله اشکانی در ایرانی (گرجستان خاوری) و آلبانی<sup>۱</sup> (آذربایجان شمالی که اکنون حکومت آن شوروی است) – نیز مستقر گشته‌ند»<sup>۲</sup>..

«منازعه دو دولت بر سر ارمنستان و ایرانی (گرجستان) و آلبانی (بخشی از آذربایجان) بود»<sup>۳</sup>.

«بهرام هنگام مراجعت از متصرفات خاوری خویش از آلبانی- (آذربایجان شمالی) عبور کرد»<sup>۴</sup>.

۱- در پیرامون نام «آلبانی» یا «آلبانیای قفقاز» در صفحات بعد سخن خواهیم داشت.

۲- ن. و. پیگو لفسکایا، آ. یو. یا کوبوسکی، ای. پ. پتروشفسکی، ل. و. سترویوا، آ. م. بلنیتسکی: «تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم»، ترجمه کریم کشاورز، نهران، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۶، جلد اول، ص ۵۹.

۳- همانجا، ص ۷۷.

۴- همانجا، ص ۱۰۱.

»... در آلبانی (آذربایجان شمالی) واقعاً ماساگتبان وجود داشتند...«.<sup>۵</sup>

«امر الحاق ارمنستان خاوری و آذربایجان شمالی به رویه نقش متر قیانه‌ای داشت».<sup>۶</sup>

چنان که خواندن گان توجه دارند، نخست بخشی از قفقاز «آذربایجان» نامیده شد و متعاقب آن دو اصطلاح «آذربایجان شمالی» و «آذربایجان جنوبی» پدیدار گشت.

البته این پایان ماجرا نبود. چندی بعد مؤلفان شوروی اعلام داشتند که آذربایجان هیچ گاه بخشی از ایران نبوده و «بطور موقع و در نتیجه اردوکشیهای استیلاگر آنها ایرانیان توسط آنها اشغال شده است».<sup>۷</sup>

حال آنکه در سراسر طول تاریخ و در هیچ یک از آثار مورخان قدیم و جدید حتی یک اشاره به چنین «اردوکشی استیلاگر آنها» نشده است. ایرانیان «استیلاگر» معرفی شدند، تا از این رهگذر، ارتش روسیه تزاری «یاری دهنده» و «رهایی بخش» معرفی گردد.<sup>۸</sup> حال آنکه لینین بارها تزاریسم روسیه را «ستمگر» نسبت به ملت‌های غیر و کشور

۵- دیا کونوف، آ. م، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵، ص ۳۰۴.

۶- عبدالله یف، فتح الله، گوشدای از تاریخ ایران (گوشدای از مناسبات روسیه و ایران و سیاست انگلستان در قرن نوزدهم)، ترجمه غلامحسین متین؛ تهران، ص ۱۹۲.

۷- همانجا، ص ۱۲۰.

۸- همانجا، ص ۱۹۱.

روسیه تزاری را «زندان ملتها» نامید.<sup>۹</sup>

نگارنده چون اشتیاقی بهورود در مسائل سیاسی ندارد، تا آنجا که میسر باشد از این مقوله در می گذارد و به بررسی مسائل جغرافیایی و تاریخی آذربایجان و سرزمینی که در شمال رود ارس نهاده شده و جمهوری سوروی سوسیالیستی آذربایجان نام گرفته است می پردازد. باشد که این مختصر بتواند زمینه‌ای برای روشن شدن برخی ابهام‌های موجود فراهم آورد.

---

۹- لین، و. ای.، آثار منتخبه در دو جلد، جلد اول، قسمت دوم، اداره نشریات به زبانهای خارجی، ترجمه فارسی، مسکو، ۱۹۵۲، ص ۳۸۵، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۳۸۹

# بخش نخست

—»»»»»

نام آذربایجان و آلبانی، قفقاز در روز گارانز گهزم.

سرزمینی که شصت و اندی سال قبل «جمهوری آذربایجان» و پس آنگاه «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» نام گرفت، در روز گار باستان «آلبانی» نام داشت. مورخان و جغرافی نگاران باستان، پیرامون این نکته مطالبی نگاشته و سرزمین آلبانی را جزء آذربایجان «آتروپاتن» دانسته‌اند.

برای روشن شدن مطلب نخست به بینیم نام آذربایجان از کجا آمده است؟

در آغاز نوشتۀ دانشمند گرانمایه شادروان احمد کسری تبریزی را در پیرامون نام آذربایجان از نظر خوانندگان می‌گذرانیم. وی ضمن بحث پیرامون نام آذربایجان، چنین آورده است:

«این نام از دو هزار سال پیش یکی از مشهورترین نامهای جغرافی ایران و در هر دوره با یک رشتۀ حوا دث مهم تاریخی توأم بوده است...»

« آذربایجان » و « آذربادگان » هر سه شکل، در کتابهای فارسی معروف است . فردوسی « آذربادگان » نظم نموده است :

« به یک ماه در آذربادگان  
بپو دند شاهان و آزادگان ».

تازیکان « آذربیجان » می خوانندند . در کتابهای ارمنی « آذربایاقان » و « آذرباداقان » هر دو را نگاشته‌اند . در کتابهای کهن‌پهلوی « اتور- پاتکان » است ...

درباره پیدایش نام آذربایگان ، نوشته استر ابو جغرافی نگار معروف یونانی از همه بهتر و راستر است . به نوشته او چون دور پادشاهی هخامنشیان به پایان آمدۀ الکساندر ماکدونی<sup>۱</sup> بر ایران دست یافت . سرداری به نام « آتورپات » در آذربایگان برخاسته ، آن سرزمین را که بخشی از خاک مادان و به نام « ماد کوچک » معروف بود ، از افتادن به دست یونانیان نگاه داشت و آن سرزمین به نام او « اتورپاتکان » خوانده شد<sup>۲</sup> . ابن فقیه ، نام آذربایجان را پدیدآمده از نام آذرباد پسر بیور اسب دانسته است<sup>۳</sup> .

---

۱ - این شخص همان اسکندر مقدونی است . در نوشته‌های باستان ، اورا بجای الکساندر ، به غلط السکندر می نامیدند و او را السکندر گجستک (ملعون) می خوانندند . گمان می رو د تلفظ غلط نام اسکندر ، متعلق به روزگاران کهن باشد .  
۲ - « کاروند کسری » ، به کوشش یحیی ذکاء ، تهران : ۱۳۵۶ ، ص . ۳۱۴-۳۱۳ .

۳ - ابن فقیه ، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی ، ترجمة مختصر «البلدان » ، بخش مربوط به ایران ، ترجمه ح . مسعود ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۹ ، ص ۱۲۶ .

شادروان کسروی ضمن بررسی نام «آتورپات» و واژه «انور» را همان آذر یا آتش و واژه «پات» را که بعدها به صورت «پاد» و «باد» در آمد به معنای نگهبان دانسته است<sup>۴</sup>. تا پایان عصر ساسانیان، این نام در ایران رایج بوده است. چنان‌که یکی از موبدان مشهور «آذرباد-مار اسپندان» یا «آذرباد مهر اسپندان» نام داشته‌است. این شخص وزیر شاپور دوم شاهنشاه ساسانی و یکی از مفسران اوستا بود. نام این موبد به صورت «آتربات مانسارسپندان» نیز آمده است<sup>۵</sup>. دیگری، حکیم و دانشمندی به نام «آذرباد زرادستان» بود که به روزگار و هرام پنجم- (بهرام‌گور) شاهنشاه ساسانی می‌زیست<sup>۶</sup>.

واژه «کان» که بعدها به صورت «گان» تلفظ شد و در زبان ارمنی صدایی میان «ك» و «گ» دارد، پسوندی است که به آخر نامهای شهرها و روستاهای ایران بسیار آمده است. چون اردکان، هیرکان- (گرگان)، بیلکان (بیلقان)، دیلمکان (دیلمقان)، بازرگان، ارزنکان- (ارزنجان - ارسنجان)، زنگان (زنجان)، شاهگان (شاهجهان)، شادکان وغیره<sup>۷</sup>.

بدین روای، سرزمینی که نام «آتورپات» بخود گرفت،

۴- «کاروند کسروی»، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۶، ص-

۳۱۵-۳۱۶

۵- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، آ. ابوسعید، تهران، ۱۳۲۵، ص ۳۶.

۶- همانجا، ص ۵۴.

۷- برای آگاهی بیشتر، رجوع شود به «کاروند کسروی» (مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی) به کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۶، ص ۳۱۶.

« آتورپاتکان » و بعدها « آذربادگان » و « آذربایگان » نامیده شد. تازیان چون قادر به تلفظ حرف « گ » نبستند ، « گ » را به « ج » بدل کردند و سرزمین مذکور را « اذربیجان » نامیدند . از این‌رو نام « آذربایگان » به صورت « آذربایجان » تلفظ شد که اکنون نیز مصطلح است .

ممکن است این پرسش پدید آید که چرا « آذربادگان » به -

« آذربایگان » بدل شده وجای حرف « د » را حرف « ی » گرفته است ؟  
شادروان احمد کسروی طی بحث پیرامون این نکته ، موضوع را روشن گردانیده و چنین نوشتند است :

« در آذربایجان گاهی نیز « د » ، « ی » می‌گردیده ، چنان که ما آن را در خود نام آذربایجان که نخست « آتورپادگان » بوده و همچنین در کلمه « مایان » که بی‌گمان « مادان » بوده می‌بینیم ». چنان که پیشتر اشاره شد ، سرزمین آذربایجان که بخشی از سرزمین « مادبزرگ » بود ، « مادکوچک » یا « مادخرد » نامیده می‌شد . پس از آن که نام « آتورپات » بدان افزوده گشت ، با این همه نام کهن آن « ماد » یکباره برداشته نشد و در نوشهای مورخان و جغرافی نگاران باستان به صورت « مادآتروپاتن » که شکل یونانی نام « ماداتورپاتکان » است ، خوانده شد . این نام ، گاه به شکل « ماداتروپاتن » و گاه به صورت « اتروپاتن » آمده است .

آکادمیسین واسیلی ولا دیمیرویچ بارتولد خاورشناس بزرگ .

---

۸ - برای آگاهی بیشتر رجوع شود به « کاروند کسروی » ( مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی ) به کوشش یحیی ذکاء ، تهران ، ۱۳۵۶ . ص ۳۵۶ .

روس در پیرامون نام آذربایجان چنین می‌نویسد :

« پیش از حمله اسکندر مقدونی ، آذربایجان ایران بخشی جدا ایی فاپذی بر از سرزمین ماد بود و سیستم اداری جداگانه‌ای نداشت . هنگام پیکار گو گمل<sup>۹</sup>، آتروپات ، ساتر اپ<sup>۱۰</sup> سر اسر ماد بود ... پس از اسکندر بخشی از سرزمین ماد همچنان در اختیار آتروپات باقی ماند که ماد خرد نامیده می‌شد . بعدها نام آتروپات بدان افزوده شد . یونانیان این سرزمین را آتروپاتن و ارمنیان آترپاتکان می‌نامیدند . نام آذربایجان از همینجا است»<sup>۱۱</sup> .

آریان مورخ سده دوم میلادی به هنگام بحث پیرامون لشگر کشی اسکندر مقدونی به ایران ، از آلبانیای قفقاز و آذربایجان جداگانه نام برد و آذربایجان را « ماد آتروپاتن » نامید<sup>۱۲</sup> .

۹ - گو گمل نام محلی است که در کنار رود بومادوس و نزدیکی اریبل و موصل که جنگ سوم اسکندر مقدونی با داریوش سوم در آنجا روی داد .

۱۰ - ساتر اپ شکل یونانی شده عنوان پارسی خشترپ است که به صورت خشترپاون آمده است . خشتر = شهر و خشترپاون = شهر باش است . در نوشته‌های تازی خشترپ به صورت « شهرب » نیز آمده است . خشترپ یا ساتر اپ ، والی و فرمانروای یکی از بخش‌های بزرگ قلمرو شاهنشاهی هخامنشیان بود . داریوش بزرگ ، سرزمینهای ایرانی و غیر ایرانی تابع شاهنشاهی هخامنشی را به بیست بخش تقسیم کرد و هر کدام را به یک خشترپاون = ساتر اپ سپرد .

11 - Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, Izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 775 - 776.

12 - Arriani, Anabasis, recognovit C. Abicht, Lips., 1886

یوسف فلاویوس مورخ دیگر سده دوم میلادی ، هنگام بحث از «ماد آتروپاتن» آن را سرزمینی رجمعیت دانسته است<sup>۱۲</sup>.

سرزمینی که در شمال رود ارس نهاده شده است و اکنون «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» نامیده می شود ، در گذشته نام دیگری جز آذربایجان داشت. این سرزمین را در روز گار باستان «آلانيا» می نامیدند . مورخان جغرافی نگاران باستان در این باره مطالب بسیار نوشتند و سرزمین «آلانيا» را جز از آذربایجان - «آتروپاتن» دانستند.

پولیبیوس که به سال ۵ پیش از میلاد تولد یافت ، در باره آلبانیای قفقاز و سرزمینهای هجوار آن آگاهی هایی داده است . او تاریخی شامل چهل کتاب به رشته نحریر آورد که از مجموع آنها پنج کتاب نخست بر جا مانده است . از دیگر کتابها ، تنها بخش های جدا گانه ای باقی است . او هنگام بیث در پیرامون شرق قفقاز می نویسد: «میان سرزمین آتروپاتن و آلبانیا . اقوامی چون کادوسان<sup>۱۳</sup> و دیگران سکنی دارند»<sup>۱۴</sup>.

از نوشتۀ پولیبیوس ، دوئته را ب دروشنی می توان دریافت . نخست آن که سرزمین آلبانیا جز از آذربایگان بود . دو دیگر آن که

13. Josephi Flavii, De bel., VII, 7, 4.

۱۴ - کادوسان قومی هستند که اکنون «طالش» نامیده می شوند . برای آگاهی بیشتر درباره این قوم رجوع شود به کاروند کروی «به کوشش یحیی ذکاء» . تهران ۱۳۵۶، ص ۲۸۳-۲۸۸.

15 - Polibii, Historiae, rec. fr Hulatsch Vol. I.IV, Berol. Weidam., 1888-1892.

آلبانیا در برخی نواحی ، همسایه بلافصل آذربایجان نبود و افوامی میانه این دو سرزمین سکنی داشتند . جالب آن که کادوسان (طالشان) هم اکنون نیز در فاصله میان آذربایجان و سرزمینی که نام «جمهوری - شوروی سوسیالیستی آذربایجان » بر خود نهاده است سکنی دارند . اینان مردم طالش گیلان و ساکنان سرزمین طالش واقع در خاک شوروی ، از جمله آستارا و لنگران هستند که زبان و فرهنگشان از ترکی زبانان « آذربایجان شوروی » جدا است .

دیودور سیسیلی ، تاریخ نگار سده نخست پیش از میلاد که از نوشهای کزنفون بهره فراوان برگرفت ، خود به بسیاری از سرزمینهای اروپا و آسیا سفر کرد و تاریخی شامل چهل بخش ، از روزگاران کهن تا جنگهای سزار به رشته تحریر آورد که از آن مجموعه بخشهاي اول تا پنجم و نیز یازدهم ودوازدهم بر جامانده اند . دیودور ، با تکیه به نوشهای کتزیاس از استانهای آلبانیا نام برده واستان خزر « کاسپین » و دروازه - خزر « دربند قفقاز » را از نواحی آلبانیا شمرده است <sup>۱۶</sup> .

میان نوشهای مورخان و جغرافی نگاران پیش از میلاد ، نوشتۀ استرابون (استرابون) درباره قفقاز و مردم آن ، از دیگر نوشهای مامشروع تر - است . استرابون بدسال ۳۶ پیش از میلاد در آسیای صغیر تولد یافت . کتاب « جغرافیایی » او که شامل هفده بخش است ، بتقریب تمام و کمال ، بر جا مانده است . استرابون در بخش یازدهم کتاب با استفاده از نوشهای تئوفانس میلتی مطالب ارزندهای در پیرامون « آلبانیای قفقاز » باقی

16- Diodori, Bibliotheca historica... , rec. Frid Vogel, Vol. I.III, Lips., Teubn, 1888-1893.

گذارده است . در نوشته استرابون چنین آمده است :  
« آلبانيا سرزمینی است که از جنوب رشته کوههای قفقاز تا رود  
کر و از دریای خزر تا رود آلازان امتداد دارد و از جنوب به سرزمین  
ماد آتروپاتن محدود است ».<sup>۱۷</sup>

از این نوشته یک نکته مسلم می‌گردد و آن این است که آلبانیای-  
قفقاز نام « آتروپاتن » یا آذربایگان نداشته و با آن نیز یکی نبوده است .  
نام آلبانيا و مرز این سرزمین نیز در نوشته استرابون مشخص است .  
در ضمن استرابون، « آتروپاتن » را بخشی از سرزمین مدادانسته و آذربایگان  
را « ماد آتروپاتن » نامیده است . مهمتر آن که وی در نوشته خود مردم  
آذربایجان را ایرانی و زبانشان را پارسی دانسته است .<sup>۱۸</sup>

دیونیس جغرافی نگار سده دوم میلادی به هنگام بحث در پیرامون  
دریای خزر و اقوام ساکن کر آنهای آن می‌نویسد که « در کرانه‌های دریای-  
خزر، سکاهای، هونها، خزران، آلبانها و دیگر اقوام سکنی دارند ».<sup>۱۹</sup>  
آریان، به هنگام بحث در پیرامون لشکر کشی اسکندر مقدونی ،  
نام سرزمینهای آلبانيا و آذربایگان را جدا ذکر کرده و آذربایگان را  
« ماد آتروپاتن » نامیده است .<sup>۲۰</sup>

پلینیوس جغرافی نگار و مورخ بزرگ سده نخست میلادی ، در

---

17- Strabonis, Geographica, rec. Commentario crit. instr.  
G. Kramer, Vol. I.III, Berol. 1884-1892.

. ۱۸ - همانجا .

19- Geographi Graeci Minores. E codicibus recognovit  
Carolus Mullerus, II, Paris, 1882.

20- Arriani, anabasis, recognovit C. Abicht, Lips 1886.

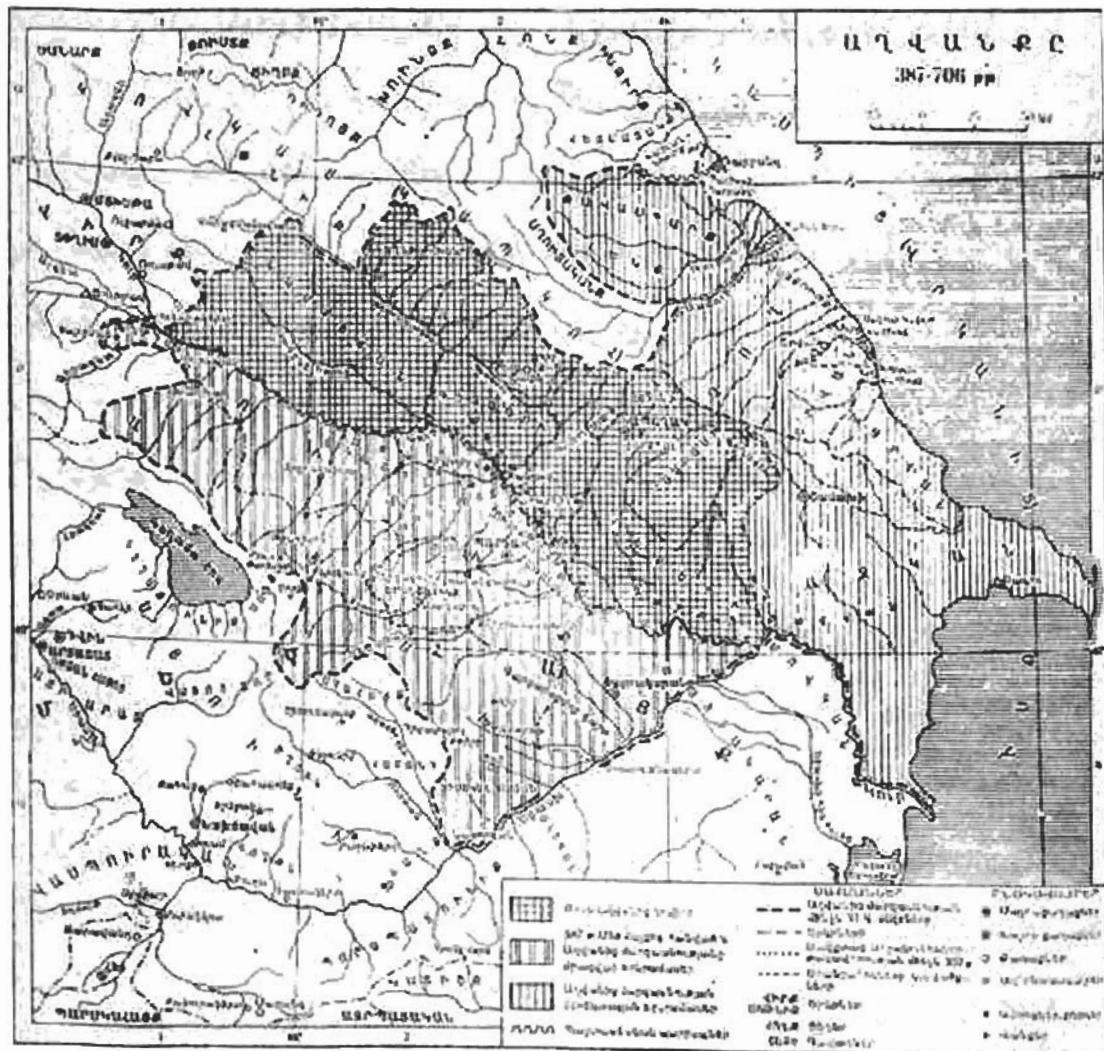
کتاب «تاریخ طبیعت» که شامل سی و هفت بخش است ، درباره آلبانیای قفقاز چنین می‌نویسد:

«آلبانه‌ادردشت اطراف رود کرسکنی دارندورود آلان آنها را از ایریان (گرجستان) جدا می‌کند».<sup>۲۱</sup>

این مطلب با نوشتۀ استرابون بسیار نزدیک است . از نوشه‌های ارائه شده چنین بر می‌آید که آلبانیای قفقاز سرزمینی جدا از آذربایجان بوده است . دربخش‌های بعدی کتاب ، برای روشن شدن مطلب ، حدود هریک از این دو سرزمین را بر مبنای اسناد و مدارک متعدد ، معلوم می‌داریم .

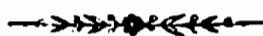
---

21— C. Plinii Secundi, Naturalis historia, D. Detlefsen  
recens uit, vol. I-II, Berol., 1868-1882.



نقشه آغوان (آلبانيا) در فاصله سالهای ۳۸۷ تا ۲۰۶ میلادی  
نقل از فرهنگ دانرة المعارف بزرگ ارمنی، چاپ ۱۹۶۷ ایروان  
جلد اول، ص ۲۶۴

# بخش دوم



دگر گونهایی که در نام آلبانیای قفقاز پدید آمده است

نام «آلبانیای قفقاز» درنوشته‌های جغرافی نگاران به شکل‌های گونه‌گون آمده، حدس و گمانهایی پدید آورده، موجب دشواری‌های شده است. چنان که پیشتر اشاره شد، مورخان و جغرافی نگاران یونانی و بیزانسی این سرزمین را «آلبانیا» نامیده‌اند. نام «آلبانیا» در نوشه‌های مورخان و جغرافی نگاران ارمنی به صورت‌های «آغوان» – آغوانک – و «آلران» – آلوانک – آمده است. درنوشته‌های مورخان و جغرافی نگاران اسلامی این نام به صورت‌های «الران» و «اران» آمده است. در برخی نوشه‌ها، نامهای «الران» و «آلان» باهم آمده‌اند و در برخی از محققان چنین پنداری پدید آورده‌اند که گویا این هر دونام یکی است. حال آن که دریکی بودن این دونام جای تردید بسیار است و نگارنده بدین‌نکته اشارتی خواهد داشت.

در مورد این که نام «الران» و «اران» از سوی تازیان بر سرزمین

«آلبانیای قفقاز» نهاده شده است ، نظر شادروان کسری و استاد بار تولید دانشمند خاورشناس روسی ، بسیار به یکدیگر نزدیک اند .

شادروان کسری می نویسد که «اران» را رومیان «آلبانیا» و ارمنیان «آغوان» یا «الوان» خوانده اند<sup>۱</sup>. کسری بر این عقیده است که «تازیان نام پارسی آنرا دگر گونه ساختند و این سرزمین را «الران» و «اران» نامیدند و این نام در زبان پارسی «آران» و در زبان تازی «اران» خوانده می شود<sup>۲</sup>.

استاد بار تولید نیز مشابه همین عقیده را ابراز داشته و چنین نوشته است :

«اران» که اغلب از سوی تازیان به صورت «الران» آمده است، نامی است که تازیان به سرزمین آلبانیای باستان داده اند. این نام در زبان ارمنی به صورت (آلوانک) آمده است<sup>۳</sup>.

به گمان نگارنده سطور ، ممکن است «آران» و «آلبانیا» دو تلفظ جدا ، از نامی واحد باشد . نام «آران» جزو قفقاز در دیگر نواحی ایران نیز بکاررفته است. هم اکنون ناحیه ای در کاشان به همین نام - آران - خوانده می شود . شاید «آران» شکل تلفظ پارسی نام «آلبانیا» باشد. آنچه این گمان را تاندازه ای قوت بخشیده است ، وجود سنگنشته

۱- «کاروند کسری»، (مجموعه ۷۸۴ رساله و گفتار از احمد کسری)، به کوشش یحیی ذکاء ، تهران ، ۱۳۵۶ ، ص ۳۶۸.

۲- «مقالات کسری»، چاپ نخست ، گردآورنده یحیی ذکاء ، تهران ، ۱۳۲۷ ، ص ۱۱۷.

3- Bartold V. V., Sochineniiia, Tom III, izdatelstvo Nauka, Moskva, 1965, str. 334

های است که در قفقاز بدست آمده است. در متون یونانی شنگنیشته‌های مذکور، نام سرزمین مورد نظر ما، به صورت «آلبانيا» و در متون پارتی به شکل «اردان» آمده است.

در روستای «بیوک دکن» واقع در بخش نوخای قفقاز، نوشته‌ای به خط و زبان یونانی باستان بدست آمده است که گمان می‌رود متعلق به سده دوم میلادی باشد. در این نوشته از «آلبانيا» یاد شده است.<sup>۴</sup>. در کتبیه شاپور اول شاهنشاه ساسانی (۲۶۱ - ۲۷۰ میلادی) نیز پس از نامهای آتورپاتکان، ارمنستان و بلاشکان، نام آلبانيا نیز آمده است.<sup>۵</sup>.

إقرار على يف، يكى از پژوهندگان سوروى ، در نوشتة خود زیر عنوان «پیرامون مآخذ و منابع مربوط به تاریخ آلبانیای قفقاز در روز گار باستان» ضمن اشاره به نام آلبانیای قفقاز چنین نوشته است :

«شرق قفقاز در مآخذ پارتی به صورت «اردان» و در منابع یونانی به شکل «آلبانيا» آمده است، گمان می‌رود، نام اردان که در سده سوم پیش از میلاد به سرزمین آلبانیای قفقاز داده شد، متعلق به همسایگان جنوبی آلبانيا باشد. این نام تاریخی بسیار کهن، با نام اران که جغرافی نگاران تازی به سرزمین آلبانيا داده‌اند، بسیار نزدیک است».<sup>۶</sup>.

4 - Latyshev, V. V., «Zametki o Kavkazskikh nadpisiakh», «izv. imper. arkheol Komis.», SPb., 1904, vyp. 10, str. 103-105

5 - Sprengling. Third Centry Iran ( Sapor and Kartir ), Chicago, 1953, p. 73.

6 - «Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii», redaktor Igrar Aliev, izdatelstvo AN Azerb. SSR, Baku, 1962, str. 18-19.

استاد بار تولد بر این عقیده است که بعدها نویسنده گان یونانی ،  
نام آلبانيا را به صورت «آریانیه» Arianiey و نام مردم این سرزمین را  
که در روز گاران کهن Albanoi «آلبانوی» خوانده می شد ، به صورت  
«آریانوی» Arianoi آورده اند.<sup>۲</sup>

شادروان کسری و واژه «آران» را در زبانهای مردم آذربایجان  
وارمنستان و نیز در زبان مردم آران به معنای گرمسیر و زمستانگاه دانسته  
و معتقد است اکنون نیز این واژه از میان نرفته است و ترکی زبانان  
آذربایجان و آران نواحی گرمسیری را «آرالوق» می نامند.<sup>۳</sup>

ولی کسری پدید آمدن نام «آران» از معنای گرمسیری را بعد  
می شمارد و بر این عقیده است که «آران» از واژه «آر» پدید آمده که نام  
دیگر نژاد بزرگ «ایر» یا همان نیره آریانی است.<sup>۴</sup>

بنابه نوشته استاد مارکوارت ، نام آلبانيا که در نوشته های یونان  
باستان و ارمنستان باستان آمده است ، با نام ار آن که در نوشته  
تازی ذکر شده و نام «رانی» که در نوشته های گرجی آمده یکی است.<sup>۵</sup>  
نام آران در نوشته های موسی خورنی نیز آمده است ، وی  
می نویسد :

---

7— Bartold V. V. Sochinenija, Tom III, Izdatelstvo Nauka,  
Moskva, 1965, str. 334

— «کاروند کسری» مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری ، به کوشش  
یحیی ذکاء ، تهران ۱۳۵۶ ، ص ۳۶۸-۳۶۹.

— کسری ، احمد ، شهر یاران گمنام ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۲۵ ، ص ۲۶۴ .

10— «Voprosy istorii Kavkazskoi Albani» , redaktor Igrar-Aliyev, izdatelstvo AV Azerb SSR, Baku, 1982, str. 22.

«در روز گار پادشاهی و اهارشاک (پادشاه پارتی نژاد ارمنستان) تیرداد یکم و برادرش ولو گز بر آلبانیا فرمانروایی داشتند».<sup>۱۱</sup> در برخی نوشهای مورخان و جغرافی نگاران نامهای آران و «آلان» باهم آمده و تشویشی را در پیرامون یکی بودن این دونام سبب شده است. شاید منشاء این تشویش مشابهت نام «آلان» با «آلان» بوده که در برخی نوشهای آمده است. گروهی از پژوهندگان معاصر نیز «آران» و «آلان» را یکی پنداشته‌اند. نگارنده خود نیز زمانی گرفتار این پندار وابهام بود. از این رو جادار داند کی به این نکته اشاره و تاسرحد امکان رفع ابهام شود.

شادروان کسروی، مردم اران را از اقوام ایرانی دانست و معتقد بود که بومیان نخستین آران «آل» یا «آر» نام داشته‌اند که نام دیگری از نژاد «ایر» است.<sup>۱۲</sup>

استاد بارتولد آران و آلان را از یکدیگر جدا دانسته است. وی آلانها را از نژاد ایرانی و آرانها را به پیروی از نظریه آکادمیسین مار دانشمند زبانشناس بزرگ روسیه، از اقوام یافشی شمرده است. در ضمن استاد بارتولد، مردم آذربایجان را از دیدگاه قومی و نژادی، از مردم آلبانی، تمام و کمال جدا دانسته و رو دارس را نه تنها مرزی طبیعی، بلکه مرز قومی و نژادی شمرده است. وی ضمن بحث در پیرامون آذربایجان چنین نوشته است:

11— «Voprory istorii Kavkazskoi Albani». redaktor Igrar-Aliev, izdatelstvo AN Azerb. SSR, Baku, 1962, str 22.  
12— کسروی، احمد، شهریاران گمنام، چاپ دوم، تهران، ۱۳۲۵، ص ۲۶۴.

«رود ارس که اکنون آذربایجان ایران را از قفقاز جدا می کند ، در روز گاران کهن مرز قومی و نژادی قاطعی میان سرزمین ایرانی ماد و سرزمین آلبانیاب شمار می رفت . بنابراین نوشتۀ ن. یا. مار مردم آلبانیا از اقوام یافشی بوده‌اند»<sup>۱۳</sup>.

از نوشتۀ استاد بارتولد چنین بر می‌آید که مردم آذربایگان از قوم ایرانی ماد و مردم آلبانیای قفقاز ، از اقوام یافشی بوده‌اند . ولی در مورد آلانها ، نظر استاد به گونه دیگری است . استاد بارتولد معتقد است که «آلانها یکی از اقوام ایرانی مشهور‌اند»<sup>۱۴</sup>.

در دایرة المعارف بزرگ شوروی نیز چنین آمده است که «آلانها از اقوام ایرانی زبان هستند»<sup>۱۵</sup>. برخی نیز آلانها را از اقوام سرت دانسته‌اند که از اقوام ایرانی بودند . اقوام سرت شامل گروههایی بودند که در سرزمین وسیعی از دشتهای اروپا و آسیا سکنی داشتند . سرزمین سرتها در شرق از دریاچه آرال آغاز می‌شد و در غرب به اراضی کنونی رومانی و مجارستان منتهی می‌گشت . سرتها باوارد آوردن ضربات سهمگین و درهم شکننده بر سکانیان ، تا تنگه بسفر ، قفقاز و اراضی آسیای مقدم پیش تاختند و با امپراتوری روم و دولت پارت به نبرد پرداختند و در برخی اراضی جدید سکنی گزیدند . نقش سرتها

---

13 - Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, Chast I, izdatelstvo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 775.

۱۴ - همانجا ، ص ۸۶۶ .

15 . «Bolshaiia Sovetskaia Entsiklopediia »، Tom 1، tretie izdanie، Moskva izdatelstvo «Sovetskaia entsiklopediia »، 1970، str. 381.

در تاریخ اقوام ساکن دشت‌های اروپا و آسیا، شمال دریای سیاه و بطور کلی کشورهای اروپای شرقی حائز اهمیتی بسزا است. در اراضی یاد شده، آخرین سده‌های پیش از میلاد تاسده‌چهارم میلادی را عصر سرمیان نامیده‌اند.<sup>۱۶</sup>

سرمیان در سده نخست پیش از میلاد، سکائیان را از کرانه‌های شمالی دریای سیاه دور راندند. رفته‌رفته، این سرزمین «سرمیان» سرمیان نام گرفت و در نقشه‌های جنگی فرماندهان رومی نیز از سرزمین سرمیان یاد شده است.<sup>۱۷</sup>

اقوام سرمت شامل گروه روکسولان‌ها (Roksolan)، آلانها، سیراکها (Sirak)، آئورسها (Aors) و دیگران بودند. روکسولانها و آلانها عمدت‌ترین قبایل سرمت به شمار می‌رفتند و در رأس این قبایل قرار داشتند.<sup>۱۸</sup>

آلانها ضمن لشکر کشی‌های خویش تا اسپانیا و شمال آفریقا نیز پیش تاختند.<sup>۱۹</sup>

درنوشته‌های مورخان و جغرافی نگاران اسلامی، نام آلان گاه به صورت الرآن و ار آن آمده است و چنین بنظر می‌رسد که خالی از

---

16— Khazanov A. M., Ocherki voennogo dela Sarmatov, Moskva izdatelsto «Nauka», 1971, str. 3.

17— «Bol'shaja Sovetskaia Entsiklopedija», Tom 22, tretie izdanie, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaia entsiklopedija», 1975, str. 599.

۱۸— همانجا.

۱۹— همانجا.

نشویش نباشد . ولی برخی نیز چون ابو دلف و یاقوت حموی ، نام مذکور را همچنان به صورت «اللان» نوشته‌اند .

آلان جز از آران است . سرزمین آلان در شمال قفقاز واقع شده است و به دره داریال منتهی می‌گردد . بخشی از نواحی شمالی دربند معروف قفقاز در سده سیزدهم میلادی به آلانها تعلق داشت .

نام آلان در نوشته‌های رومی به صورت «آلانی» – Alani – آمده است . مردم آلان خود و سرزمین خویش را «ایرون» می‌نامند که با نام ایران مشابهت بسیار دارد . نام دیگر مردم این سرزمین «آس» است . گرجیان، آلانهارا «اویس» – Os – و روشهای «یاس» – yas – نامیده‌اند . اکنون در زبان روسی مردم و سرزمین آلان را «اوست» – Oset – می‌نامند . استاد بارتولد نام «اوست» را پدیدآمده از نام «آس» می‌داند . وی معتقد است که جهانگردان اروپایی در سده‌های میانه «آسها» را «اوست» می‌نامیدند . وی در این باره چنین نوشت : است :

«گمان می‌رود نام «As» که مردم باستانی این سرزمین کهن ، بدان نامیده می‌شدند ، منشاء نام کنونی «اوست» باشد».<sup>۲۰</sup>.

استاد بارتولد در جای دیگر چنین اظهار عقیده کرده است :

«از روز گار سفر نخستین جهانگردان چینی در سده دوم پیش از میلاد ، چینیان بانام سرزمین «یان – تسای» (ian – tsay) آشنابودند . این سرزمین بعدها به نام «آلانیا» معروف شد که همان سرزمین آئورسها «Aors» و یا آلانها است».<sup>۲۱</sup>.

20— Bortold V. V., Sochinenii, Tom II, chast I, Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 866.

. ۲۱— همانجا ، ص . ۵۵

به سال ۳۷۲ میلادی ، هونهاسپاهیان آلان را مغلوب کردند . بنابر آگاهیهای موجود ، آلان در سده‌های هشتم و نهم میلادی ، بخشی از قلمرو خاقانات خزر بود . در سده نوزدهم میلادی ، آلانها در روابط خارجی خزران با دولت روم شرقی نقشی فعال داشتند .

از مذهب و آئین کهن مردم این سرزمین آگاهی کافی در دست نیست . گمان می‌رود در سده دهم میلادی ، آئین مسیح در آلان رایج بوده است . از نوشهای سده سیزدهم میلادی نیز چنین بر می‌آید که برخی از مردم آلان پیرو آئین مسیح بودند . ولی از نوشهای سده چهاردهم میلادی معلوم می‌شود که اسلام در آلان رواج داشته است . ابن بطوطه که سده هشتم هجری (چهاردهم میلادی) می‌زیست از آسهای ساکن شهر «سرا» در کنار رود «اتل» (ولگا) نام می‌برد و آنان را مسلمان می‌داند.<sup>۴۲</sup>

در سالهای ۱۲۳۸-۱۲۳۹ میلادی ضربات سهمگینی از سوی اقوام مغول و تاتار بر آلانها وارد آمد و مردم این سرزمین که در رشد تمدن و فرهنگ شمال قفقاز نقشی بسزا داشتند ، متهم ویرانیهای بسیار شدند . مردم کنونی سرزمین اوستی شمالی یا «اوست شمالی» واقع در قفقاز از بازماندگان آلانها (سرمتها) هستند . زبان مردم این سرزمین نیز از شاخه‌های زبانهای ایرانی است .

نگارنده ، اشاره به نام «آلان» را که گاه با نام «آران» اشتباه شده است ، برای رفع ابهام ضرور دانسته است . نام کنونی سرزمین

---

۴۲- رحله بن بطوطه ، سفرنامه ابن بطوطه ، ترجمه دکتر محمد علی موحد ، جلد اول ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۸ ، ص ۴۰۲-۴۰۳ .

آلانها، جمهوری شوروی خودمختار اوست شمالی است که در دامنه شمالی سلسله کوههای بزرگ قفقاز قرار گرفته است و شهر عمدۀ آن « اورجو نیکیدزه » است که در گذشته « ولادی قفقاز » نام داشت.<sup>۲۳</sup> ولی ار آن نامی است که تازیان به آلبانیای قفقاز داده اند و آلبانیا همواره از آلان جدا بوده است. اقوام این دو سرزمین نیز از یکدیگر جدا بودند و زبانهای جدا گانه داشتند.<sup>۲۴</sup> چنان که اشاره شد، زبان مردم اران از شاخۀ زبانهای معروف به یافشی و زبان مردم آلان از شاخۀ زبانهای ایرانی بوده است.

---

23— «Bolshaja Sovetskaia Entsiklopedija», Tom 23, tretie izdanie, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaia entsiklopedija». 1976, str. 150-151.

۲۴— همانجا، جلد ۲، مسکو، ۱۹۷۰، ص ۲۵۵.

# بخش سوم



## محدوده جغرافیایی آلبانی قفقاز (اران) و آذربایجان

بسیاری از مورخان و جغرافی نگاران ، سرزمین آلبانی را از شمال و شمال غرب به آلان و سرزمین سرتها ، از غرب به ایران (گرجستان) و ارمنستان ، از شرق به دریای خزر و از جنوب به رودهای کر<sup>۱</sup> و ارس محدود دانسته‌اند . ما می‌کوشیم تا آنجا که میسر باشد ، مأخذی را در این زمینه ارائه کنیم .

پلینیوس جغرافی نگار و مورخ نخستین سده میلادی چنین نوشته است :

۱- شادروان کسروی نام دو رود کر یکی در فارس و دیگری در قفقاز را به صورت «کور» آورده و معتقد است که این دو رود به نام کوروش بزرگ «کور» نامیده شده است . وی کوروش را شکل یونانی نام «کور» دانسته است . ولی استاد آبایف دانشمند شوروی بر این عقیده نیست (رجوع - شود بدمقاله پروفسور و . ای . آبایف زیر عنوان «واژه شناسی نامهای خاص»

« آلبانها در دشت اطراف رود کر سکنی دارند و رود آلازان<sup>۱</sup>  
آنهارا از ایبریان (گرجیان) جدا می کند ».

وی ، به هنگام ذکر نام شهرهای آلبانیای قفقاز نوشت « مهمترین شهر آلبانیا کبلگ<sup>۲</sup> است»<sup>۳</sup>. پلینیوس در همین متن به هنگام ذکر نام رودهای آلبانیا ، از رود کر نام برده است<sup>۴</sup>.

استرابون جغرافی نگار مشهور که نزدیک به دوهزار سال پیش به هنگام فرمانروایی پادتها می زیست ، آلبانیای قفقاز را سرزمینی جدا

→ ایرانی ترجمة نگارنده کتاب ، مجله بررسیهای تاریخی ، سال دوازدهم ، شماره ۳ ، ص ۲۱۱-۲۴۴ . در ضمن یونانیان باستان شهر کنار رود کر را « کور و پولیس » می نامیدند . نگارنده یادآور می شود که رود کر از شهر تفلیس در گرجستان می گذرد و گرجیان این رود را « کورو » (Kuro) می نامند . استاد آبایف معتقد است که گرجیان آن را از نام اوستی « Kur » پایان گرفته اند و چون در زبان گرجی نامهای بیگانه اغلب با حرف « O » پایان می پذیرد ، بنابراین به شکل « Kuro » درآمده است . نکته ای که می رساند این رود با نام کوروش پیوند داشته ، آن است که برخی جغرافی نگاران اسلامی ، از جمله ابو عبدالله بشاری مقدسی رود مذکور را « نهر الملک » نامیده است .

۲- آلازان (آلزانی) نام رودی است که از گرجستان و آلبانیای قفقاز (اران) می گذرد و به رود کر می پیوندد .

۳- کبلگ شهری است باستانی که در نوشهای مؤلفان اسلامی ، از جمله « البلدان » ابن فقید و « الممالک والملک » ابن خردابه و دیگر نوشهای به صورت « قبله » آمده است . بطلمیوس این نام را « خبله » نوشته است . گمان می رود نام « قبله » مأخوذه از « خبله » باشد .

4- Plinii Secundi naturalis historia, D. Detlefsen recens uit, vol. 1-2, Berol., 1866-1882.

۵- همانجا .

می نامد و مرزهای جنوبی آلبانیا را به سرزمین « ماد اتروپاتن » (آذربایجان) محدود می شمارد و در این باره چنین می نویسد :

« آلبانی سرزمینی است که از جنوب رشته کوههای قفقاز تارود کر و از دریای خزر تارود آلازان امتداد دارد و از جنوب به سرزمین ماد اتروپاتن محدود می شود ». <sup>۶</sup>

وی ، در بخش بیازدهم کتاب خود به صورتی مشروح از وضع جغرافیایی آلبانیای قفقاز ، کشاورزی و دامپروری این سرزمین و نیز از ارشت ، زبان ، دین و دیگر آداب و سنت مردم و از پرستشگاههای آن سخن رانده است<sup>۷</sup>.

موسی خورنی مورخ و جغرافی نگار ارمنی عهد ساسانی در کتاب تاریخ خود که از سه بخش تشکیل یافته است ، از آلبانیا سخن گفته و آن را « دشت آغوان » (آران) نامیده است<sup>۸</sup>.

آنانیا شبر اکاتسی جغرافی نگار سده هفتم میلادی ، به نگام بحث در پیرامون همسایگان نزدیک ارمنستان ، از ایران (گرجستان) و آلبانیا نام می برد . گمان بسیار می رود که وی در نگارش کتاب خوبیش از مأخذ محلی بهره گرفته باشد . شیراکاتسی ، از مرزهای شمالی آلبانیای قفقاز و نیز از اقوام ساکن شمال غرب دریای خزر نوشته است . وی ضمن بحث از شهرها و نواحی مختلف آلبانیا ، از « کامبچان » که در

6 - V. N. Leiatov, Azerbaidzhan SV v do ne Po III v. n e. « Izv. AN. Azerb. SSR », 1950, No 1.

7 - Strabonis, Geographica, rec. Commentario crit. instr. G. Kramer, vol 1-3, Berol , 1844-1852

8 - M. Khorenskii, Istoriiia Armenii, Moshva, 1893, str. 393.

نوشته‌های یونانی و رومی به صورت «کامبیسنا» آمده و نیز از «شکه»<sup>۹</sup> و «شاکاش» که در مآخذ یونانی و رومی «ساکاسنا» نوشته شده، باد کرده است.<sup>۱۰</sup>.

موسى کاگان کاتواتسی مورخ مشهور و مؤلف کتاب ارزشمند تاریخ آغوان که در سده دهم میلادی می‌زیست، آگاهیهای جالبی در پیرامون جنگهای ایران و روم و حمله خزران به قفقاز ارائه کرده است. وی ضمن بحث پیرامون آلبانیای قفقاز، حدود آن را از ایران - (گرجستان) تا دروازه هونها (در بند قفقاز) و رود ارس نوشته است.<sup>۱۱</sup>. وی ضمن شرح حمله خزران به قفقاز در سده هفتم میلادی چنین آورده است:

«در نخستین سال فرمانروایی او (ژوستی نین یا یوستینیانوس- دوم امپراتور روم شرقی) اقوام شمالی که خزر نام دارند، ارمنستان، ایران و آلبانی را به تصرف آوردند و در پیکار، فرمانروایان ارمنستان و ایران و آلبانی را که مصادف با روز دهم از ماه سه‌می در سال ۱۳۳ (۱۳ زوئن سال ۶۸۸ میلادی) بود، بقتل رسانیدند»<sup>۱۲</sup>.

---

۹- شکه، شاکاش و ساکاسنا هر سه تلفظ گوناگون شهری است بنام «شکی» در قفقاز. اکنون نام کهن شهر مذکور را بدور افکنده‌اند و آن را نو خا نامیده‌اند.

10- Ananii Shirakatsi, Armianskaja istorija, VII V. Po R Kh. SPb , 1877.

11- M. Kagankatvatsi, Istorija Agvan. Per. K. Patkanova, SPb . 1861, str. 145.148

12- Iu. Kulakovskii, Istorija Vizantii. T. 3. Kiev. 1915, str. 257

متعاقب آن هونها به آلبانیا هجوم برداشت و تا کرانه رود کر پیش  
تاختند.<sup>۱۳</sup>

از مطالب ارائه شده به روشنی می توان دریافت که آلبانیا سرزمینی جدا از آذربایجان بوده که در قفقاز و همسایگی آلان، ایرانی و ارمنستان قرار داشته است.

در پیرامون محدوده جغرافیایی آذربایجان و آلبانیای قفقاز (اران) مدارک متعددی از جغرافی نگاران، جهانگردان و مورخان ایرانی و تازی در دوران پس از اسلام وجود دارد. در ضمن، مورخان روسی و شوروی نیز مطالب روشنی در این باره نوشه‌اند که از نظر خواندنگان خواهد گذشت.

ابن خرداد به که دبیر دیوان ایالت ماد (الجبال) بود و به مقال سیصد هجری در گذشت، هنگام بحث پیرامون ازان و آذربایجان، از آنها جداگانه نام برده است. وی ضمن شرح درباره شهرها و روستاهای آذربایجان، از شهرهایی یاد کرده است که در جنوب رودارس قرار گرفته‌اند. هم او ازاران، تفلیس، برذعه (بردع) و بیلقان (بیلگان)، قبله و شیروان جداگانه نام برده و افزوده است که «شهرستانهای ازان و جرزان (گرجستان) و سیسجان جزو بلاد خزر بودند که انوشیروان به تصرف آورد»<sup>۱۴</sup>.

---

13- M Kagankatvatsi. Istorija Agvan. Per. K Patkanova. SPb.. 1861.. str. 154.

۱۴ - ابن خردادبه، ابوالقاسم عبید الله بن عبد الله، «المالك والمالك»،

ص ۱۱۸-۱۲۰.

ابن‌فقيه مؤلف کتاب مشهور «البلدان» که در پایان سده سوم هجری نگاشته شده است، سرزمین ارمنستان را چهاربخش کرده و آن‌بخشها را «ارمینیه اول و دوم و سوم و چهارم» نامیده است. وی اران را جزء بخش اول بلاد ارمینیه دانسته و بر ذعه، بيلقان، قبله، شيروان، شابران، شکی، شمکور (شامخور) و بلاسجان (بلاشگان) را از شهرهای اران دانسته است.<sup>۱۵</sup> وی می‌نویسد «اران نخستین ملک ارمینیه است و در آن چهارهزار دهکده است».<sup>۱۶</sup>

ابن‌فقيه مرز آذربایجان را از يك سو رود ارس و از سوی دیگر مرز زنجان و حدود دیلمستان و طرم (طارم) و گبلان دانسته است. توضیحی کمی از شهرهای آذربایجان داده، مؤید جدایی این سرزمین از اران است. ابن‌فقيه شهرهای برگردی، سلاماس، موغان (مغان)، خوی، ورثان (وردان)<sup>۱۷</sup>، مراغه، نیریز، تبریز، شاپورخواست، برزه، خونه، میانه، مرند، خوی، کولسره و برزنده را از شهرهای آذربایجان دانسته است.<sup>۱۸</sup>

۱۵- ابن‌فقيه، ابو بکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمه مختصر «البلدان» بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۹-۱۳۰.

۱۶- همانجا، ص ۱۳۴.

۱۷- ورثان شکل معرف نام پارسی وردان است که در زبان ارمنی به صورت «وارطان» آمده است. ورثان نام شهر وردان یا «واردانا کرت» است که گویا بنام وارдан مامیکونیان یکی از اشراف ارمنی عهد ساسانی بود.

۱۸- ابن‌فقيه، ابو بکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمه مختصر «البلدان»، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۴۸.

وی می‌نویسد: «حد آذربایجان تا دورود رس (ارس) و کر (کور) است در ارمینیه. جای بیرون شدن رود رس، قالی قلا (کیلیکیه) است. سپس از اران بگذرد و نهر اران در آن ریزد. سپس از ورثان بگذرد و به رخوردگاه دورود آید و بدین گونه با رود کر برخورد کند. میان این دو، شهر بیلقان است. سپس این دورود بروند تابه دریای گرگان ریزند».<sup>۱۹</sup>

چنان که مشاهده می‌شود، ابن فقیه رود ارس را مرز آذربایجان دانسته است. بدین روای معلوم است که شمال رود ارس تاسده سوم هجری (دهم میلادی) نام آذربایجان نداشته است. از این پس نیز چنان که خواهیم دید، هیچ گاه نام آذربایجان بر اران نهاده نشده است.

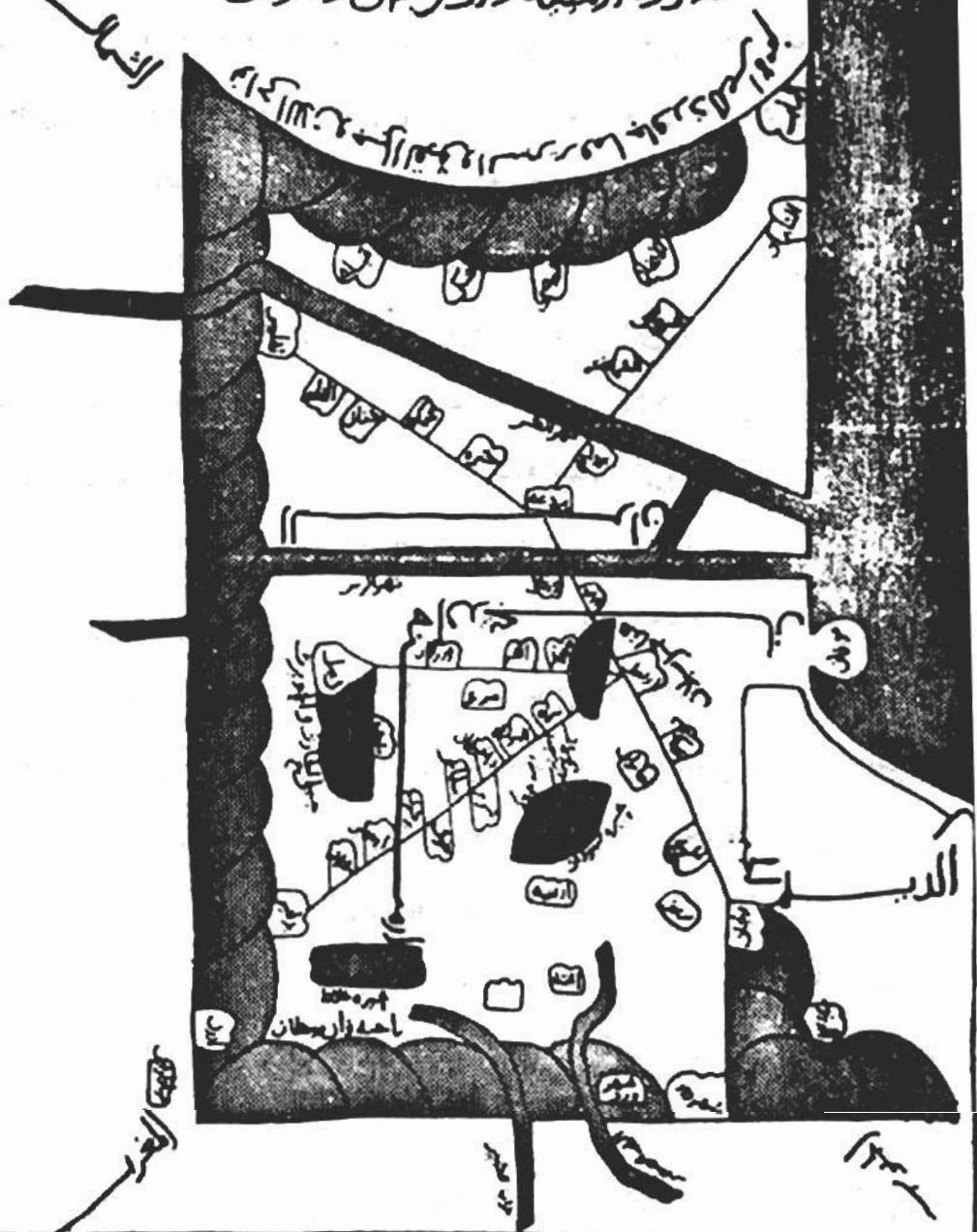
ابن حوقل در کتاب «صورة الارض» که نیمة نخست سده چهارم هجری نگاشته شده است، چندبار از اران و آذربایگان سخن گفته و این دو سرزمین را از یکدیگر جدا نمی‌دانسته است. وی ضمن بحث پیرامون دریای خزر می‌نویسد که این دریا «از مغرب به اران و حدود سریر و بلاد خزر و بخشی از بیابان غزان» محدود است.<sup>۲۰</sup>

ابن حوقل طبق نقشه‌ای که از سه سرزمین از منستان، آذربایجان واران ارائه کرده است، رود ارس را، مرز میان آذربایجان واران دانسته

۱۹- ابن فقیه، ابو بکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمه مختصر «البلدان»، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۹.

۲۰- ابن حوقل، صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار؛ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵، ص ۱۲۸.

## صورة ارمانيه وآذریجان واران



نقشه ارمانيه و آذربایجان واران

(مس ۳۳۲ متن عربی)

روبروی صفحه ۸۲

نقشه آذربایجان، اران و ارمنستان در قرن چهارم هجری — شمسی،  
به نقل از کتاب صوره‌الارض اثر ابن حوقل، ترجمه دکتر جعفر شعار  
از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۴۵، روبروی صفحه ۸۳

است . وی می نویسد : « مرز ناحیه اران از طرف پایین رودخانه رس (ارس) و در ساحل آن شهر ورثان است »<sup>۲۱</sup>.

ابن حوقل به هنگام ذکر شهرهای اران ، از برذعه ، <sup>۲۲</sup> جنزه - ( گنجه )<sup>۲۳</sup> ، شمکور ( شامخور )<sup>۲۴</sup> ، تفلیس ، بردیج ، شیخیه - ( شماخی ) ، شروان<sup>۲۵</sup> ، شابران ، قبله و شکی نام می برد . ولی به

۲۱ - ابن حوقل : صورة الارض ، ترجمة دکتر جعفر شعار ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران : تهران ، ۱۳۴۶ ، ص ۸۲ .

۲۲ - برذعه - این نام در برخی نوشته‌ها ، از جمله آثر یاقوت حموی .  
ابن حوقل و برخی دیگر به صورت برذعه و در بعضی نوشته‌ها چون شرفنامه وغیره به صورت برذعه و در آثار برخی شاعران و نویسندگان ، از جمله در خمۀ نظامی و حدود اسلام به صورت بردع آمده است . مارکوارت ، در کتاب ایرانشهر بردع را شکل عربی پرتتو ( پهلو ) دانسته است . این شهر روزگاری مرکز اران بود . گویند شهر مذکور در روزگاران کهن هروم نام داشت . بلاذری می نویسد که این شهر به روزگار قباد اول شاهنشاه ساسانی ساخته شد . این شهر اکنون نیز در میان مردم قفقاز به صورت « برده » تلفظ می شود . بعضی لغت نام‌ها ، نام بردع را از « برده دان » دانسته و نوشته‌اند که این شهر جایگاه بردگان بود .

۲۳ - شهر جزء که تازیان نوشته‌اند ، معرب گنجگ و گتجه است . نام گنجگ در ایران بسیار بوده است . از جمله روستایی در اطراف مشهد و نیز رودبار . گیلان بدین نام است . برخی از محققان نام غزنی در افغانستان را همان گنجه دانسته‌اند . در اران و آذربایجان نیز دو شهر بدین نام آمده است . یکی سرزمین مقدسی است که محل آتشکده آذرگشپ بود و دیگری شهری به همین نام در اران است . گتجه اکنون « کیروف آباد » نام دارد .

۲۴ - این نام در نوشته‌های قدیمی شمکور آمده است . ولی اهل محل آن را « شامخور » می نامند . واکنون نیز به همین نام است .

۲۵ - شروان نام شهری است در اران که گفته می شود بدهستور خسرو انوشیروان - .

هنگام بحث پیرامون شهرهای آذربایجان، از اردبیل، داخترقان - (دهخوارقان)، تبریز، سلماس، خوی، برکری، ارمیه (ارومیه)، مراغه، اشنه (اشنویه)، میانج (میانه)، مرند، برزنده وغیره یاد می‌کند.<sup>۲۶</sup>

ابن حوقل فرمانروایان اران را تابعان و خراج گزاران شاهان آذربایجان دانسته است. وی در کتاب خود چنین آورده است :

«ابن فرمانروایان هر ساله خراج معینی بالوازم دیگر به پادشاهان آذربایجان می‌پرداختند و هر فرمانروایی از پادشاه خود فرمان می‌برد و خراج خود را بقطع و امتناع می‌پرداخت و ابن ابی ساج گاه چیزی اندک نیز به عنوان هدیه می‌پذیرفت. لیکن چون این مملکت به تصرف مرزبان بن محمد مسافر معروف به سلار (سالار) درآمد، دیوانها و قوانینی برقرار کرد و منافع و بقاوارا به خوبی ضبط نمود».<sup>۲۷</sup>

دانشمند و جهانگرد بنام ابو عبدالله بشاری مقدسی در کتاب «احسن- التقاسیم فی معرفة الاقالیم» که در نیمة دوم سده چهارم هجری نگاشته، کشور ایران را به هشت اقلیم بخش کرده است و آذربایجان را از اران

→ بنا شده است. بعدها سرزمین وسیعتری بدین نام نامیده شد و فرمانروایان آن شروانشاه لقب یافتند. برخی این ناحیه را شیروان می‌نامند. گویا شروان درستراست. در نزدیکی اصفهان نیز ناحیه‌ای به همین نام هست. در قوچان نیز ناحیه‌ای بنام شیروان وجود دارد.

۲۶- ابن حوقل، صورۃ الارض، ترجمۀ دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ- ایران، تهران، ۱۳۴۵، ۸۱-۱۰۰.

۲۷- همانجا، ص ۹۵.

جدا آورده است . این دانشمند آذربایجان و اران وارمنستان را جدا دانسته و در پیرامون اران چنین نوشته است :

«اران سرزمینی است جزیره مانند میانه دریای خزر و رود ارس . نهرالملک (رود کر) از طول آن را قطع می کند . مرکز آن بر دعه است و شهرهای آن عبارتند از : تفلیس ، قلعه ، خنان ، شمکور ، (شامخور) ، گنجه (گنجه) ، بردیج ، شماخی ، شیروان ، باکویه (باکو) ، شابران ، دربند ، قبله ، شکی و ملاز گرد - (بلاش کرت) »<sup>۲۸</sup> .

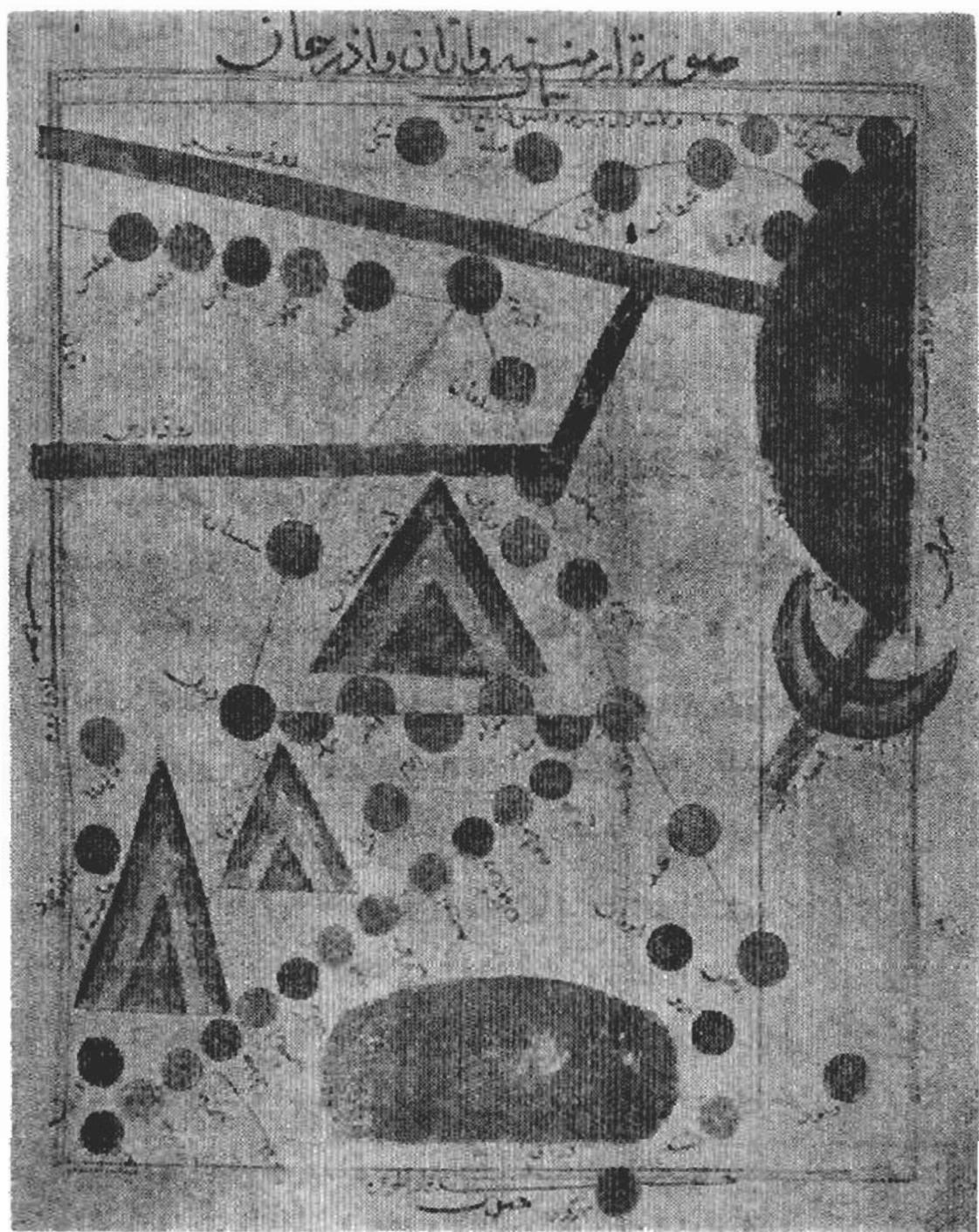
اصطخری که از جهانگردان سده های سوم و چهارم هجری بود و به سال ۳۴۶ هجری در گذشت ، به هنگام یاد کردن از آذربایجان و اران ، آنها را جدا گانه نام می برد و در کتاب خود بخشی دارد زیر عنوان «صورت ارمنیه و اران و آذربایجان» . او نیز همانند مقدسی ، ابن حوقل و ابن فقیه ، اران را از آذربایجان جدا می داند و شهرهای اران را چنین می نامد : «بیلقان ، ورثان ، بردیج (برزنج) ، شماخی ، شیروان ، آبخازه ، شابران ، قبله ، شکی ، گنجه ، شمکور »<sup>۲۹</sup> .

وی در همین کتاب بر دعه را دارالملک اران و اردبیل را مرکز آذربایجان دانسته است<sup>۳۰</sup> . هم او جــانب غربی دریای خزر را اران

۲۸- شمس الدین ابو عبد الله محمد بن ابو بکر البناء الشامي المقدس المعروفة بالبشاري، احسن التقاسيم في معرفة الاقاليم، ليدن، ۱۹۰۶، ص ۲۵۹.

۲۹- ابو سحق ابراهیم اصطخری ، مسالک و ممالک . ترجمه فارسی (المسالك والممالك) اذقرن ۵-۶ هجری، بکوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۵۸ .

۳۰- همانجا .



نقشه آذربایجان، اران، ارمنستان. نقل از کتاب مسالک و ممالک  
تألیف ابواسحق ابراهیم اصطخری، بااهتمام ایرج افشار،  
بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۴۷، رو بر روی صفحه ۱۵۴

نامیده است.<sup>۳۱</sup>

یاقوت حموی که به سدهٔ هفتم هجری می‌زیسته در کتاب «معجم‌البلدان» پیرامون اران چنین نوشته است:

«اران نامی است ایرانی، دارای سرزمینی فراخ و شهرهای بسیار که یکی از آنها جنزه است و این دهان است که مردم آن را گنجه گویند و برده و شمکور و بیلقان.

میان آذربایجان و اران رودی است که آن را ارس گویند. آنچه در شمال و مغرب این رود نهاده است از اران و آنچه در سوی جنوب قرار گرفته است از آذربایجان است».<sup>۳۲</sup>

از این نوشته به صراحت می‌توان دریافت که آذربایجان در جنوب و اران در شمال رودارس نهاده شده است و بدین روال معلوم می‌شود که سرزمین اران نام آذربایجان نداشته است.

ابوالفداء که به سال ۷۳۲ هجری در گذشته، در کتاب «تفویم البلدان» به روشنی تمام می‌نویسد: «اران ... اقلیمی است مشهور که هم مرز آذربایجان است».<sup>۳۳</sup>

وی در پیرامون جدایی آذربایجان و اران چنین می‌نگارد:

«ارمنستان و اران و آذربایجان سه سرزمین بزرگ اند جدا از هم

۳۱- ابواسحق ابراهیم اصطخری، مالک و ممالك، ترجمه فارسی (المالک والممالك) از قرن ۵-۶ هجری، بکوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۷۶.

۳۲- یاقوت حموی: معجم البلدان، جلد اول، لایپزیک، ۱۸۶۶، ص ۱۸۳.

۳۳- عمادالدین اسماعیل بن محمد بن عمر، المعروف به ابوالفداء، تفویم البلدان، ص ۳۸۶.

که اهل فن آنها را در بیک نقشه نشان می دهند».<sup>۳۴</sup>

حمدالله مستوفی که در سده هشتم هجری می زیسته در باب سوم کتاب «نزهه القلوب» بلاد آذربایجان را چنین نام می برد :

«تبریز ، اوچان ، طسوج ، اردبیل ، خلخال ، دارمرزین ،  
شاہرود ، مشکین ، انار ، ارجاق ، اهر ، تکلفه ، خیاو ، در آورد ،  
قلعه کهران ، کلیر ، گیلان فصلون ، مردان قم ، نوذر ، خوی ،  
سلماس ، ارومیه ، اشنویه ، سراو (سرآب) ، میانج (میانه) ،  
گرمرود ، مراغه ، دهخوارقان (دهخوار گان و یا دهخور گان) ،  
نیلان ، مرند ، دزمار ، زنجان (زنگان) ، زنوز ، آزاد و ماکویه  
(ماکو)».<sup>۳۵</sup>

چنان که ملاحظه می شود همه این شهرها در جنوب رود ارس نهاده شده و خود نمودار روشنی است براین که ارس فاصله و مرز میان دو سرزمین آذربایجان و اران بوده است. هم او هنگام بحث در پیرامون سرزمین اران ، میان دورود ارس و کر را اران خواند و آنسوی رود کر را شیروان نامید.<sup>۳۶</sup>

همه این نوشته ها که از دانشمندان و جهانگردان بنام ارائه شده است ، مؤید آن است که اران سرزمینی جدا از آذربایجان بود و در

۳۴ - عمادالدین اسماعیل بن محمد بن عمر ، المعروف به ابو الفداء ، تقویم البلدان ، ص ۲۸۶ .

۳۵ - حمدالله مستوفی ، نزهه القلوب ، بد اهتمام دکتر محمد دیر سیاقی ، تهران ، ۱۳۳۶ ص ۸۵ و ۱۰۲ .

۳۶ - همانجا ، ص ۹۱-۹۲ .

گذشته هیچ‌گاه نام آذربایجان بر اران نهاده نشد .  
تاسده هفتم و هشتم هجری، نام اران در نوشهای بسیار آمده است.

ولی از آن پس رفته‌مرفته کمتر از اران سخن‌رفته است .  
در شرح لشکر کشیهای امیر تیمور و تاریخ فرمانروایی امیران  
آق قویونلو و قراقویونلو کمتر از اران سخن‌رفته است و تنها هنگامی  
که از قراباغ یاد شده است ، آن را «قراباغ اران» نامیده‌اند<sup>۳۷</sup>.

اسکندر بیگ منشی که در روزگار صفویان می‌زیست ، دو سه‌بار  
از اران نامبرده است . وی اران و شیروان را از آذربایجان جدا دانسته  
است . اسکندر بیگ در کتاب عالم آرای عباسی از «قصبات آذربایجان  
وشیروان و اران گرجستان» یاد کرده است<sup>۳۸</sup>.

در کتاب برهان قاطع که به سال ۱۰۶۲ هجری نوشته شده است ،  
در زیر عنوان ارس چنین آمده است :

« ارس - بفتح اول و ثانی وسكون سین بي نقطه نام رودخانه‌ای  
است مشهور كه از کنار تقلیس و مابین آذربایجان و اران می‌گذرد »<sup>۳۹</sup>.  
شاید مسیر ارس از نظر جغرافیایی اندکی نادرست و آشفته باشد .  
ولی قدر مسلم آن است که نگارنده کتاب ، این رود را همانند دیگر  
مؤلفان گذشته ، حدفاصل و مرز میان آذربایجان و اران دانسته است و  
تنها سرزمین واقع در کرانه‌جنوبی رود ارس را آذربایجان نامیده است .

۳۷ - ر.ش. به مطلع السعدین سمرقندی.

۳۸ - ر.ش. به تاریخ عالم آرای عباسی ، نوشته اسکندر بیگ منشی ، ص ۱۶-۱.

۳۹ - محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان . برهان قاطع ، به اهتمام  
شادروان دکتر محمد معین . جلد اول ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۴۲ ، ص ۴۱ .

همه این مآخذ و بسیاری اسناد و مدارک دیگر دلیلی است روشن براین که سرزمین اران و شیروان همواره از آذربایجان جدا بوده و در گذشته هر گز نام آذربایجان بر اران گفته نشده است .

مدار کی از جغرافی نگاران و مورخان باستان و عهد اسلامی در پیرامون جایگاه جغرافیایی آذربایجان از نظر خوانندگان گذشت . حال می کوشیم اسناد و مدار کی از دانشمندان روسی و محققان شوروی در این زمینه ارائه کنیم .

یانوفسکی مورخ روسی که در سده نوزدهم میلادی می زیست ، در کتاب خود زیر عنوان «پیرامون آلبانی قفقاز در روز گار باستان» که او اخر نیمة نخست سده نوزدهم انتشار یافت ، باتکیه به نوشه های مورخان و جغرافی نگاران باستان چنین نوشت :

«آلبانیای باستان در داشت آلازان و شکی و شیروان قرار داشت ».<sup>۴۰</sup> .  
وی با تکیه به نوشه بسطمیوس ، رود شمالی آلبانی را ، همان رود سومقائیت در شبه جزیره آبشوران خوانده است .<sup>۴۱</sup> .

یانوفسکی ضمن بحث پیرامون رودهای آلبانیای قفقاز با تکیه به نوشه های مورخان و جغرافی نگاران باستان می نویسد : «رودخانه های آلبانیای قفقاز بنابر نوشه های باستان به رود کر می ریختند ، نه به دریای خزر ». <sup>۴۲</sup> .

40— Ianovskii A. O derevnei Kavkazskoi Albanii, Zhurnal ministr. narodnogo prosveshchenija za 1846 g.. SPb . ch.2 str. 97-136.161-203.

۴۱— همانجا .

۴۲— همانجا .

یکی دیگر از مورخان گذشته روسی بنام شوین، با تکیه به نویسنده‌گان و مورخان باستان، بویژه مورخان ارمنی، معتقد بود که سرزمین آلبانیای قفقاز درست راست و چپ رود کر و کرانه دریای خزر را رکرفته است.

دورن، دانشمند و محقق بر جسته روسی، ضمن اظهار نظر در پیرامون آلبانیای قفقاز چنین آورده است:

«آلبانیا محدود بوده است به سرزمین سرمتها (کوههای کراون)، ایبری (گرجستان)، رود آلازان، ارمنستان، ملتقای رود کر بهارس و دریای خزر که شامل شکی، شیروان و جنوب داغستان تا دربند می‌شود»<sup>۴۳</sup>.

۱. علی‌یف دانشمند قفقازی، ضمن اظهار نظر پیرامون نوشته دورن چنین خاطرنشان کرد که «دورن بطور کلی سرزمین آلبانهارا به درستی یاد کرده است»<sup>۴۴</sup>.

بر خوداریان مورخ ارمنی در کتاب خود زیر عنوان «تاریخ-آغوان» که به سال ۱۹۰۲ در تفلیس به چاپ رسید، در پیرامون مرزهای آلبانیای قفقاز چنین نوشت:

«آلبانیای قفقاز در شرق به سواحل بحر خزر و رود ارس محدود شده بود، در شمال به دربند منتهی می‌گردید، در غرب آلازانی،

43- Dorn B.. Kaspii (O pokhodakh drevnikh russkikh V Tabaristan). SPb., 1875.

44- «Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii», red. Igrar-Aliyev, izdatelstvo AN Az SSR, Baku, 1962, str. 21.

خوناراکرت (Khunarakert) و بروددزوراگت (Dzoraget) و در جنوب به کوههای ارتساخ (Artsakh) و رود گر گرتاملتفای آن به رود ارس منتهی می‌شد».<sup>۴۵</sup>

بنای عقیده بر خوداریان، در روز گار پادشاهی ارشکیان در ارمنستان، کر سرحد جنوبی آلبانیا بود. ولی در سده پنجم میلادی آلبانیا، نواحی اوتیگ (Utig) و ارتساخ را خمیمه خاک خود کرد.<sup>۴۶</sup> مارکوارت بالاتکاه به نوشهای تقویانس میلتی درباره مرزهای ایران، چنین نوشتہ است:

«اران شامل اراضی شیروان، قبله (Kabala)، شکی و مغان بود و میان رود کر و ارس قرار داشت. شهر بزرگ این سرزمین پرتوه است».<sup>۴۷</sup>

بنا به نوشتہ بارتولد دانشمند شهریروسی، اران همان آلبانیا است که از دربند تاتفلیس امتداد داشت و مرزهای جنوب و جنوب غربی آن به ارس منتهی می‌شد. وی در این باره چنین آورده است:

«آلانیا در روز گار باستان و نیز بعدهابه هنگامی که اران نامیده شد به سرزمینی گفته می‌شد که از ناحیه دربند در شمال شرق تا شهر تفلیس در غرب و تا رود ارس در جنوب و جنوب غرب امتداد داشت. بعد هامولفان متأخر، سرزمینی را که میان شیروان و آذربایجان نهاده شده است، اران نامیدند. یاقوت در معجم البلدان فاصله

45 - Barkhudarjan M.. Istorii agvan. Tbilisi. 1912.  
46 - همانجا.

47 - Marquart J.. Eransahr nach Geographie des Ps Moses Xorenac'i. Berlin 1901.

دورود کر و ارس را اران نامیده است».<sup>۴۸</sup>

وی در پیرامون تختگاه اران می‌نویسد: «شهر پرتوه که پایتخت اران بدانجا انتقال یافت در سده ششم میلادی کنار رود ترتر قرار داشت».<sup>۴۹</sup>

کریمسکی در پیرامون حدود آلبانیای قفقاز چنین نوشت: «سرزمین آلبانیا از ساحل راست و چپ رود کر واپسی- (گرجستان) تا دریای خزر امتداد داشت. در دو سوی رود آلبانها می‌زیستند. بعدها آلبانیایا (آغوانیا) ار آن نام یافت. این سرزمین از دربند تا گرجستان و دو سوی رود کر امتداد داشت. بعدها اران تنها از کرانه راست رود کر امتداد یافت و شامل سرزمینی میان رود کر و ارس گردید».<sup>۵۰</sup>

کریمسکی قبله را یکی از قدیمترین شهرهای آلبانیا می‌شمارد<sup>۵۱</sup>. استاد بارتولد در مورد مرز اران و آذربایجان چنین نوشت: «رود ارس که اکنون آذربایجان ایران را از قفقاز جدا می‌کند، در روز گاران کهن مرز قومی و نژادی قاطعی بود میان سرزمین ایرانی ماد و سرزمین آلبانیا که بنا به نوشتة

48- Bartold V. V., Sochinenija, Tom III, Izdatelstvo «Nauka», Moskva, 1985, str. 334

. ۴۹ - همانجا.

50- Krimskii A. E., Stranitsy iz istorii Severnogo ili Kavkazskogo Azerbaidzhana (Klassicheskaja Albanija), Sb. St. V chast E. F. Oldenburga, Moskva, 1934, str. 289.

. ۵۰ - همانجا ، ص ۳۰۵

ن . یا مارّ اقوام آن یافشی بوده‌اند».<sup>۵۳</sup>

وی در ادامه سخن نوشت : « تفاوت‌های قومی و نژادی میان آذربایجان و آلبانیا ، حتی در دوره اسلام نیز بر طرف نشد».<sup>۵۴</sup> از نوشتۀ استاد بارتولد به سهولت می‌توان دریافت که سر زمین آلبانیای قفقاز نه تنها از مادُ خرد (آذربایگان) جدا بوده است ، بلکه اقوام این دو سر زمین از یک‌تیره نبوده‌اند. مردم آذربایگان از قوم ایرانی- ماد و مردم آلبانیای قفقاز بنابر عقیدۀ آکادمیسین مارّ از اقوام یافشی بوده‌اند . مادر آینده خواهیم دید که زبان و مذهب مردم این دو سر زمین نیز یکی نبوده است .

بر میان ، در مقالۀ خود زیر عنوان «موسی کاگان کاتوئیسکی» که نام دگر گونی یافته «موسی کاگان کاتواتسی» است ، از سفروراز - تیرداد شاهزاده پارتی آلبانیا و رفتن‌وی به دربار آلپ ایلیتور (Alp Ilitver) خاقان خزر سخن‌رانده می‌نویسد که «او این مسافت را از پرتوه (برده) تامخاج قلعه‌کنوفی طی کرده است».<sup>۵۵</sup>

این نکته مؤید نظر کریمسکی و بارتولد بوده است که پرتوه را یکی از قدیمترین شهرها و تختگاه آلبانیای قفقاز دانسته‌اند .

بامپولسکی محقق دیگر شوروی به صراحت در مقالۀ خود نوشت

52— Bartold V. V., Sochinenija, Tom II, chast 1, izdatelstvo vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 775.

۵۳— همانجا : ص ۷۷۷.

54— Eremian S. T., Torgovie puti Zakavkaziia (Po Tabula Peutingeriana), VDI, 1939, No 1, str. 79, 97.

که «آلبانیا (اران) در شمال اتروپاتن (آذربایجان) قرار داشت و خط مرزی میان سرزمینهای مذکور، دورودخانه' کر وارس بود».<sup>۵۵</sup>.

گرچه یامپولسکی مقاله خود را در بحبوحه تبلیغ پیرامون الحق آذربایجان به قفقاز نوشت و به خلاف بارتولد در خدمت این تبلیغ قرار گرفت، با این همه ناگزیز از ذکر برخی حقایق شد و رودارس را مرز میان دو سرزمین آذربایجان و اران دانست.

همه این مأخذ و بسیاری اسناد و مدارک دیگر، دلیلی است روشن براین که سرزمین آلبانیای قفقاز و بدیگر سخن اران و شیروان همواره از آذربایگان جدا بوده و در گذشته هیچ گاه نام آذربایجان بر اران گفته نشده است.

هر گاه اسناد و مدارک وزارت امور خارجه ایران و روسیه تزاری و کتابهایی را که ناسال ۱۹۱۸ میلادی در روسیه نوشته شده است از نظر بگذرانیم، به روشنی می بینیم که سرزمین اران و شیروان هرگز نام آذربایجان نداشته اند و گاه به همان نام اران و شیروان و گاه قفقاز نامیده می شده اند.

برای روشن شدن مطلب به سندي که پیش از دگر گونی اکبر سال ۱۹۱۷ در روسیه به چاپ رسیده است اشاره می کنیم. این سند از مدارک دوران امپراتوری روسیه است که نگارنده از آن بهره جسته است. در ضمن عین سند و متن روسی آن از نظر خوانندگان می گذرد

55 – Iampolskii Z. I., K voprosu ob odnoimennosti drevneishego naseleniya Atropateny i Albanii, «Tr. Institutu istorii i filosofii», 1954 Tom 4 str. 100, 108.

ناجای شک و شبه‌ای باقی نماند.

در دایرة المعارف روسی که چاپ و انتشار آن از سال ۱۸۹۰ میلادی آغاز گردید و در شهرهای سن پترزبورگ پایتخت امپراتوری روسیه و لایپزیگ آلمان به چاپ رسید، زیر عنوان «آلبانی» چنین آمده است:

«آلبانی نام باستانی سرزمینی است در شرق و جنوب قفقاز میان دریای سیاه (Pontus Euxinus) و دریای خزر، در شمال ارمنستان که روود «کیروم» (کر) مرز آن بود. ساکنان این سرزمین همان مردم شیروان کنونی و جنوب داغستان هستند»<sup>۵۶</sup>.

در دایرة المعارف مذکور چنین آمده است که «آلبانها تابع دولت روم بودند»<sup>۵۷</sup>.

در جلد سیزدهم دایرة المعارف نامبرده طول و عرض جغرافیایی قفقار باوضوح تمام ارائه شده است که آن را از ۴۶/۵ تا ۳۸/۵ درجه عرض شمالی دانسته است. در صفحات این دایرة المعارف روسی به صراحت نوشته است که «این سرزمین (قفقاز) از جنوب به روود ارس متنه می گردد»<sup>۵۸</sup>.

در همین جلد اسامی مجموعه شهرهای قفقاز و ماوراء قفقاز که

56— «Entsiklopedicheskii slovar», pod redaktsiei Professor I. E Andreevskago, Tom 1, SPb., 1890, str 359.  
57— همانجا.

58— «Entsiklopedicheskii slovar», Tom XIII, izdateli Brokgauz (Leipzиг), Efron, SPb., 1894, str. 818-819.

به دوازده استان بخش گردیده بود ، ذکر شده است . استانهای مذکور عبارتند از :

« استاوروپول ، ترسک ، کوبان ، ناحیه دریای سیاه ، کوتائیسی ،  
تفلیس ، ایروان ، باکو ، البزابت پول (گنجه) ، داغستان ، کارسک ،  
زاکاتالا ».<sup>۵۹</sup>

در بخش مذکور هیچ نامی از « آذربایجان » عنوان نشد داشت . در ضمن از وجود مردمی بنام « آذربایجانی » در این سرزمین سخنی بهمیان نیامده است . بلکه در سراسر این مجموعه ترکی زبانان قفقاز « تاتار » نامیده شده‌اند . ضمناً در دایرة المعارف مذکور نامی از ازان برده نشده است . ولی نام شیروان را در صفحات آن می‌بینیم .

هر گاه در شمال رود ارس سرزمینی به نام « آذربایجان » وجود می‌داشت ، بی‌گمان در مجلدات دایرة المعارف نامبرده ذکری از آن بهمیان می‌آمد . ولی کمترین اشاره‌ای به وجود سرزمینی زیر عنوان « آذربایجان » در شمال رود ارس نشده است .

در جلد نخست همان دایرة المعارف زیر نام « آذربایجان » چنین آمده است :

« آذربایجان یا اذر بیجان (سرزمین آذر - آتش ، به زبان پهلوی اتورپاتکان ، به زبان ارمنی ادر بادکان) استان شمال غربی ثروتمند و صنعتی ایران است . آذربایجان از جنوب محدود است به کردستان ایران (استان اردبیل) و عراق عجم (ماد) ، از غرب به کردستان ترکیه

59— « Entsiklopedicheskiy slovar ». Tom XIII. izdateli Brokgauz (Leipziger), Efron. SPb.. 1894. str 819.

# ЭНЦИКЛОПЕДИЧЕСКИЙ СЛОВАРЬ,

ИЗДАТОВАНО  
ИМПЕРИАЛЬНЫМ ПРЕУДАЛЕНИЕМ  
ИМПЕРАТОРА И. А. АЛЕКСАНДРА II.

## ТОМЪ I.

### А—Алтай.



СОВЕТ ЛИТЕРАТУРЫ  
ИМПЕРИАЛЬНОГО ПРЕУДАЛЕНИЯ  
СОВЕТ ПРИ ИМПЕРИАЛЬНОМ ПРЕУДАЛЕНИИ

Ф. А. БРОГДАЛЬ (ЛЕДНИЦЫ).  
Д. А. ЕФРОН (С.-ПЕТЕРБУРГ.).

58681

037

Am

С.-ПЕТЕРБУРГЪ.

ИМПЕРИАЛЬНОЕ ПРЕУДАЛЕНИЕ

539

Альбатрос. Огромная птица с крыльями до 3 м, весом до 10 кг, с темно-серой спиной и белесыми концами крыльев, с коротким хвостом и длинной шеей. Альбатросы живут в южных морях и проливах Тихого океана, в Индийском океане и в Атлантическом океане. Альбатросы очень хороши в пищу, но они не едят мясо, а пьют кровь и птичий жир. Альбатросы живут в южных морях и проливах Тихого океана, в Индийском океане и в Атлантическом океане. Альбатросы живут в южных морях и проливах Тихого океана, в Индийском океане и в Атлантическом океане.

818—819

#### Альбатросовый перо

Перо альбатроса, которое имеет длину 40 см — 80 см, толщину 1—2 см, и вес 100 г — 200 г.

Альбатросовые перья используются для изготавливания перьевых подушек, перьевых матрасов, перьевых одеял и т. д.

Альбатросовые перья также используются для изготавливания перьевых подушек, перьевых матрасов, перьевых одеял и т. д.

Альбатросовые перья также используются для изготавливания перьевых подушек, перьевых матрасов, перьевых одеял и т. д.

Альбатросовые перья также используются для изготавливания перьевых подушек, перьевых матрасов, перьевых одеял и т. д.

Альбатросовые перья также используются для изготавливания перьевых подушек, перьевых матрасов, перьевых одеял и т. д.

Альбатросовые перья также используются для изготавливания перьевых подушек, перьевых матрасов, перьевых одеял и т. д.

Альбатросовые перья также используются для изготавливания перьевых подушек, перьевых матрасов, перьевых одеял и т. д.

Альбатросовые перья также используются для изготавливания перьевых подушек, перьевых матрасов, перьевых одеял и т. д.

Альбатросовые перья также используются для изготавливания перьевых подушек, перьевых матрасов, перьевых одеял и т. д.

Альбатросовые перья также используются для изготавливания перьевых подушек, перьевых матрасов, перьевых одеял и т. д.

Альбатросовые перья также используются для изготавливания перьевых подушек, перьевых матрасов, перьевых одеял и т. д.

Альбатросовые перья также используются для изготавливания перьевых подушек, перьевых матрасов, перьевых одеял и т. д.

Альбатросовые перья также используются для изготавливания перьевых подушек, перьевых матрасов, перьевых одеял и т. д.

Альбатросовые перья также используются для изготавливания перьевых подушек, перьевых матрасов, перьевых одеял и т. д.

Альбатросовые перья также используются для изготавливания перьевых подушек, перьевых матрасов, перьевых одеял и т. д.

Альбатросовые перья также используются для изготавливания перьевых подушек, перьевых матрасов, перьевых одеял и т. д.

Альбатросовые перья также используются для изготавливания перьевых подушек, перьевых матрасов, перьевых одеял и т. д.

Альбатросовые перья также используются для изготавливания перьевых подушек, перьевых матрасов, перьевых одеял и т. д.

Альбатросовые перья также используются для изготавливания перьевых подушек, перьевых матрасов, перьевых одеял и т. д.

نقل از فرهنگ دائرة المعارف بزرگ روسی، جلد اول، سن پترزبورگ،  
سال ۱۸۹۰، ص ۳۵۹-۸۱۸

# ЭНЦИКЛОПЕДИЧЕСКИЙ СЛОВАРЬ.

ТОМЪ XIII.

Имидозоиры—Историческая школа.

издатели: | Ф. А. Брокгаузъ (Лейпцигъ),  
| И. А. Ефронъ (С.-Петербургъ).



С.-ПЕТЕРБУРГЪ.

Типография Академии Брокгауз-Ефрона, Невский пр., № 6.

1893.



کتابخانه مرکزی  
Central Library  
Tehran University

212-213.

**Азербайджань**, или Азербайджань, отечественная земля, на территории Азр-байката, на прибрежье Азербайджана, сажная селитебно-сельскохозяйственная волость в самой богатой горнице в производственном областѣ. Ее надо принять на югъ персидской КурDISTАНа (пров. Аризанъ) и Иран-Джека (Джека), на юге же КурDISTАНа, в горахъ Аризанъ, на северѣ русской Азр-байката (или же Закавказья), от которой она отдѣлена Аризанъ, на востокѣ виноградной области Гардзе, в юго-восточнѣй краѣ Гезана, в юго-западнѣй краѣ горной страны со Азр-байката к югу, въ концахъ 10480-го км. — Въ XVI и XVII в. она часто подвергалась отъ Османской империи пограничныхъ набеговъ и изъ измѣнчивости царствъ имѣла иногда прозвища (импер. Аббас Мирза). А нынѣ постъ значенія.

نقل از فرهنگ دائرة المعارف بزرگ روسی، جلد سیزدهم.

سن پترزبورگ، سال ۱۸۹۴، ص ۲۱۳-۲۱۲

و ارمنستان تر کیه<sup>۶۰</sup> ، از شمال به ارمنستان روس و جنوب قفقاز که رود ارس آن را قطع می کند ، از شرق به استان گیلان در کرانه دریای خزر ... مساحت آذربایجان ۱۰۴۸۴۰ کیلومتر مربع است ... در سده هفدهم میلادی صدمات فراوانی از سوی ترکان عثمانی بر آذربایجان وارد آمد. آذربایجان بعد عنوان استان مرزی وجایگاه و لیعهد ایران (چون عباس میرزا) از اهمیت فراوان برخوردار است»<sup>۶۱</sup>.

از مطلب ارائه شده چند نکته در خور توجه است:

۱ - نکته نخست مربوط به طول و عرض جغرافیایی قفقاز است که از طول و عرض جغرافیایی آذربایجان جدا است . هرگاه به دایرة المعارف جدید شوروی به نقشه سرزمینی که به خطاب نام جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان بر آن فهاده اند مراجعه شود ، معلوم می گردد که جنوب این سرزمین در همان حد ۳۸/۵ درجه عرض شمالی است که با عرض جغرافیایی ارائه شده از سوی دایرة المعارف امپراتوری روسیه یکی است<sup>۶۲</sup>. با این تفاوت که در دوران روسیه تزاری سرزمین

۶۳ - بخشی از ارمنستان در سرزمین ترکیه قرار داشت که از آن جمله بودند شهرهای قادرص واردہان. ولی پس از قتل عام ارامنه در سال ۱۹۱۵، این نواحی از سکنه بومی خالی شد و بسیاری از ارمنیان ناگزیر جلای وطن کردند . از این رو در دایرة المعارف مذکور عنوان « ارمنستان ترکیه - عثمانی » آمده است.

61 - «Entsiklopedicheskii slovar». Pod redaktsiei professora I. E. Andreevskago. Tom 1. SPb. 1890. str. 212-213.

62 - « Bolshaiia Sovetskaia Entsiklopediia», Glav. redaktor →

شمال ارس و جنوب قفقاز نام آذربایجان نداشت.

۲ - در دایرة المعارف منتشر شده در دوران امپراتوری روسیه، هیچ نامی از «آذربایجان ایران» و یا «آذربایجان روسیه» همانند «ارمنستان تر کیه» و «ارمنستان روسیه» برده نشده است. بلکه تنها از بک «آذربایجان» سخن رفته و این همان «آذربایجان ایران» است.

۳ - بنابری نوشتۀ دایرة المعارف منتشره در دوران امپراتوری روسیه، سرزمین آذربایجان از شمال به رواد ارس محدود می گردد و این خود نمودار آن است که آنسو و بدیگر سخن شمال رود ارس آذربایجان نبوده است.

۴ - نکته چهارم که مبنی بر ارقام و از همه دقیق‌تر و دو شنتر است، مساحت آذربایجان است. در دایرة المعارف روسیه تزاری مساحت سرزمین آذربایجان  $10,4840$  کیلومتر مربع آمده است. بهینیم این رقم تا چه پایه مارا به حقیقت نزدیک می کند.

برای روشن شدن مطلب نخست از دایرة المعارف جغرافیایی شوروی که به سال ۱۹۶۰ چاپ آن در شهر مسکو پایتخت اتحاد شوروی آغاز شد، نقل قول می کنیم. در جلد نخست دایرة المعارف جغرافیایی نامبرده، مساحت سرزمینی که اکنون «آذربایجان شوروی» و گاه «آذربایجان شمالی» نامیده می شود  $866,000$  کیلومتر مربع آمده است.<sup>۶۲</sup>.

- A. M. Prokhorov. Trete izdanie, Moskva. izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopediya». 1970. Tom 1. str. 248.
- 63 - «Kratkaia Geograficheskia Entsiklopedia». Glav. redaktor A. A. Grigorev. Tom 1. Gos. nauch. izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopedia». Moskva, 1960, str. 38.

در همان صفحه نیز مساحت آذربایجان ایران بیش از صد هزار کیلومتر مربع نوشته شده است<sup>۶۴</sup>.

هرگاه شمال رود ارس «آذربایجان» نام می‌داشت، آنگاه در دایرة المعارف روسیه تزاری که او اخر سده نوزدهم میلادی انتشار یافت، باید مجموع مساحت آذربایجان حدود ۱۹۰ هزار کیلومتر مربع می‌بود. سبب چیست که در ارائه میزان مساحت آذربایجان که از سوی دولت روسیه تزاری و مراجع علمی و پژوهشی آنکشور شناخته شده بود، با مساحت آذربایجان حقیقی (آذربایجان ایران) اختلافی وجود ندارد؟ آیا این خودنشانه آن نیست که بعدها (چنان که خواهد آمد) دیگران نام «آذربایجان» را به غارت برند و بر سرزمین دیگری در شمال رود ارس نهادند؟

64— «Kratkaja Geograficheskaja Entsiklopedija». Glav. redaktor A. A. Grigorev. Tom 1. Gos. nauch. izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopedija». Moskva, 1960, str. 38.

# بخش چهارم

—  
—  
—

نظر پان تور کیستها در پیرامون ترکان

از آغاز سده بیستم در سرزمین عثمانی - ترکیه - اندیشم «پان تور کیسم» قوت گرفت . نخست گروهی از ترکان کوشیدند «پان اسلامیسم» را به خدمت «پان تور کیسم» در آورند و حاکمت ترکان را بر سر اسرکشورهای اسلامی خاورمیانه و نزدیک مستقر گردانند . اینان از یک سو درباره اتحاد اسلام داد سخن می دادند و از سوی دیگر «پان تور کیسم» و اجزاء آن، از جمله «پان تور کیستها» را تبلیغ می کردند . برای روشن شدن مقاصد «پان تور کیستها» جا دارد بخشی از تصویبname کمیته مرکزی حزب «اتحاد و ترقی» که نموداری از بکار گرفتن «پان اسلامیسم» و قرار دادن آن در خدمت پان تور کیسم است، از نظر خوانندگان بگذرد .

در تصویبname کمیته مرکزی حزب «اتحاد و ترقی» مورخ سال

۱۹۱۱ میلادی از تبدیل امپراتوری عثمانی به امپراتوری اسلامی سخن رفته و حق تأسیس سازمانهای ملی از سوی دیگر ملت‌های مسلمان منع شده است. کمیته مرکزی حزب مذکور مدعی رواج زبان ترکی در سراسر «امپراتوری اسلامی» شد و آنرا شرط لازم برای تثیت حاکمیت ترکان و استحالة دیگر ملت‌هادانست. تنهانکته‌ای که در این تصویب‌نامه اندکی مبهم می‌نماید، واژه «مسلمین» است. هر گاه واژه «مسلمین» را برداریم و بجای آن واژه «ترکان» را بگذاریم، مسئله تمام و کمال روشن می‌گردد. در تصویب‌نامه مذکور چنین آمده است.

«امپراتوری (مقصود امپراتوری عثمانی است - م) باید به - امپراتوری اسلامی بدل شود و به هیچ ملت دیگری نباید حق تأسیس سازمان ملی ویژه آن ملت داده شود . . . رواج زبان ترکی بهترین وسیله برای تثیت حاکمیت مسلمین و استحالة دیگر ملت‌ها است»<sup>۱</sup>.

بی اختیار دوپرسش مطرح می‌شود :

۱- چرا رواج زبان ترکی بهترین وسیله برای تثیت حاکمیت مسلمین است؟

۲- دیگر چه ملت‌ها در چه قوم و یا ملتی باید مستحیل گردند؟ در مورد نخست اگر مقصود تثیت حاکمیت مسلمین باشد، آنگاه

1- «L'Asie française», 1917, No. 171, P. 174, U. Evgonev, Voprosy etnogeneza Turok v turetskoi istoricheskoi literaturе. «Etnicheskie protsessy v stranakh Perednei Azii», Moskva, 1963, str. 71.

چه ضرورتی به زبان ترکی است . حال آن که اکثر مسلمین منطقه به زبان عربی سخن می گویند . بدین سبب است که نگارنده اعتقاد دارد هر گاه واژه «ترکان» را بجای «مسلمین» قرار دهیم ، جمله بدین صورت در می آید : «رواج زبان ترکی بهترین وسیله برای تثیت حاکمیت ترکان است».

واما درمورد دوم همواره استحاله ملی شامل مستحیل شدن ملت و یا مللی در ملت دیگر است . چنان که اشاره شد ، هر گاه واژه «ترکان» را بجای «مسلمین» بگذاریم و اندیشه «رواج زبان ترکی» را نیز از نظر دورنداریم ، مسئله روشن می شود و معلوم می گردد که هدف استحاله دیگر ملتها در «ملت ترک» بوده است .

چنان که ملاحظه می شود در کشور «ترکان عثمانی» ایدئولوژی «پان اسلامیسم» به عنوان وسیله ای در خدمت «پان تور کیسم» قرار گرفت . ولی در دوران ضعف امپراتوری مذکور ، ایدئولوژی پان اسلامیسم . اندک اندک از پان تور کیسم جدا شد .

ترکان جوان و بازماندگان کمالیست آنان که پیرو مصطفی کمال معروف به «آتابورک - پدر ترکان» بودند ، چون اتحاد اسلام را موافق مقصد نیافتدند ، راه « اتحاد ترکان سراسر جهان » را در پیش گرفتند و در این رهگذر ضمن تلاش های سیاسی به کوشش های «علمی و پژوهشی» در مسیر یکی شمردن تاریخ و گذشته اقوام و ملل ترکی زبان پرداختند . در این زمینه چند دگر گونی و تحریف در مسائل تاریخی عنوان شد که عبارتند از :

۱- ترکی زبانان ساکن سرزمین های آسیا و اروپا ، گویا از جای

دیگری به این نواحی کوچ نکردند، بلکه خود گویا از ساکنان اصلی این سرزمینها بودند.

۲- برای اثبات این اندیشه نادرست، چاره‌ای نبود جز آن که اقوام باستانی سرزمینهای مذکور به عنوان اجداد و بناگان ترکان وانمود شوند.

۳- برای این منظور لازم آمد ماهیت قومی و زبان اقوام کهن شرق، بویژه آسیای مقدم مورد انکار قرار گیرد و با صلح در آنها «تجدید نظر» شود.

هر گاه نوشته ضیاء گوک آلب را که بکی از نظریه پردازان مشهور پان‌تورکیسم است اندکی مورد توجه قرار دهیم، پس آنگاه مسیر حرکت پان‌تورکیستهای کوچک و بزرگ و هدف‌شان روشن خواهد شد. وی در کتاب خود زیر عنوان «مبانی ترک‌شناسی» چنین نوشت:

«برخی از دانشمندان می‌کوشند تابه صورتی تصنیعی ترکان، از جمله ترکان آسیای میانه، کرانه رود ولگا، سیبری و آسیای صغیر را از یکدیگر جدا جلوه دهند و آنان را از ملت‌ها و اقوام جداگانه به شمار آورند. هدف ما آن است که صده میلیون ترک را در ملتی واحد متحده گردانیم».

نظریه پردازان و تاریخ‌نگاران دیگر چون گون آلتای نیز ترکان را قدیمترین و کهن‌ترین اقوام شرق دانسته‌اند و براین عقیده‌اند که ترکان حدود پنجاه‌سال پیش از میلاد، از آسیای میانه به سرزمینهای کنونی خویش نقل مکان کردند.

در دومین کنگره تاریخ ترکیه که از سوی جامعه مورخان آن کشور برگزار شد، اکثر سخنرانان اعلام داشتند که «ترکان نخستین مشعلداران فرهنگ جهانی بودند».<sup>۳</sup>

مورخان ترک در اثبات این مقصود چند نکته عنوان کردند که تا کنون هرگز از دیدگاه تاریخ به ثبوت نرسیده و تأیید نشده است. نخست آن که سرزمین آسیای میانه را جایگاه باستانی ترکان نامیده‌اند.

دو دیگر آن که ترکان را با «توران» و «تورانیان» یکی شمرده‌اند. سه دیگر آن که اقوام بسیار کهن آسیای مقدم از جمله ایلامیان، شومریان، هوریان، کوتیان، کاسیان، میتانیان، هیتیان، اورارتیان، سوبارها و سرانجام مادها را از اقوام ترک دانسته‌اند.

نگارنده می‌کوشد تا آنجا که میسر باشد به اختصار نکات مذکور را که از سوی مورخان ترک به ابهام و تاریکی کشانیده شده است، روشن گردازد.

### ۱- آیا سرزمین آسیای میانه از روزگاران بسیار کهن سرزمین ترکان بود؟

همه مورخان جهان جز گروهی از مورخان پان‌تورکیست در یک نکته اتفاق نظر دارند و آن ترک نبودن ساکنان و اقوام باستانی آسیای میانه است. استاد بارتولد، دانشمند ترک‌شناس بر جسته شوروی، با ختریان، سکائیان، خوارزمیان، پارتیان و سغدیان را ساکنان باستانی آسیای میانه

---

3- İkinci Türk Tarih Kongresi, İstanbul, 1943, s. XXXII.

دانسته است<sup>۴</sup>. وی اقوام مذکور را از نژاد آریایی نامیده و برآن است که پیش از حمله اسکندر مقدونی، نخست حاکمیت در دست خوارزمیان بود و پس از خوارزمیان ، باختربان فرمافرو شدند<sup>۵</sup>. استاد بارتولد، آین مزدیسنا را زائیده محیط و مردم خوارزم دانسته است<sup>۶</sup>.

به بینیم اسناد و مدارک بجا مانده از عهد باستان تا چه پایه مؤید این نظر است .

در اوستا به تکرار از «ایرانویچ» یا «ایران ویجه» که نام سرزمین آریاییان است، سخن رفته است. شادروان استاد پورداود معتقد است که «ایران ویجه» یا «ایرین ویجه» به سراسر ایران زمین بزرگ گفته نمی شد، بلکه اسم قطعه خاکی است که نخست ایرانیان به آنجا بار اقامت افکندند و از آنجا متوجه آنجا پیشتر رفته سراسر ایران زمین را فرا گرفتند و بعدها همه ممالکی که در تصرف آنان بوده ایرین یا ایران نامیده شده است<sup>۷</sup>.

در مورد این محل اختلاف نظرهایی وجود دارد. برخی از پژوهندگان با استناد به نوشته های فصل ۲۹ فقره ۱۲ کتاب پهلوی بندھشن «ایرانویچ را در طرف آذربایجان» دانسته اند. بعضی نیز به سبب نزدیکی نام متأخر آلبانیای قفقاز که از سوی جغرافی نگاران ایرانی و

4 Bartold V. V., Sochineniiia, Tom 2. chast 1. Izdatelstvo Vostochnoi literatury, Moscow, 1963, str. 109

۵- همانجا ، ص ۱۰۹ - ۱۱۰.

۶- همانجا ، ص ۱۱۰ .

۷- «ینا»، (جلداول) جزوی از نامه مینوی اوستا، تکارش استاد پوزداود. زیرنظر دکتر بهرام فرهوشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران.

۸- ۰۲۵۳۶ ص ۳۸.

عرب «اران» ضبط شده است بانام ایران، چنین پنداشته‌اند که ایران ویج آنجا بوده است. حال آن که استرابون ضمن بحث پیرامون رسوم و عادات اهالی آلبانيا = اران، غیر ایرانی بودن آنان را ثابت می‌کند.<sup>۸</sup>

گروهی از خاورشناسان چون کپرت Geiger، Kiepert، مارکوارت Tiele، یوستی Yusti، آندرآس Andreas، بارتولد Bartold و دیگران، آسیای میانه، از جمله حدود خوارزم و دشت‌های اطراف رود زرافشان (این رود در اوستا به صورت دایتی = دائمیا آمده که همان رود ایران ویج است)، سفید، مرو، بلخ، نسا = نیاییه یا مهرداد کرت، هرات، کابل و هلمند (هیرمند) را سرزمین نخستین آریائیان یا ایران ویج دانسته‌اند.<sup>۹</sup>

در مهرباشت که از کهنترین سرودها و نیایش‌های دینی ایرانیان است، از سرزمینها و منزلگاه‌های آریائیان یاد شده است. در فهره‌های ۱۳ و ۱۴ مهرباشت چنین آمده است:

«نخستین ایزد مینوی که پیش از خورشید فنا ناپذیر تیزاسب در

---

-۸ - «یسنا» (جلد اول) جزوی از نامه مینوی اوستا، گزارش استاد پورداود، زیرنظر دکتر بهرام فرهوشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶ ص ۳۹-۴۰.

-۹ - «یشتها»، گزارش استاد پورداود؛ به کوشش دکتر بهرام فرهوشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۴۱، ۲۸۳، ۲۸۷ و فرگرد ۲ - وندیداد، فقره‌های ۲۰-۳۱.

-۱۰ - «یسنا»، جزوی از نامه مینوی اوستا، جلد اول، گزارش استاد پورداود، زیرنظر دکتر بهرام فرهوشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۴۱-۴۲.

بالای کوه هر<sup>۱۱</sup> برآید نخستین کسی که بازبینتهای زرین آراسته از فراز (گوه) زیبا سر بدر آورد از آنجا (آن مهر) بسیار توانا تمام منزهگاهان آریایی را بنگرد. آنجایی که شهر باراندگیر قوای بسیار مرتب سازند، آنجایی که کوههای بلند و چراگاهان بسیار برای چارپایان... موجود است. آنجایی که دریاهای عمیق و وسیع واقع است. آنجایی که رودهای پهن قابل کشتنی رانی<sup>۱۲</sup> با خیل امواج خروشان به سنگ خارا و کوه خورده بهسوی مرو، هرات، بهسوی سعد (گو) و خوارزم شتابد.<sup>۱۳</sup>.

در سه فقره از فرگرد اول وندیداد از شانزده کشور یاد شده است. در سر این کشورها ایران ویج (ایرین وئجه) نخستین سرزمین آریائیان قرار گرفته است. پس از ذکر ایرین وئجه در فرات بعد از ممالک شمال

- 
- ۱۱- کوه هرا به صورت «هرائیتی» نیز آمده است. در ترجمه پهلوی این نام به صورت «هربرز» Harborz ذکر شده است که گویا همان البرز فارسی است. در اوستا، هرا کوهی است که از شرق به غرب کشیده شده است. چنین بنظر می‌رسد که این کوه در سرزمینهای شرقی واقع شده باشد. در فقره ۱۳ مهریشت چنین آمده است که مهر فرشته فروغ، نخستین ایزد مینوی است که پیش از برآمدن خورشید از کوه هرا به سراسر کشورهای آریایی می‌تابد. با تکیه بر این نکته، می‌توان کوه هرا را کوهی در مشرق دانست. زیرا از آنجا است که ایزد مهر بر سرزمینهای آریایی - مرو، هرات، سعد و خوارزم - می‌تابد.
- ۱۲- استاد پوردادود رودهای زرافشان، هریرود و جیحون یا آمود ریا را از این گونه رودها دانسته است. ر.ش. به «یشتها»، جلد اول، چاپ سوم؛ ص ۴۳۱.
- ۱۳- «یشتها»، گزارش استاد پوردادود، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی، انتشارات دانشگاه تهران؛ چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶؛ ص ۴۲۹-۴۳۱.

شرقی و شرقی ایران از سند، مرو، بلخ – باختر – نیسا یه (میان مرو-  
و بلخ)، هرات، کابل، مسیر رود هیلمند (هیرمند) وغیره سخن رفته است.<sup>۱۴</sup>.  
استاد پورداود، خوا ایریزم با خوارزم را نخستین اقامتگاه  
آریائیان دانسته است. بسیاری از دانشمندان نیز براین عقیده‌اند. استاد  
مارکوارت هم بر همین عقیده بود.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه به هنگام بحث پیرامون خوارزم،  
آورده است که مردم ابن سرزمین، ورود سیاوش پسر کیکاووس را مبداه  
تاریخ می‌دانستند که نهصد و هشتاد سال پیش از اسکندر بوده است.<sup>۱۵</sup>.  
هرگاه این رقم را به سال ۳۳۰ پیش از میلاد مسیح بیافزاییم، تعداد  
خوارزم دست کم به ۱۳۱۰ سال پیش از میلاد مسیح می‌رسد. شاید تعداد  
خوارزم بمراتب دورتر از این روزگار باشد.

دیاکونوف، با اتكاء به نوشهای اوستا، نخستین سرزمین آریائیان  
را فاصله اور گنج و چارجو و متعاقب آن مرو، هرات، دشت هامون،  
تجن (هریرود)، سبزوار، قندهار و نیشابور دانسته است. وی سکونت  
آریائیان در این سرزمینها را حدود هزاره سوم و هزاره دوم پیش از  
میلاد تخمین زده است.<sup>۱۶</sup>.

۱۴ - «یستا»، جزوی از نامه مینوی اوستا، گزارش استاد پورداود، انتشارات  
دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۴۲-۴۳.

۱۵ - ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه عن القرون الخالية، به اهتمام زاخو، لاپزیک،  
۱۹۲۳، ص ۳۵.

۱۶ - «Istoriia Iranskogo gosudarstva i Kultury». Editors.  
B. G. Gafurov. E. A. Grantovsky. M. S. Ivanov. Moskva.  
1971, str. 125, 127.

از مندرجات بندلهشن چنین برمی‌آید که ایران ویج در طرف آذربایجان است. در این کتاب از رود «دارجه» به عنوان رودبزرگ و «رودباران» سخن رفته و زادگاه سپتامان زرتشت را کنار این رود دانسته است. ولی محل این رود تاکنون بدروستی شناخته نشده است. بهر تقدیر، چه نخستین سرزمین آریائیان آسیای میاندوچه آذربایجان باشد، دست کم دریک نکته‌جای تردید نیست و آن اینکه درنوشه‌های چون پشتهاوندیداد که از روز گاران بسیار کهن و بهقین پیش از پادشاهی مادها و هخامنشیان بر جا مانده است، آسیای میانه به عنوان سرزمین آریائیان ذکر شده است.

هر گاه در این مورد که آذربایگان زادگاه سپتامان زرتشت و یا رگا (ری) دیار او بوده است، جای شبه و تردید باشد، دست کم در یک نکته نمی‌توان تردید داشت و آن این که ویستاسپ، حامی و اشاعه دهنده آیین زرتشت بر باختراستانی – باکتریا و هیرگان – که بخشی از سرزمین آسیای میانه است، فرمان می‌راند.

ای. م. دیاکونوف ضمن بحث پیرامون اوستا و ارتباط آن با زبانهای ایرانی چنین نوشته است:

«نمی‌توانیم داوری کنیم که زبان اوستا به کدام یک از گروههای زبانهای ایرانی مربوط می‌باشد. فقط یک نکته مسلم است که جای پیدایش آن آسیای میانه و مشرق ایران (افغانستان کنونی و خراسان) بوده است».<sup>۱۷</sup>

---

- ۱۷ - دیاکونوف، آ. م.، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر - کتاب، تهران ۱۳۴۵، ص ۷۲.

در ضمن اشاره شد که ویشتابس (کی گشتاسب) بسر باخته و هیر گان فرمان می‌راند. وجود این دو معلوم، ما را هدایت می‌کنند به این که دشتهای اطراف رود دائمیا و بدیگر سخن سرزمین آرباویج معلوم و مشخص شود. در فقره‌های ۱۰۳، ۱۰۴ و ۱۰۵ آبان یشت چنین آمده است:

«از برای من ای زرتشت اسپیتمان این اردیسور ناهید رابستای کسی که... اورا بستود. زرتشت پاک در آرباویج در کنار رود. و نگوهی دائمیا... ازاو در خواست این کامیابی را بمن دهای نیک ای تو اناترین ای اردیسور ناهید که من کی گشتاسب دلیر پسر لهر اسب راههاره بر آن دارم که بحسب دین بیندیشد، بحسب دین سخن گوید، بحسب دین رفتار کند».<sup>۱۸</sup>.

این نوشته مؤید نظر آن گروه از خاورشناسانی است که رود دائمیا یا رود ایران ویج را با رود زرافشان یکی دانسته‌اند. در ضمن از این فقره‌های آبان یشت به سهولت می‌توان دریافت که محل اشاعه آیین زرتشت، آسیای میانه و سرزمین وسیعی از خوارزم، باخته، هیر گان و غیره بوده است. در اسطوره‌های ایرانی نیز می‌بینیم که دامنه این فعالیت به حوضه رود هیلمند (هیرمند) کشیده شد و اسفندیار بخاطر پیکار با رستم راهی سرزمین سیستان گردید.

هر دوست در پیرامون مناطق آسیای میانه گزارشی دارد که با توجه به نامهای سرزمینها و اقوام ساکن آن، به سادگی می‌توان دریافت

---

۱۸ - «یشت‌ها» گزارش استاد پورزاده، بدکوشش دکتر بهرام فرهوشی؛ جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۲۵۳۶، ص ۲۸۱-۲۸۳.

که آریائیان در این اراضی سکنی داشتند. وی چنین نوشته است:

«در آسیا دشتی هست که از هرسود رمحاصره کوهها قرار گرفته است. کوهها نیز پنج گذرگاه دارند. این دشت در گذشته به خوارزمیان تعلق داشت. دشت مذکور از خوارزم به هیرگان (گرگان)، سرزمین پارتیان، سرنگام (در نگیان) و تامانها... می‌گذرد. از دامنه کوهها، آب به رود آخ (تجن-هربرود) می‌ریزد. این رود پنج شاخه شده و در درجه نخست اراضی اقوام باد شده را آبیاری می‌کند».<sup>۱۹</sup>.

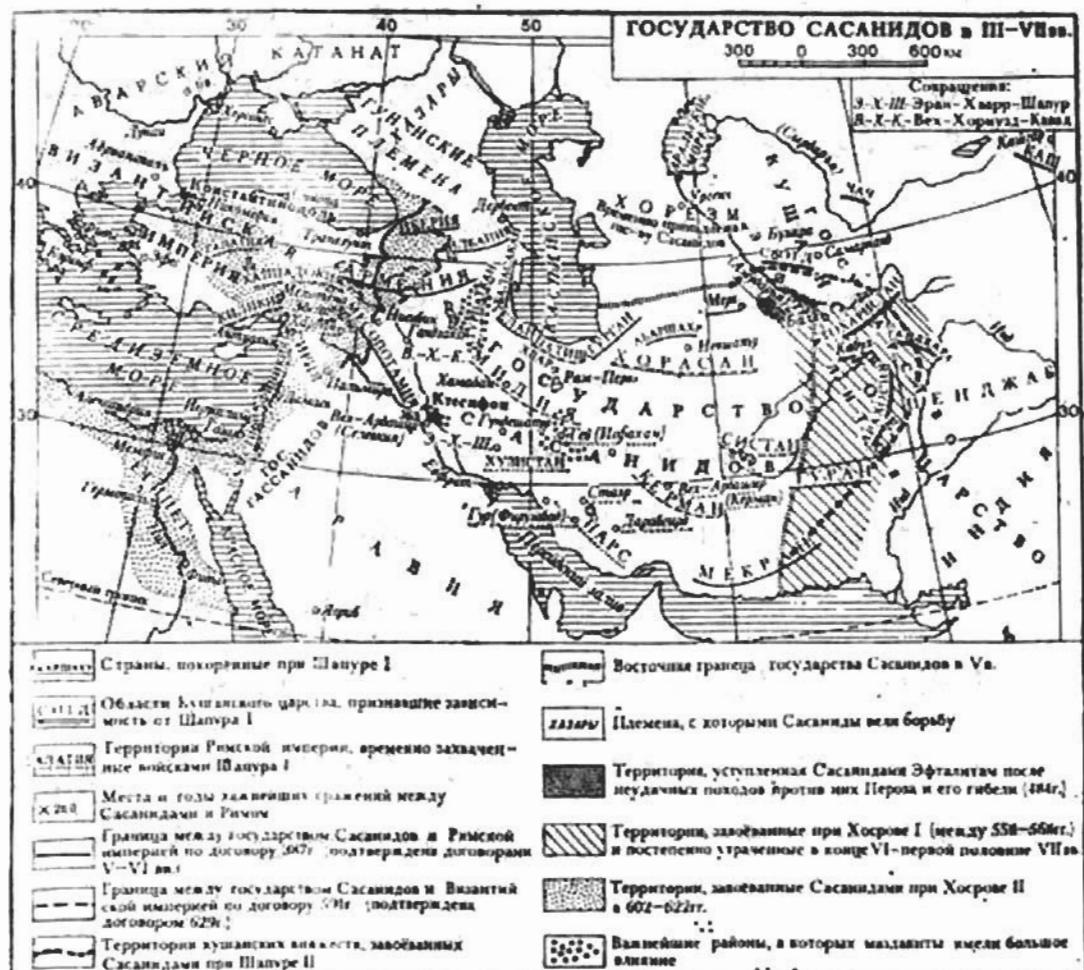
از نوشتۀ هرودوت دونکنه رامی توان دریافت. نخست آن که سرزمین خوارزم پیش از روزگار هرودوت بمراتب وسیعتر از اراضی خوارزم در روزگار هخامنشیان بوده است. دو دیگر آن که اقوام ساکن سرزمینهای باد شده که هرودوت از آنان نام برده است، آریایی بودند و در آریایی بودن اقوام مذکور خلاف نیست.

ای.م. دیاکونوف معتقد است که در روزگار ظهور مهریشت، آریاویج یا سرزمین آریائیان، شامل اراضی مسیر هربرود، از جمله مرگیان (مرو)، مرغاب، سغد، خوارزم و کرانه‌های آمودریا، کشکه دریا و زرافشان بوده است. وی در ادامه سخن چنین می‌نویسد:

«سرزمین آریائیان در روزگار پدید آمدن سرود مهر، شامل سرزمینهای ساتاگیدی (یا کشور تامانها)، هاریا، مرگیان، دشتهای مسیروسطای آمو دریا و خوارزم بود».<sup>۲۰</sup>.

19 - «Istoria Transkogo gosudarstva i Kultury». editors B. G. Gafurov. E. A. Grantovsky. M. S. Ivanov. Moskva, 1971, str. 135.

. ۲۰ - همانجا، ص ۱۲۶.



نقشه ایران ساسانی در سده‌های سوم تا هفتم میلادی، نقل از کتاب تاریخ ایران، بقلم چند تن از محققان شوروی، زیرنظر ایوانف، از انتشارات دانشگاه دولتی مسکو، سال ۱۹۷۷، ص ۱۱۹

ای. م. دیاکونوف در نوشته خود زیر عنوان «شرق ایران پیش-از کوروش» چنین اظهار عقیده می‌کند که در روزگار ظهور مهریشت، آریاویج یا سرزمین آریائیان تنها شامل خوارزم نبود، بلکه سرزمین وسیعتری را شامل می‌گردید. این سرزمین عبارت بود از سراسر دشت آسیای میانه و شرق ایران که مردم آن به زبان ایرانی سخن می‌گفتند. دیاکونوف واژه «آریاویج» را با نام «اریان» - ایران - که از سوی مؤلفان یونان باستان بکار رفته است، یکی می‌داند<sup>۲۱</sup>.

بدین روای آریاویج از دیدگاه دیاکونوف سرزمینی گسترده‌تر و فراختر از اراضی نواحی یاد شده بوده است.

درباره فرمانروایی شاهان کیان، مسعودی مطالبی دارد که نشان می‌دهد لهراسب بر آسیای میانه و بلخ (باختر) فرمان می‌راند. وی در این باره چنین نوشت:

«کیخسرو... شاهی به لهراسب داد و این قوم مقیم بلخ بودند که پایتختشان بود رود بلخ را که همان جیحون است به زبان خودشان کالف می‌گفتند. هنوز هم بسیاری از عجمان خراسان آن را به همین نام خوانند»<sup>۲۲</sup>.

مسعودی در ادامه سخن چنین نوشت:

---

21— «Istoriia Iranskogo gosudarstva i kultury». editors B. G. Gafurov, E. A. Grantovsky, M. S. Ivanov. Moskva, 1971, str. 137.

۲۲— مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب ومعادن الجوهر، ترجمة ابو القاسم پاینده، جلد اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶، ص ۲۲۲.

«پس از لهر اسب»، یشتاسب بپادشاهی رسید و مقر او بلخ بود. به سال سی ام پادشاهی او، زرادشت پسر اسیمان<sup>۲۳</sup> سوی وی آمد».

گرچه نوشته مسعودی در پیرامون نام پدر زرتشت خالی از تشویش نیست، با این همه، سند بسیار جالبی را در مورد محل اشاعه آین زرتشت در آسیای میانه و نیز مردم این سرزمین ارائه کرده است. در کتاب «استر» از تورات، ضمن بحث در پیرامون اخشورش- (خشایارشا) چنین آمد داشت که وی «از هند تاحبس بر صد و بیست و هفت ولایت سلطنت می کرد».<sup>۲۴</sup>

۲۳- مسعودی، ابوالحسن، مروج الذهب ومعادن الجوهر، ترجمة ابوالقاسم پاینده، جلد اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶، ص ۲۲۳.

«اسیمان» همان سپیتمان است و سپیتمان یکی از نامهای ورجاوندی است که در کنار نام زرتشت آمده است، بنابر نوشته استاد آبایف، سپیتمان صورت پهلوی نام اوستایی «سپیتما» است. این که سپیتما در پهلوی به سپیتمان بدل شده است. گویا به سبب وجود پسوند *es* به آخر نام مذکور است. از مندرجات «یشتها» ۹۸۹۱۳ چنین بر می آید که نامها و عنوانین جانشینان زرتشت نیز سپیتما بوده است. چنین بنظر می رسد که سپیتما هم عنوان و هنام بوده است. زیرا بنابر نوشته کتزیاس، همسر آمیتیس که یکی از شخصیتهاي مادي بود و نیز دختر استیاگ شاه ماد و همچنین فرزند پتس Petes سردار ایرانی در روزگار ازدشیر اول شاهنشاه هخامنشی سپیتماس Spitemas نام داشتند. در میان اقوام مکایی نیز سپیتما به صورت نام خاص بکار رفته است. در ضمن یادآور می شود که آئین زرتشت از اقوام آریایی سکاو سرمت پذیرفته نشد. برای آگاهی بیشتر، د.ش. به مقاله پروفسور و. ای. آبایف زیر عنوان «شرحی در پیرامون واژه شناسی نامهای خاص ایرانی» ترجمه عنایت القدر، مجله بررسیهای تاریخی، سال دوازدهم؛ شماره ۳، ص ۲۴۳-۲۴۹.

۲۴- «عهد عتیق و جدید»، ترجمه از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی، به همت انجمن پخش کتب مقدسه، ZM، ۱۹۷۵، ۱، ص ۷۷۱.

این صد و بیست و هفت ولایت بسیار گمان شامل ایران و این را خارج از ایران - بود . در نوشهای مورخان باستان مطالب بسیاری پیرامون اقوام ایرانی و غیر ایرانی تابع شاهنشاهی هخامنشی آمده است . با این همه کمتر اثری از وجود ترکان در آسیای میانه و یا نقطه دیگری از سرزمینهای تابع فرمانروایی هخامنشیان نمی‌توان یافت . بدین روای ادعای مورخان ترک و عثمانی مبنی بر ترکبودن اقوام آسیای میانه در روزگار باستان ، فاقد هر گونه دلیل و مدرک است .

بنابر اسناد و مدارک و نیز نوشهای مورخان چینی ، ایرانی ، رومی ، ارمنی و تازی معلوم و روشن است که کوچ ترکان به سرزمینهای بسیار دور دست آسیای میانه ، سده ششم میلادی و در روزگار شاهنشاهی ساسانیان آغاز شد . با این همه ترکان حتی در نخستین سده‌های اسلامی نیز آسیای میانه را در اختیار نداشتند . ابن حوقل که در سده چهارم هجری می‌زیست ، در کتاب مشهور «صورۃ الارض» مطالبی دارد که مؤید این نظر است . وی ماوراءالنهر را که شامل فاریاب ، سغد ، سمرقند ، خوارزم و دشتهای کرانه جیحون بوده است ، سرزمین ترکان نمی‌داند و مردم نواحی مذکور را ترک نمی‌شمارد . از نوشتۀ ابن حوقل چنین پیداست که در روزگار او ترکان هنوز در خارج از ماوراءالنهر و پیرامون آن سکنی داشتند . وی به هنگام بحث در پیرامون ماوراءالنهر چنین نوشتۀ است :

«اما بردگان آنجا از ترکانی است که در پیرامون ماوراءالنهر سکونت دارند»<sup>۲۵</sup>.

---

۲۵ - ابن حوقل ، صورۃ الارض ، ترجمه دکتر جعفر شعار ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۵ ، ص ۱۹۵ .

استاد بار تولد بر آن است که ترکان تا پیش از سده ششم میلادی به آسیای میانه راه نیافتدند. وی ضمن بحث پیرامون نظر خود چنین نوشته است :

« سده ششم میلادی نخستین دولت ترکان صحرانشین در آسیای میانه پدید آمد. فاتحان این سرزمین ترکان بودند که از آلتای به آسیای میانه آمدند و طی مدتی کوتاه اقوام ساکن محدوده وسیعی از اقیانوس کبیر تادریای سیاه را تابع خود کردند »<sup>۲۶</sup>.

استاد گومیلوف ضمن بحث پیرامون ترکان چنین نوشته است:

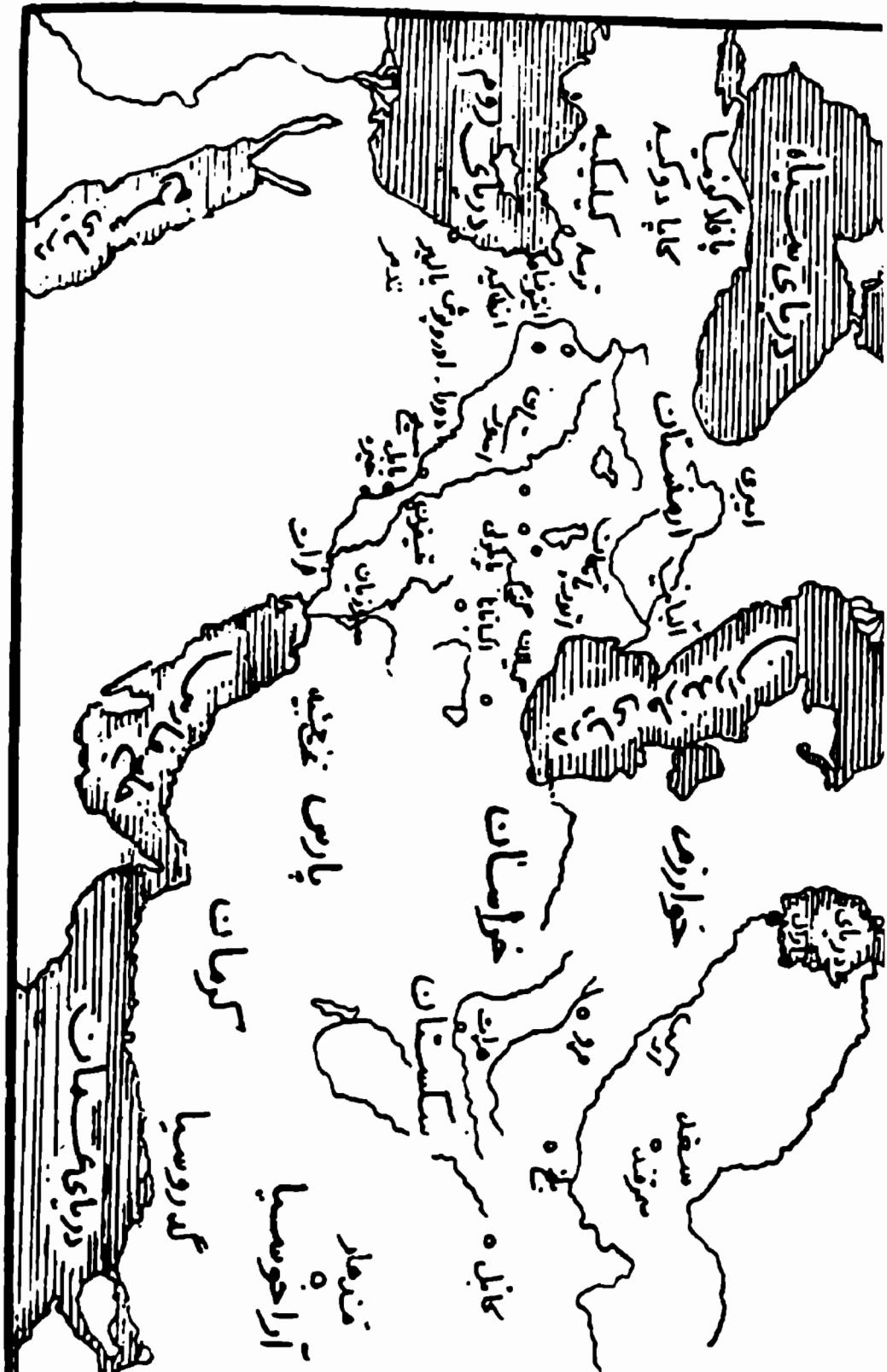
« تازیان، همه جنگاوران کوچ نشین ساکن شمال سرزمین سغدر را ترک نامیدند. از این رو بسیاری از اقوام ساکن آسیای میانه به خطاط «ترک» نامیده شدند. حال آن که اقوام مذکور هر گز ترک و جزء خاقانات نبودند. باید افزود که برخی از اقوام و تیره‌ها، چون ترکمانان، مردم شبه جزیره آناتولی (ترکیه کنونی)، مردم آلبانیای قفقاز و نیز مردم آذربایجان، هیچگاه کمتر خویشاوندی با ترکان و مغولان نداشته‌اند »<sup>۲۷</sup>.

بدین روای استاد گومیلوف نه تنها مردم آسیای میانه، آلبانیای قفقاز و آذربایجان، بلکه مردم شبه جزیره آناتولی را نیز ترک نمی‌داند. زیرا زبان تنهامعرف مشخصات قومی و نژادی نیست.

در این نکته که ترکان باستان در اراضی شمال چین می‌زیستند،

26— Bartold V. V., Sochineniiia, Tom II, chast 1. Izdatelstvo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 31.

27— Gumilev L. N.. Drevnie tiurki. Moskva, Izdatelstvo «Nauka», 1967, str 6.



نقشه ایران در روزگار ساسانیان. نقل از کتاب تمدن ایران ساسانی،  
نوشته ولادیمیر گریگوریچ لوکونین، ترجمه دکتر عنايت الله رضا،  
بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۵۰، رو بروی صفحه ۳۷۸

میان دانشمندان و محققان اختلاف نظر وجود ندارد . چینیان گروهی از اقوام ترک ساکن شمال چین ، جنوب سیری و محدوده آنای را « هیون - نو » می نامیدند که به معنای بردگان عاصی و گناهکار است . گروه دیگری از این اقوام را چینیان « توکیو » می نامیدند که تلفظ چینی نام « تورکیوت » است . زیرا ترکان باستان « تورکیوت » نامیده می شدند که همان « ترک » یا « تورک » است .

قبایل « هیون - نو » مردم جنگاوری بودند که اغلب در اراضی چین تاخت و تاز می کردند . چینیان مجبور بودند همه ساله به همسایگان شمالی خود باج پردازنند . از سال ۳۰ سده دوم میلادی ، امپراتور چین در میان قبایل « هیون - نو » اختلاف و چند دستگی پدید آورد و توانست از این رهگذر آنان را مغلوب گردد<sup>۲۸</sup> . استاد زلالیان معتقد است که از این پس واژه « یوریوک » پدید آمد که به معنای مطیع و فرمانبردار است<sup>۲۹</sup> .

از آغاز سده پنجم میلادی اتحاد جدید قبایل در پیرامون آسیای مرکزی پدید آمد . این قبایل در تاریخ بنام « هونها » مشهور اند . همه اقوام و قبایلی که در این اتحاد گرد آمدند ، ترک نبودند . کاهن معتقد است : « در میان قبایل مذکور ، دیگر عناصر نژادی از جمله او گروفین ها ، مجرها ( مجارها ) وغیره نیز وجود داشتند »<sup>۳۰</sup> .

28- Cahun Leon. Introduction à l'histoir de l' Asie. P. 87.

29- Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovo istorii Armenii v Osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii, Izd-vo AN Armianskoi SSR. Erevan. 1970. str. 50 51.

30- Cahun Léon. Introduction à l'histoir de l'Asie, P. 87.

کاهن، هفتالیان را ترک ندانسته و براین عقیده بوده است که «هفتالیان از تیره‌های هند و اروپایی و از اقوام ایرانی بودند»<sup>۳۱</sup>.

دیگر از نشانه‌هایی که مدلل می‌سازد مردم ساکن سرزمینهای آسیای میانه در روز گار باستان ترک نبوده‌اند، نامهای جغرافیایی است. زیرا نامهای شهرها، روستاهای کوهها و رودها همه‌ی از زبان مردم ساکن سرزمینهای پدید آمده‌اند. شادروان احمد کسری در اثر مشهور خود زیرعنوان «آذری یا زبان باستان آذربایجان» در پیرامون نامهای رودها، کوهها و شهرها چنین اظهار نظر کرده‌است:

«یکی از چیزهایی که مردم یک سرزمین و زبان آنان را نشان می‌دهد نامهای رودها و کوهها و شهرها و کویها است. زیرا هر مردمی این نامها را از زبان خود پدید آورند»<sup>۳۲</sup>.

هر گاه این اندیشه پذیرفته آید، پس آنگاه با بررسی نامهای جغرافیایی، می‌توان معلوم داشت که مردم آسیای میانه در روز گار باستان از چه تیره‌ای بودند و به چه زبانی گفتگو می‌کردند. نگاهی گذرا به نامهای کوهها، دره‌ها، رودها، شهرها و نواحی مسکونی آسیای میانه، نشان می‌دهد که مردم این سرزمین از نژاد ترکان نبودند و به زبان ترکی نیز سخن نمی‌گفتند. آنچه در زیر ارائه می‌شود، مؤید ایرانی بودن نامها است.

۳۱- Cahun Léon, *Introduction à l'histoire de l'Asie*, P. 155,...

۳۲- «کاروند کسری» مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش بحیی ذکاء، چاپ دو، تهران ۲۵۳۶، ص ۳۲۲.

### نام کوهها، دره‌ها و گردنه‌ها :

پامیر، هندوکش، خاواک، بتم، سرخان، کوهک، کشکه، شاودار.

### نام رودها و جویبارها :

آمو (آمودریا = جیحون = گیحون «گیهون» که نام بسیار کهن آن «وخشو» بوده است)<sup>۳۳</sup>، سیر دریا، وخش (سرخاب)، جریاب، وخاب، رودک (قصبه‌ای بهمین نام وجود دارد که رود کی از آنجا بوده است. در اطراف تهران نیز ناحیه‌ای بهمین نام هست)، اندرآب، پنج، آخشو، کلیاب، آب گرم، کوم رود، نهام رود، خاور رود، بورآب، چار جوی، کشکه دریا، زرافشان، هفت رود، اسکندر کام، سیاه آب، جویبار بکار، جویبار شیشه گران، نوکند، خرقان رود، پیکان، زر، فرخش، خامه، بارآب، هری رود، هیلمند، (هیرمند)، رودشаш (چاج)، کرشاب، ورارود.

### نام شهرها و نواحی مسکونی :

بدخشان، تخاران، بلخ (باختر)، رودک، قندوز، سمنگان، گوربند، بامیان، لیسو کند، ارهن، کاربنک، راشت، کافرنیگان، وشگرد، قبادیان، نوذر، دهنو، کهن‌دز، چرمنگان، ریگ دشت،

- استاد بار نولد می‌نویسد «نام باستانی آمودریا = وخش‌یا وکشو در نام رود وخش (سرخاب) محفوظ مانده است». ر.ش. به: بارتو، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، جلد اول، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۶۹.

شیر آباد ، اندیگان (اندیجان) ، آمل ، نوبهار ، بخارا ، سمرقند ،  
مرگیان (مرو) ، شاپور گان ، فاریاب ، میانه ، بیرون ، افراسیاب ، کش ،  
سنگ دیزه ، پنجیکت ، یار کت ، آفرینکت ، ریو ، خوارزم ، کوشک -  
مغان ، پی کند (بیکند) ، نوکند ، آسیاب ، ریگستان ، ماه روز ،  
خانگاه ، ویسر ، ورمند ، نور ، برداد ، بر سان ، زرخش ، زرگران ، کمره ، کبوذ ،  
مدیا مجکت ، مرزین ، نوز آباد ، نوکدک ، رامن ، رزمان ، سکان ، فیروزه ،  
یمگان ، مهنه (میهن) ، کشمیهن ، بخ آباد ، ابیورد ، درون ، سرخکت ،  
تاراب ، تو سن ، خرتنگ ، خداباد ، شادکان ، شکان ، سغدبیل ، اور گنج ،  
گرگانیک ، سکاکت ، بغدادک ، روذان ، سیب ، جگربند ، آبادان ، سنگ -  
آباد ، مغکده ، مداوا = ماد آباد (قریه مادی کنوئی) ، روستان ، کان بادام ،  
زندرامش ، اخسیکت ، خجستان ، دهنو ، شاش = چاج ، اشتراکت<sup>۴</sup>.

بدین روال چنان که خوانندگان توجه دارند ، نامها در سر زمین  
آسیای میانه ، پارسی بوده است و ما در این سر زمین تا روز گارفرمانروایی  
عباسیان و درسترن گفته شود تا آغاز سده چهارم هجری اثری از نامهای  
جغرافیایی ترکی نمی ناییم . استاد بارتولد پیرامون نامهای جغرافیایی  
ترکی در آسیای میانه چنین نوشت :

۴- برای آگاهی بیشتر ، د. ش. به : ابواسحق ابراهیم اصطخری ، مالک -  
ومالک ، ترجمه فارسی ، به کوشش ایرج افشار ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ،  
تهران ، ۱۳۴۷ ، ص ۲۲۵-۲۲۷ . و بارتولد ، ترکستان نامه : جلد اول ،  
ترجمه کریم کشاورز ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۲ ، ص -  
۱۶۷ - ۳۹۹ . و بارتولد ، آیاری در ترکستان ، ترجمه کریم کشاورز ،  
انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران ، شماره ۷۶ .  
تهران ۱۳۵۰ .

«تر کان پس از سقوط دولت سامانیان بیش از پیش به آن سامان مهاجرت و نقل مکان کردند و متدرجاً نام «ماوراءالنهر» عربی به «تر کستان» بدل گشت و نامهای جغرافیایی ترکی پدید آمد. زبان ترکی بتدریج ایرانی را از میدان بدر کرد، گواینکه این جریان در عهد فرمانروایی روسیان پیشرفت عظیمی کرده، تا کنون هم پایان نیافته است. اسمی جغرافیایی ترکی یکنواخت است و در سراسر ترکستان دائم‌نامهای آق - کول، قرا - کول، آق - سو، قرا - سو و مانند اینها تکرار می‌شود. گاه نیز کلمات ایرانی پذیرفته شده بکار رفته است»<sup>۳۵</sup>.

مأخذ بسیاری از عهد باستان و نوشه‌های متعددی از دوران خلافت و پژوهش‌های فراوانی از دانشمندان و محققان وجود دارند که همه گواه ایرانی بودن اقوام آسیای میانه در روز گار باستان هستند. چون بحث مفصل در پیرامون این مسئله از حوصله کتاب حاضر و وظیفه‌ای که نگارنده برای خود نهاده خارج است، بنابراین به ارائه استاد و مدارک مختصراً در پیرامون این نکته بسته شده است. زیرا مدارک ارائه شده از دید گاه نگارنده کافی و گویا است.

اکنون به مسئله توران که مورد ادعای سورخان ترک است می‌پردازیم.

---

- ۳۵ - بارتولد، و.، آبیاری در ترکستان، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، شماره ۷۶، تهران، ۱۴۵۰، ص ۲۸.

## ۲- آیا توران یا تورانیان ترک بودند؟

چنان که پیشتر اشاره شد «پان تورانیسم» یکی از مظاهر عمدۀ و اجزاء مشکله «پان تور کیسم» است. پان تور کیستها چون مردم بومی- اکثر نواحی آسیا و اروپا را از اقوام ترک می دانند، بنابراین در اثبات پندار خویش چاره ای نیافتند جز آن که اقوام باستانی بسیاری از سرزمینهای آسیا و اروپا را «ترک» بنامند. از این رو بهسبب مشابهتی که میان نام «تور» و «تورک» وجود دارد، دست تجاوز بهسوی توران دراز کردند و در این زمینه از خطای برخی مؤلقان و مورخان اسلامی بهره گرفتند. از سده ششم میلادی، ترکان به سرزمینهای آسیای میانه راه یافتدند و از سده چهارم هجری به تأسیس دولتهاي در آن نواحی پرداختند و متعاقب آن دولت بزرگ ترکان را در آسیای مرکزی و غربی پدید آوردند. این نکته سبب شد که برخی از مورخان در پیرامون سرزمین ترکان که از جنوب سیبری و سرزمین آلتای به این نواحی راه یافتدند را خطای پیمایند و توران یا تورانیان را ترک بخوانند. اینان روزگار خود را ملاک داوری قرار دادند و چون قبایل غز و قبچاق در مأوراه النهر سکنی یافتدند و در دشت‌های آسیای میانه زبان ترکی رواج یافت و بنایه نوشتۀ استاد بارتولد «ایرانی را از میدان بدر کرد»، چنین گمانی پدید آمد که گویا تورانیان ترک بوده‌اند. این گمان را در بسیاری از نوشت‌های مورخان اسلامی می‌توان مشاهده کرد. ولی در ضمن کسانی بوده‌اند که چنین گمانی را خطای نامیده‌اند. مسعودی که در نیمه نخست سده چهارم هجری می‌زیست به این نکته اشاره‌ای دارد که در خور توجه است. وی چنین نوشت:

« مولد افراسیاب بدیار ترک بود و آن خطا که مؤلفان کتب تاریخ وغیر تاریخ کرده و او را ترک پنداشته‌اند ، از همین جا آمده است».<sup>۲۶</sup>

از نوشتۀ مسعودی چنین بر می‌آید که تا روز گار او این پندار در نوشتۀ آمده است. سبب نیز آن بود که در زمان ظهور بحران در فرمانروایی ساسانیان و به هنگام پادشاهی بزد گرد سوم، ترکان تا کرانه رود جیحون - آمودریا - پیش تاختند و اندک اندک در این سرزمین سکنی گرفتند. می‌دانیم که بزد گرد سوم به خراسان نزد ماهوی سوری گریخت و در مرد کشته شد . بلعی هنگامی که از خاقان ترک سخن آورده ، او را فرمانروای آن سوی جیحون نامیده و چنین نوشته است:

«ملکی بود ، نام او ماهوی و خراسان همه او داشت از پیش بزدجرد تا کنار جیحون و آن طرف جیحون خاقان داشت، ملک ترک».<sup>۲۷</sup>

از موضوع بحث دور نرویم . مورخان پان تور کیست نه تنها آسیای مرکزی، بلکه بخش بزرگی از جهان، از جمله منطقه اورارتورا سرزمین توران نامیده‌اند. علی کمال یکی از مورخان ترک ، منکر وجود قوم ارمنی و سرزمین ارمنستان شده و چنین نوشته است:

۳۶- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین ، مروج الذهب و معادن الجوهر ، ترجمۀ ابوالقاسم پاینده ، جلد اول ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۲۲۱ .

۳۷- «تاریخ طبری»، ترجمۀ ابوعلی محمد بلعی، مقدمه و هواشی، دکتر محمد جواد مشکور ، تهران، ۱۳۵۹، ص ۳۴۲ .

« تا سدهٔ ششم پیش از میلاد در شرق شبه جزیره آناتولی حتی یک ارمنی وجود نداشت. در این سرزمین از سوی ترکان دولت تورانی اوردار تو پدید آمده بود».<sup>۳۸</sup>.

ضیاء گوک آلب مورخ دیگر ترک می‌نویسد: « وطن ترکان نه ترکی است و نه ترکستان، بلکه وطن ترکان کشور بزرگ و جاودانی توران است ». وی درجای دیگر، ترکی زبانان جهان را مخاطب قرار داده نوشته است که «ای فرزندان اوغوزخان، هرگز کشوری را که توران نام دارد ازیاد نبرید».<sup>۳۹</sup>.

زلالیان مورخ شوروی ضمن بحث پیرامون «پان‌تورکیسم» و «پان‌تورانیسم» که نمایندگان آن منکر وجود قوم ارمنی در سرزمین ارمنستان شده‌اند، چنین اظهار نظر کرده‌است:

«این جعل و تحریفی است آشکار در مسئله منشاء ارامنه و دیگر اقوام شرق باستان که در نوشه‌های تاریخی رجعی ترکی می‌توان یافت. این جعل و تحریف پیش از هر چیز از ایدئولوژی پان‌تورکیسم و مولود مشابه آن – پان‌تورانیسم – منشاء گرفته است. هرگاه ایدئولوژی پان‌تورکیسم درجهت اثبات سیاست توسعه طلبانه ترکها نسبت به اقوام ترکی زبان عمل می‌کند، پان‌تورانیسم مبلغ اندیشه تأسیس کشور «توران بزرگ» است

38\_ Ali Kemal, Erzican, Istanbul, 1939, s. 12.

39\_ « Encyclopédie de Islam », l'article Turan, Pan-turkisme = Pan-turanisme, par Minorsky, Livraison N. p. 224, 930.

که از اقیانوس کبیر تا اسکاندیناوی و دریای مدیترانه کشیده شده است . در واقع پان‌تورانیسم و پان‌تود کیسم ابدئولوزی واحدی هستند».<sup>۴۰</sup>

نگارنده می‌کوشد تا سرحد امکان از جنبه‌های سیاسی دوری جوید و تنها به بررسی تاریخی مسئله توران بپردازد . از این رو داوری را به خواننده و امی گذارد و به موضوع نام و منشاء توران بازمی‌گردد . بنابر نوشهای ارسطورهای و دینی، فریدون سرسلسله شاهان کیان، سرزمین زیر فرمانروایی خویش را میان سه‌فرزندش سلم، تور و ایرج بخش کرد.

نام سلم در نوشهای باستان به صورت «سرم» آمده است . طبری که از مورخان سده سوم هجری است، نام این فرزند فریدون را به صورت «سرم» آورده است<sup>۴۱</sup> . هریک از بخش‌های ملک فریدون و نیز اقوام ساکن این بخشها، به نام شاهان و فرمانروایان خویش سرمان، توران و ایران نامیده شدند<sup>۴۲</sup> . کشور «سرم» در اوستا «سیریم» Sairima آمده است.

40- Zulaljan M. K. Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremenennoi turetskoi istoriografii, izd vo AN Armianskoi SSR, Erevan, 1970, str. 18.

۴۱- طبری ، محمد بن جریر ، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسال والملوک» ترجمه ابوالقاسم پاینده ، جلد اول، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۲ ، ص ۱۵۳ .

۴۲- «یستا» ، جزوی از نامه مینوی اوستا، گزارش استاد پوردادود ، جلد اول، ذیر نظر دکتر بهرام فرهوشی ، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم ، تهران، ۲۵۳۶، ص ۵۹ .

اقوام این سرزمین در تاریخ به نام «سرمت» شناخته شده‌اند. نام سرمت در زبان لاتینی به صورت «سرمنای Sarmaiae آمده است. سرمتها مردمی ایرانی زبان و آریایی نژاد بودند که بنابر آگاهیهای موجود از سده سوم پیش از میلاد در کرانه رود دانوب می‌زیستند. سرمتها در نخستین سده پیش از میلاد سکائیان-اسکیشها - را از سواحل شمالی دریای سیاه عقب راندند و خود در این سرزمین سکنی گزیدند.<sup>۴۲</sup> گروه دیگر از این قوم «سرمنهای شرقی» بودند که با خوارزم رابطه‌ای نزدیک داشتند.<sup>۴۳</sup>

هر گاه سرمان، توران، ایران و سرزمین گروه آریائیان، شبقاره هند را مورد توجه و مطالعه قرار دهیم، پس آنگاه اندیشه بسیاری از محققان جهان در مورد اقوام آریایی (هندو اروپایی) و حدود سرزمین آنان تا اندازه‌ای درست می‌نماید.

در اوستا و شاهنامه، افراسیاب پسر پشنگ، پسر شم، پسر تور، پسر فریدون است. گذشته از نام افراسیاب، توجه به نامهای تورانیان و نامهای نواحی مختلف سرزمینشان مؤید آریایی بودن قوم مذکور است. در اوستا نام افراسیاب به صورت فرنگرسین و در پهلوی فراسیاک و در بندهش فراسیا آمده است. در اوستا نام دوبرادر افراسیاب، اغرهرت. و در نوشته‌های فارسی Kersavazda و گرسوزد Aghraeratha

43- «Bolsheia Sovetskaia Entsiklopediia», tretie izdanie, T. 22, izd-vo Sovetskaia Entsiklopediia, Moskva, 1975, str. 599.

.۴۴ - همانجا ، ص ۵۹۹

و گرسیوز ذکر شده است که هردو از نامهای آربایی هستند.<sup>۴۵</sup> درنوشته های باستان به نامهای متعدد دیگری چون ارجاسپ (ارجت اسپ)، گوپت، شاه، پشنگ، ویسه (وئیسک)، پیران (فریان)، هومان، سان، پیلس، فرنگیس، وراز (گراز) وغیره بر می خوریم که همگی از نامهای آربایی هستند و هیچ رابطه‌ای با زبان و نامهای ترکی ندارند.<sup>۴۶</sup> واما نام تور در فصل ۳۱ از فقره ۷ بندهشن به صورت «توچ» و نام ایرج به صورت «ایریچ» آمده است. گمان بسیار می رود نام «توچ» درستتر باشد. طبری این نام را «طوج» آورده است.<sup>۴۷</sup>

اما درباره نامهای سرزمینهایی که دلاوران ایران و توران برخورد داشته‌اند، چند نام جلب نظر می کند. میدان کارزار ایران و توران در اوستا «خشتر و سوک» آمده است که گذر گاهی است بر بالای محل کنگ. دژ (کنگ دیز) معروف که در شاهنامه نیز بدان اشاره شده است. خشتر = شهر و سوک = سویانور و روشنایی (چون سوسوزدن ستار گان، سوی چراغ، سوی چشم وغیره) است که در زبان پارسی و لهجه‌های گوناگون

۴۵- ر.ش. به «ینا» جزوی از نامه مینوی، گزارش استاد پورداود، جلد اول، زیر نظر دکتر بهرام فرهوشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۶۹.

۴۶- ر.ش. به «بیش‌ها»، گزارش استاد پورداود، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۱۸ - ۲۱۹.

۴۷- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۵۳.

آن فراوان بکار رفته است. نام کنگ دز یا کنگ دز، گاه به صورت کنگ و کنگه آمده است<sup>۴۸</sup>. بنای این شهر را به سیاوش - سیاوخش - در توران زمین نسبت داده‌اند . در فصل ۲۹ فقره ۱۰ بندeshn محل کنگ دز، چند فرستگ دورتر از دریای فراخ کرت و در فصل ۶۲ فقره‌های ۱۳ و ۱۴ مینو گئ خرد ، محل کنگ دز در مرز ایران و پنج ذکر شده است<sup>۴۹</sup>. در آبان یشت کنگه بلندپایه و مقدس خوانده شده است. در شاهنامه نیز «بهشت کنگ» آمده است. چنین بنظر می‌رسد که این ناحیه از خاک توران در نزد ایرانیان و رجاوند بوده است. این نیز نکته‌ای است بسیار مهم که مؤید همنژادی ایرانیان و تورانیان است. بوستی خاورشناس مشهور در مورد ناحیه مذکور چنین نوشته است: «بنظر می‌رسد این محل که چنین نیز در زیر عنوان کنگ می‌شناخته‌اند و از دید گاه ایرانیان گونه‌ای بهشت روی زمین محسوب می‌شد، وسیله گروهی از ایرانیان در وسط خاک توران در شمال سیر دریا (سیحون) برپا شده بود»<sup>۵۰</sup>.

نام فراخ کرت در آبان یشت فقره ۴ آمده است . بنابراین نوشته، فراخ کرت دریایی است بسیار بزرگ که هزار دریاچه و هزار رود دارد که یک رود از این آب بهممه هفت کشور جاری است»<sup>۵۱</sup>.

۴۸ - «یشت‌ها»، گزارش استاد پوردادود، بدکوشش دکتر بهرام فرهوشی ، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۲۰.

۴۹ - همانجا ، ص ۲۱۹-۲۲۰.

50 Justi F.. Handbuch der Zungsprache. Leipzig. 1864..  
Iranische Namenbuch. Marburg. 1895

۵۱ - «یشت‌ها»، گزارش استاد پوردادود ، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی، جلد

برخی از خاورشناسان دریای خزر را با فراخ کرت یکی دانسته‌اند. استاد پورداود با تکیه به نوشه‌های «تشریشت» که از طوفانی مشابه طوفان نوح یاد کرده است، چنین می‌پندارد که ممکن است دریای فراخ کرت؛ با اقیانوس هند یکی باشد. شاید این اندیشه به واقعیت نزدیک باشد زیرا در نتیجه این طوفان بزرگ بنابرآن نوشته بندھشن «زمین که یک قطعه بود، دریاهای روی زمین از اثر بارانهای او بوجود آمد و زمین را به هفت کشور منفصل از هم تقسیم نمود»<sup>۵۰</sup>. در ضمن، طوفان مذکور سه دریای بزرگ و ۲۳ دریای کوچک پدید آورد.<sup>۵۱</sup> هرگاه مقصود از سه دریای بزرگ، دریای مدیترانه، دریای سیاه و دریای خزر باشد، آنگاه می‌توان نظر استاد پورداود را مفرون به حقیقت دانست. زیرا هندوان خود از آربائیان بوده‌اند.

در اوستانام دریای چیزست آمده است. این همان دریایی است که افراسیاب از آن بدرآمد و گرفتار شد و به گناه کشتن سیاوش بقتل رسید. در مورد محل این دریا نیز اختلاف نظر وجود دارد. استاد پورداود دریاچه ارومیه را همان چیزست می‌داند.<sup>۵۲</sup> ولی، ای. م. دیاکونوف مورخ شوروی خلاف این نظر را ابراز داشته است و دریای چیزست را با دریاچه آرال یکی دانسته است.<sup>۵۳</sup>

→ اول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران ۲۵۳۶، ص ۲۳۵، فقره‌های ۴۰ و ۴۳ آبان یشت.

۵۲ - همانجا، ص ۳۲۰.

۵۳ - همانجا، ص ۳۲۰.

۵۴ - همانجا، ص ۲۱۰.

55- «Istoria Transkogo gosudarstva i kultury», Editor B. →

بهر تقدیر، چه چنین باشد و چه نباشد در يك نكته جاي تردید  
 نیست و آن اينکه همه نامهای جغرافیایی سرزمین توران همانند نام  
 کسان آن مرز و بوم آریایی است و تاکنون از سوی محققان و دانشمندان  
 بر جسته جهان کمتر شباهی بهتر کی بودن نامهای مذکور نرفته است.  
 درباره توران به جرأت می توان گفت که تورانیان همانند سرمتها  
 واپرائیان از اقوام آریایی بودند. هر گاه این نکته در نظر خواسته به اثبات  
 رسد، پس آنگاه مسئله سرزمین توران نیز بخودی خود حل خواهد شد.  
 ای.م. دیاکونوف اقوام تور را سکایی و سرزمین توران را «ایراند  
 شرقی» و بدیگر سخن «سرزمین سکائیان آسیای میانه» دانسته است.<sup>۵۶</sup>  
 بسیاری از دانشمندان قوم تور را با سکائیان یکی دانسته‌اند. استاد  
 آبایف دانشمند شوروی ضمن بحث پیرامون نام فریان یا فریانه که  
 ناحیه‌ای در نزدیکی مرو بوده است، قوم تور را همان قوم سکایی دانسته  
 و چنین نوشته است:

«بنابر نوشتۀ اوستا، فریانه متعلق به قوم تور یا بهتر گفته شود سکائیان  
 بود. وجود این نام و دیگر نامهایی از این گونه در میان سکائیان مفهوم و  
 روشن است».<sup>۵۷</sup>.

← G. Gasurov, E. A. Grantovsky. M. S Ivanov. Moskva,  
1971, str. 144.

۵۶ - همانجا ، ص ۱۴۴-۱۴۵ .

۵۷ - همانجا ص ۲۷۳ و نیز ر.ش. به مقاله و.ای. آبایف ، شرحی در پیرامون  
 واژه‌شناسی نامهای خاص ایرانی ، ترجمه عنایت اللہ رضا ، مجله بررسی‌های  
 تاریخی ، سال دوازدهم ، شماره ۳ ، ص ۲۴۰ .

در اوستا فریان نام یکی از خاندانهای تورانی نیز هست . در آباند بشت، کرده ۲۰، فقره‌های ۸۰ و ۸۱ چنین آمده است که «بواشتن از (خاندان) فریانها در جزیره موج شکن رنگها برای اردوسور ناهید، صداسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد».<sup>۵۸</sup>

در گاتها یستا ۶۴ قطعه ۱۲ فریان تورانی به عنوان نام شخص آمده است. استاد آبایف نامهای لاتینی فلیانوس Flianos و اولویا Olvia را با نام فریان یا فریانه یکی دانسته است. برخی از خاورشناسان نام پیران ویس، سپاه بد افراسیاب را فریان دانسته‌اند. طبری این نام را «فیران پسرویسغان» آورده است.<sup>۵۹</sup> در ضمن طبری شخصی به نام فریاک را نواده کیومرث نامیده است.<sup>۶۰</sup> و چه بسا این نام همان فریان باشد. زیرا در خط و کتابت قدیم تازی حرف «ك» مشابه حرف «ن» نوشته می‌شد. هر گاه این نکته درست باشد، پس آنگاه آریایی بودن نام تورانی «فریان» خردپذیر می‌نماید.

از مجموع مطالب ذکر شده معلوم می‌شود که فریان هم نام شخص، هم نام خاندان و هم نام سرزمین بوده است. مشابه این رسم و سنت را در آریائیان فراوان می‌توان یافت که نام قوم و یا سرزمین را بر اشخاص می‌گذارند. هنوز هم این رسم در کشور ما رایج است و نامهای ایران،

۵۸- «بشت‌ها»، گزارش استاد پوردادود، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی ، جلد اول ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ سوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۲۶۹ .

۵۹- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمه ابوالقاسم پاپنه، جلد دوم ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۲ ، ص ۴۲۶ .

۶۰- همانجا ، جلد اول ، ص ۱۳۶ .

توران، گیلان و از این گونه بر اشخاص نهاده شده است.

گمان بسیار می‌رود وجود در گیری میان ایران و توران که هر دو از یک نژاد و یک تیره بوده‌اند، مربوط به دو مسئله باشد، یکی بیابان. گردی و صحرانشینی تورانیان که ایرانیان کشاورز را گاه و بیگانه مورد حمله قرار می‌دادند و دو دیگر اختلاف در باورهای دینی بوده است. زیرا چنان‌که از داستانهای اساطیری ما پیدا است، آئین زرتشت به درون اقوام تورانی راه نیافت.

استاد آبایف که خود از مردم ایرانی تبار ناحیه اوستی‌شمالي در قفقاز است، اقوام سکایي و سرمتی را ایرانی می‌داند. وی در این زمینه ضمن اشاره به زبان، فولکلور، داستانهای اساطیری و باورهای دینی مردم اوستی چنین نوشتند است:

«در زبان، فولکلور، داستانهای اساطیری و باورهای دینی اوستی هیچ اثری از زرتشتیگری مشهود نیست. چنان‌که هرودوت و دیگر مؤلفان باستان آورده‌اند، آئین زرتشت به درون اقوام سکایي راه نیافت. این نیز به ما امکان می‌دهد چنین اظهار نظر کنیم که اقوام سکایي و سرمتی تنها اقوامی از تیره‌های ایرانی بودند که آئین زرتشت به سرزمینشان راه نیافت».<sup>۶۱</sup>

استاد آبایف ضمن یکی دانستن تورانیان و سکائیان از طریق واژه -  
شناسی نامهای خاص ایرانی این نکته را به اثبات می‌رساند که بسیار

۶۱- و.ای. آبایف، شرحی در پیرامون واژه‌شناسی نامهای خاص ایرانی، ترجمه عنایت الله رضا، مجله بررسیهای تاریخی، سال ۱۲، شماره ۳.

ص ۲۳۹.

در خور توجه است . وی ضمن اشاره به رسم و سنت استفاده از نامهای قومی و نژادی ، به اشتراک نام «آریا» در اقوام ایرانی و تورانی - سکایی - اشارتی دارد که مؤید وحدت منشاء قومی آنها است . پروفسور آبایف در پیرامون نکته مذکور چنین نوشت :

«باد آوری این نکته ضروری است که بسیاری از نامهای کسان که با ریشه نام «آریا» همراه است (چون اریارمنه ، اریوبرزن ، اریارت - Aryapit و نامهای سکایی Aryafarn ، Aryarat و Aryapit غیره) از زمرة نامهایی هستند که با نامهای قومی مربوطاند . زیرا ریشه «آریا» واژه قومی و نژادی است . سنت استفاده از نامهای قومی و نژادی برای نام گذاری اشخاص ، تا امروز نیز در نامهای ایرانی رایج و متداول است ».<sup>۶۲</sup>

اما در پیرامون نام تور ، استاد پوردادود واژه تور را مطابق کلمه سانسکریت دلیروپهلوان دانسته که در فرهنگهای فارسی نیز به همین معنی آمده است . ولی در لهجه‌های گیلکی و کردی واژه «تور» مرادف دیوانه و حشی و سرکش بکار می‌رود . استاد پوردادور براین عقیده است که «چون تورانیان دشمن ایرانیان بوده‌اند ، بعدها از این کلمه ، دیوانه و حشی اراده کرده‌اند ».<sup>۶۳</sup>

۶۲ - و . ای . آبایف ، شرحی در پیرامون واژه شناسی نامهای خاص ایرانی ، ترجمه عنایت الله رضا ، مجله بررسیهای تاریخی ، سال ۱۲ ، شماره ۳۹ ، ص ۲۳۹ .  
۶۳ - «یسنا» جزوی از نامه مینوی اوستا ، گزارش استاد پوردادود ، زیرنظر دکتر بهرام فرهوشی ، انتشارات دانشگاه تهران ، جلد اول ، چاپ سوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۵۳ .

دانشمند آلمانی مارکوارت ، تورانیان را مردمی ایرانی نژاد دانسته که چادرنشین و بیابان‌گرد و از حیث تمدن از ایرانیان شهرنشین و کشاورز پست‌تر بودند و همواره به ایرانیان دستبرد می‌زدند و به غارت و یغما می‌پرداختند . از این‌رو ایرانیان ، اقوام چادرنشین و حشی را تورنامیدند<sup>۶۴</sup> .

هر گاه در نظر گیریم نام تورچنان که در لهجه‌های گیلکی و کردی از آن یاد کردیم به معنای وحشی باشد ، پس آنگاه می‌توان نظر این این دانشمند بزرگ را مقرن به حقیقت دانست .

در اوستا بارها از سرزمین توربه عنوان بخشی از سرزمین آریائیان (ملک فریدون) سخن رفته است . در فروردین یشت فقره‌های ۱۴۳ و ۱۴۴ از فروهری مردان و زنان پاکدین کشورهای ایران ، توران و سیبریم - (سرمت) و نیز فروهرهای مردان و زنان پاکدین دو کشور دیگر به نامهای سائینی و داهی یاد شده است . گذشته از پنج کشور مزبور ، نام کشور دیگری را در فروردین یشت نمی‌بینیم . در فقره ۱۴۵ فروردین یشت از فروهرهای مردان و زنان «همه‌مالک» یکجا و بدون ذکر نام سخن رفته است . ولی در فقره ۱۴۳ فروردین یشت تنها از سه کشور ایران ، توران و سرمت که سرزمینهای اصلی آریائیان بوده‌اند ، یاد شده است . اما از دو کشور دیگر «سائینی و داهی» در فقره ۱۴۴ جداگانه سخن رفته است . از اینجا چنین استنباط می‌شود که سه کشور ایران و توران و سرمت دارای مقام ویژه‌ای بودند که حاصل هم‌نژادی است . اینک‌متن

64 - Marquart Josef, Untersuchungen zur Geschichte von Eran. Heft 2. Leipzig. 1905

فقره ۱۴۳ فروردین یشت از نظر خوانندگان می‌گذرد.

«فروهرهای مردان پاکدین ممالک ایران را می‌ستائیم. فروهرهای زنان پاکدین ممالک ایران را می‌ستائیم. فروهرهای زنان پاکدین ممالک توران را می‌ستائیم. فروهرهای مردان پاکدین ممالک سپریم (سرمت) را می‌ستائیم. فروهرهای زنان پاکدین ممالک سپریم را می‌ستائیم»<sup>۶۵</sup>.  
چنان که خوانندگان ملاحظه فرمودند در فقره ۱۴۳ فروردین یشت تنها از سه کشور ایران، توران و سرمت یکجا باد شده است. فقره ۱۴۴ به ستایش فروهرهای مردان وزنان پاکدین کشورهای «سائینی» و «داده‌ی» پرداخته و فقره ۱۴۵ به ستایش فروهرهای مردان وزنان پاکدین همه کشورها اختصاص بافته است.<sup>۶۶</sup>.

درباره مرز ایران و توران دشواریهای فراوان وجود دارد. بطلمیوس جغرافی نگار یونانی سرزمین «تورها ناحیه خوارزم» دانسته است.<sup>۶۷</sup> بسیاری از محققان حدود آمودربا (جیحون) را مرز ایران و توران گفته‌اند. خوارزمی ایرانیان را مالک رود جیحون «صاحب النهر» دانسته و آنسوی رود جیحون را مرز توران خوانده است.<sup>۶۸</sup>.

۶۵- «یشت‌ها»، گزارش استاد پوردادود، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی، جلد ۲، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۱۰۸.  
۶۶- همانجا، ص ۱۰۹.

67- Marquart Josef, Eransahr. Berlin, 1901, s. 141.

۶۸- خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب. مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۱۱.

در اساطیر ایرانی پیرامون مرزا ایران و توراننداستانی وجود دارد که با نام (Erexsa) ارخش مربوط است. در بسیاری از نوشهای متأخر این نام آرش آمده است. طبری کوتاه شده نام او را «ایرش» آورده که به «ارخش» از همه نزدیکتر است.

در نوشته‌ها چنین آمده است که پس از پیروزی یافتن افراسیاب بر منوچهر، میان ایران و توران صلح افتد و قرار بر این شد که تبریکی از دلاوران منوچهر به رجا فروافتد، مرزا ایران و توران آنجا باشد. آرش که بهترین تیرانداز ایران بود، تیری پرتاب کرد که محل آن مرز ایران و توران شناخته شد.

در فقره‌های ۶ و ۳۷ تیریشت چنین آمده است که آرش تیر خود را از کوه ائیریوخشوت Xvanvant به سوی کوه خوانونت Airyoxsulta پرتاب کرد و همان جامرز ایران و توران شناخته شد.

اینک متنه فقره ششم تیریشت از نظر خوانندگان می‌گذرد:

«تشتر ستاره رایو مندفر همندر امی سناییم که تندبسوی دریای فراخ-  
کرت تازد، مانند آن تیر در هوا پر آن که آرش تیرانداز، بهترین  
تیرانداز آریایی از کوه ائیریوخشوت به سوی کوه خوانونت  
انداخت».<sup>۶۹</sup>

این دو کوه از سوی پژوهندگان و دانشمندان شناخته نشده است. ابو ریحان بیرونی نوشه است که «تیر از کوه رویان (طبرستان) ... به

۶۹ - «یشت‌ها»، گزارش استاد پوردادود، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۴۱.

فرغانه رسید».<sup>۷۰</sup>

طبری مرز مذکور را «رودبلغ» دانسته است.<sup>۷۱</sup> رودبلغ باید همان آمودریا (جبحون) باشد که بسیاری از دانشمندان درباره آن اتفاق نظردارند.

فخرالدین اسعد گر گانی نیز همین نظر را ارائه کرده و در منظمه ویس ورامین چنین آورده است:

«اگر خواندآرش را کمانگیر  
که از ساری به مر و آنداخت یک تیر  
تو اندازی بجان من ز گوراب  
همی هر ساعتی صد تیر پرتاب»  
در اینجا نفس اسطوره و چگونگی پدید آمدن مرزاپران و توران  
مفهوم نیست. بلکه نگارنده قصد دارد توجه خوانده را به «آمودریا»  
معطوف دارد که بسیاری از مورخان و محققان آنجا را مرزاپران و  
توران دانسته‌اند. استاد پورداد نیز همین عقیده را ابراز داشته و چنین  
نوشته است:

«سرزمین توران به ایران ویج یا مملکت خوارزم متصل بوده، از  
طرف مشرق جیحون (آمودریا) تابه دریاچه آرال که نزد جغرافیون

---

۷۰- بیرونی، ابو زیحان، آثار الباقیه عن القرون الخالية، به اهتمام زاخو،  
لیپزیگ، ۱۹۲۳، ص ۲۲۰.

۷۱- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمه  
ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲،  
ص ۲۹۴ - ۲۹۵.

قرون وسطی نیز دریاچه خوارزم بوده ، امتداد داشته است»<sup>۷۳</sup>.

وی در ادامه سخنچنین نوشت :

«ایرانیان و تورانیان هردو از یک دودمان اندوسلسله نسب پادشاهان توران به فریدون پیشدادی پیوسته است. دیگر این که اسمی کلیه نامداران توران چه آنان که در شاهنامه و در کتب تاریخ باد شده، همه آریائی است و معنی لفظی آنها معلوم است ، بطوری که علم اشتقاد امروزه، بهیچ وجه شکی در آریائی بودن دارند گان این نامها باقی نمی گذارد»<sup>۷۴</sup>.

استاد بارتولد نیز به این نکته اشاره‌ای داشته و چنین نوشتند است:

«نام توران در اوستا آمده است. چنین بنظر می‌رسد که تورانیان شاخه‌ای از آریائیان بودند که از فرهنگ کمتری برخوردار شدند. میان دو گروه ایرانیان و تورانیان دشمنی وجود داشت. از سده ششم میلادی که تر کان به آسیای میانه راه یافتند، شباهت این دونام سبب شد که برخی نام توران را بانام تر کان یکی بدانند. حال آن که رابطه‌ای میان این دونام وجود نداشت»<sup>۷۵</sup>.

مطلوب را با نوشه مانوئل زلالیان که یکی از دانشمندان جمهوری شوروی ارمنستان است پایان می‌دهیم:

---

۷۲- «ینا» جزوی ازنامه مبنوی اوستا ، گزارش استاد پوردادود ، زیر نظر دکتر بهرام فرهوشی ، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ سوم ، تهران، ۱۳۴۰، ص ۲۵۳۶.

۷۳- همانجا، ص ۷۱.

74- Bartold V. V., Sochinenii T. 2. chast 1, izd. vo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 661

«هر جا که محققان اروپایی در تشخیص قومی عاجز ماندند و آنان را غیر سامی و غیر هند و اروپایی نامیدند که هر گز این نظر شامل قبایل «تورانی» نبوده است، مورخان ترک، بی اندک توجهی بمفاهیم نژادی و جغرافیایی دست تجاوز و تطاول دراز کردند و با تردستی وزرنگی آنان را ترک نامیدند. حال آن که «تورانی» هیچ گاه به معنای ترک نبوده است. ولی ترکان در نهایت تردستی «تورانی» را ترک نامیدند».<sup>۷۵</sup>.

### ۳ - آیا اقوام باستانی آسیای مقدم ترک بودند؟

برای این که حیطه ادعای مورخان پان تور کیست تا اندازه‌ای روشن گردد. برخی از نوشهای شان از نظر خواندنگان می‌گذرد. یکی از مورخان ترکیه‌نام «طفان» چنین نوشته است:

«هوریان همانند شومریان و ایلامیان از ترکان نخستین‌اند»<sup>۷۶</sup>.

علی‌کمال مورخ دیگر ترک، دولت او را تورا «ترک و تورانی» نامیده است.<sup>۷۷</sup>

دیگر از مورخان ترک‌نام گون‌آلایی ضمن بحث در پیرامون اقوام ترک چنین نوشته است:

75\_ Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi Turetskoi istoriografii Erevan, Izd.-vo AN Armianskoi SSR, 1970, str. 20-21.

76\_ Tog'an Z. V., Umumi Turk tarihine giriş, Ankara, 1948, s. 73-74.

77\_ Ali Kemal, Erzincan, İstanbul, 1932, s. 12.

«اقوامی که در شرق و طلیعه تاریخ آسیای مقدم پدیدار شدند ،  
شومریان، سوبارها، هوریان، ایلامیان، کوتیان، کاسیان، میتانیان  
وهیتیان از این گروه‌اند. ولی اکدیان، آشوریان، آرامیان، یهودان  
وسامیان محتمل است از این گروه باشند».<sup>۷۸</sup>

چنان که خوانندگان توجه فرمودند ، بنا به نوشته گون آنای ،  
شومریان، سوبارها، هوریان ، ایلامیان، کوتیان، کاسیان، میتانیان و  
هیتیان «بطورقطع و یقین» ترک بوده‌اند . قضیه بدینجا ختم نمی‌شود .  
تا زده احتمال ترک بودن اکدیان، آشوریان، آرامیان و یهودان نیز وجود دارد.  
هر گاه اندکی به نوشه‌های مورخان ترک توجه شود ، معلوم  
می‌گردد اثری از قوم غیر ترک در آسیای غربی ، مرکزی و شمالی  
وجود نداشته است. بلکه همه مردم این قاره از نژادتر کان بوده‌اند .  
آرین انگین مورخ دیگر ترک‌هیتها و قوم اورارت را ترک‌دانسته  
است .<sup>۷۹</sup>

کرزی اوغلو ضمن انکار تعلق سکائیان به گروه هند و اروپایی  
بویژه ایرانی ، همانند دیگر مورخان پان‌تورکیست ، آنان را ترک‌خوانده  
است . وی معتقد است که همه «قبابل تحت فرمانروایی دولت اورارت  
دارای منشاء سکایی و بدیگر سخن ترکی هستند».<sup>۸۰</sup>

---

78- Gunaltay Semseddin, *Turk tarihinin ilk devirlerinden Yakin Sark Elam ve Mezopotamya*, Ankara, 1937, s. 116-117.

79- Engin Arin, *Eti tarihi*, Istanbul, 1958, s. 92.

80- Kirzioglu M. Fahrettin, *Kars tarihi*, C. 1, Istanbul, 1953, s. 84, 93.

مورخان پان تور کیست، مادها، پارتها و کرد هار این زیر کردان استهاند.

کرزی اغلب در کتاب خود زیر عنوان «از هر جهت که بنگریم کردان ترکاند» که به سال ۱۹۶۴ در آنکارا انتشار یافت در پیرامون کردان به بحث پرداخت و نوشت: «کردان از جمیع جهات ترکاند»، وی با انکار منشاء آریایی کردان و تعلق این قوم به زبانهای ایرانی نوشت «این نکته که کردان از جمیع جهات ترک هستند، واقعیتی است روشن و انکار ناپذیر، همانند آن که بگوئیم دو ضرب در دو ( $2 \times 2 = 4$ ) می شود چهار».<sup>۸۱</sup>.

کرزی او غلوضمن بیان این «نظر» برای ترک شناسان جهان دستور-

العمل صادر کرد و در ادامه سخن چنین نوشت:

«ما از وجود ترکان در شرق شبه جزیره آناتولی، آذربایجان و گرجستان پیش از ظهور اسلام سخن گفتیم. در ضمن نشان دادیم کردان ترک هستند. از این پس ترک شناسان جهان که در زمینه تاریخ ترکان بررسی و مطالعه می کنند، باید از این راه پیش بروند».<sup>۸۲</sup>.

مورخان پان تور کیست به این بسته نکردند و تجاوز خویش را به سر زمین هخامنشیان نیز بسط و گسترش دادند و پدید آوردند گانفر هنگ و تمدن شوش را ترک دانستند. شمس الدین گون آلتای در کتاب «تاریخ قدیم شرق» به صراحت نوشت که «پدید آورند گانفر هنگ شوش

---

81- Kirzioglu M. Fahrettin, Her bakimdan Turk olan Kurtler, Ankara, 1984, s. 5.

. ۸۲ - همانجا ، ص ۵

و مهنجو - دارو اقوام ترک بودند».<sup>۸۲</sup>

وی ترکان را قدیمترین اقوام شرق دانست که گویا پنجهزار سال پیش از میلاد به آسیای مقدم راه یافتد.

آنچه از نظر خوانندگان گذشت، گوشاهی بسیار ناچیز از نو شده است. های مورخان پان تور کیست بوده است. تا کنون در علم تاریخ شاید تا بدین پایه جعل و تحریف صورت نگرفته باشد. در بخش پیشین مطالبی ارائه شد که ادعای مورخان پان تور کیست را مردود می شمارد.

درباره اقوام ایرانی ساکن آسیای مقدم و آسیای مرکزی تا کنون اندکتر دیدی وجود نداشته است. منشاء هند و ایرانی مادان و سکائیان هیچگاه مورد اختلاف دانشمندان جهان نبوده است. ارائه یکایک نظر دانشمندان در این زمینه، از حوصله بحث ما خارج است. بنابراین تنها به ارائه چند نظر در پیرامون اقوام ساکن این منطقه بسته می شود.

نخست به عنوان سند بسیار کهن به کتاب تورات اشاره می کنیم. در تورات نامهای فارس و ماد کنار یکدیگر آمده اند و شاهنشاهان هخامنشی گاه مادی خوانده شده اند. در باب ششم کتاب دانیال چنین آمده است:

«داریوش مادی در حالی که شصت و دو ساله بود سلطنت را یافت».<sup>۸۳</sup>

83- Cunaltay Semseddin, Türk tarihinin ilk devirlerinden yakın sark. Elam ve Mezopotamya. Ankara. 1937, s 121, 128

- کتاب مقدس «عهد عتیق و عهد جدید» که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، انجمن بخش کتب مقدس، ۱۹۷۵، ۱۲۹۶، ص ۱۹۶.

در تورات شریعت مادیان و فارسیان یکی ذکر شده است و این خود نموداری از وحدت آئین مادان و پارسها بوده است . در تورات چنین آمده است:

«پس ای پادشاه، فرمان را استوار کن و نوشتهر امضافر ما تاموافق شریعت مادیان و فارسیان که منسوخ نمی شود ، تبدیل نگردد».<sup>۸۵</sup> در کتاب استر آمده است که «در ایام اخشورش ( خشاپارشا ) این امور واقع شد... در آن ایام حینی که اخشورش پادشاه بر کرسی سلطنت خویش در دارالسلطنه شوش نشسته بود، در سال سوم از سلطنت خویش ضیافتی برای جمیع سروران و خادمان خود بپانمود و حشمت فارس و مادی از امرا و سروران ولایتها بحضور او بودند».<sup>۸۶</sup>

در تورات نمونه های بسیاری می توان یافت که در آنها ماد و پارس همواره در کنار یکدیگر آمده اند.

استرابون جغرافی نگار سده نخست میلادی به مشابهت زبان اسکیثها ( سکائیان )، مادان، پارسها و باختربان، بویژه نزدیکی زبان سکائیان و مادها اشاره کرده است.<sup>۸۷</sup>

زلالیان دانشمند شوروی ضمن اشاره به منشاء قومی مادها نوشت که «منشاء هندوایرانی مادها هر گز از سوی دانشمندان مورد تردید نبوده است».<sup>۸۸</sup>

---

۸۵ - کتاب مقدس «عهد عتیق و عهد جدید» که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، انجمن پخش کتب مقدسه، ۱۹۷۵، ۱۲۹۶، ص ۷۷۱ .

۸۶ - همانجا ، ص ۷۷۱ .

87- Strabo. X. 2. 8, 14

88- Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi →

استاد پوردادود نیز ضمن اشاره به این نکته نوشت :

«ماد، یک قبیله‌ایرانی بوده که اسم خود را به اقامتگاه خود داده.

همین مادها بودند که در حدود ۷۱۳ پیش از مسیح در مغرب ایران بنای استقلال گذاشتند و همدان (اکباتانا) را پایتخت خود قرار دادند و دولت آشور را منقرض کردند و سراسر ایران زمین و قسمتی از ممالک مجاور را در زیر فرمان خود آوردند».<sup>۸۹</sup>.

۱. علی یف دانشمند شوروی ، مادها را از اقوام آریایی و ایرانی زبان دانسته است.<sup>۹۰</sup> پروفسور گیرشمن دانشمند فرانسوی نیز مشابه همین نظر را ابراز داشته است.<sup>۹۱</sup>

گرانتوفسکی دانشمند دیگر شوروی، مادها را از اقوام ایرانی شمرده است . وی ضمن بحث پیرامون این نکته نوشت : «در سده هفتم پیش از میلاد به سبب اعتلا و پیشرفت‌های اجتماعی و سیاسی مردم ایرانی زبان، دولت ماد پدید آمد».<sup>۹۲</sup>

← istorii Armenii v Osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii. Izd-vo AN Armianskoi SSR. Erevan. 1970. str. 32.

۸۹ - «یشت‌ها» ، گزارش استاد پوردادود ، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی ، انتشارات دانشگاه تهران ، جلد ۲ چاپ سوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۲۱۸ .

۹۰ - «Bol'shaja Sovetskaia Entsiklopedija». Tretje izdanie, T. 18, izd-vo «Sovetskaia Entsiklopedija». Moskva, 1974, str. 212.

۹۱ - ر.ش. به گیرشمن، ر. ایران از آغاز تا اسلام ، ترجمه دکتر محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ، ۱۳۴۹ .

۹۲ - «Istoriia, Iranskogo gosudarstva i kultury ». Editors: B. G. Gafurov, E. A. Grantovsky, M. S. Ivanov. Moskva, 1971, str. 286

ای.م. دیاکونوف نوشت : « زبانی که مردم عهد باستان مادی می نامیدند، به زبانهای ایرانی تعلق داشت ». ۹۳

شادر و ان کسر ویضمن اشاره به این نکته نوشت: « از آغاز تاریخ که سه هزار سال پیش بود، مادان در آذربایجان و این پیرامونها نشیمن داشته اند و اگر کسی به تاریخ آشنا است این می داند که تا دو هزار سال پیش تر کان از این نزدیکیها بسیار دور بوده اند و در میانه های آسیامی زیسته اند و این خود پندار بسیار عامیانه است که کسانی گویند آذربایجان از نخست سرزمین تر کان بود ». ۹۴

اما در پیرامون سکائیان و پارتیان که مورخان پان تور کیست مدعی ترک بودن آنان هستند ، به نوشتة او شانین دانشمند روسی اشاره می کنیم. او شانین معتقد است که « پدید آورند گان فرهنگ فقavar سکاهای بودند که از شاخه های اقوام ایرانی به شمار می آیند و هیچ رابطه ای با ترکان نداشته اند ». بنابراین نوشتة او شانین « پارتها از سکائیان بودند ... و اما ترکی شدن زبان اقوام آسیای میانه هیچگاه زودتر از سده ششم میلادی آغاز نشد ». ۹۵

۹۳ - دیاکونوف، آ. م. تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر - کتاب ، تهران ، ۱۳۴۵ ، ص ۸۵ .

۹۴ - « کاروند کسر وی »، مجموعه ۷۸۴ رساله و گفتار از احمد کسر وی، به کوشش بحیی ذکاء، چاپ دوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۳۲۱ .

95 - Oshanin L. Antropologicheskii sostav naseleniya Srednei Azii i etnogenez ee narodov, chast 3, Erevan, 1959, str. 27, 75, 83-84.

در مورد پارتها ، دانشمند شوروی اورانسکی ، چنین اظهار نظر کرده است :

«پارتها ایرانی بودند و زبان آنان نیز تمام و کمال از زمرة زبانهای ایرانی در سده‌های میانه بوده است و خود یکی از مراحل رشد زبان فارسی کنونی را تشکیل می‌دهد »<sup>۶</sup>.

این نکته بر همه دانشمندان جهان روشن است. ولی با این وصف مورخان پان تور کیست ، پارتها ایشکانی را «ترک» نامیده‌اند .

درباره دیگر اقوام نیز شباهی وجود ندارد که اقوام ساکن آسیای مقدم هرگز ترکی زبان نبوده‌اند . تنها نکته‌ای که جای اندک شباهی باقی گذاشده زبان ایلامی بوده است . برخی از محققان زبان ایلامی را آگلوتیناتیو دانسته‌اند . بدآن معنی که سیستم دستوری آن از طریق الحاق پیشوند به ریشه شکل گرفته بود . چون زبان ترکی نیز از این گونه زبانها است ، بنابراین پان تور کیسته‌ما مدعی ترکی زبان و ترکی نژاد بودن مردم ایلام شدند . مردمی که در هزاره سوم پیش از میلاد در اراضی جنوب همدان ، خوزستان ، بوشهر ، اصفهان و حدود کویر در کاشان می‌زیستند . سرزمینی که در کتبه‌های کهن انسان و انسان نام داشت .

در مورد زبانهای آگلوتیناتیو باید گفت که شماره این گونه زبانها در جهان بسیار است . ولی ملل دارنده زبانهای آگلوتیناتیو هرگز خویشاوندی خود را با ترانکان اعلام نداشته‌اند . با این همه پان تور کیستها ادعای دارند که شماره این زبانها هر قدر زیاد هم باشد ، خود نشانه‌ای

96—Oransky I., Vvedenie v Iranskuiu filologiju, Moskva,  
1960, str. 192.

بر ترک بودن ملتهای مذکور است .

مورخان پانتور کیست درباره هینی‌ها و شومریها نیز مشابه‌های  
نظر را ابراز داشته‌اند . در کتاب تاریخ چاپ استانبول آمده است که  
« هیتیان همانند شومریان و ایلامیان ترک بودند »<sup>۹۷</sup> .

زبان ایلامی کمتر و ضعیفتر از دیگر زبانهای کهن شرق مورد  
بررسی و مطالعه قرار گرفته است . آثار زبان ایلامی تاکنون بمعیز ان  
قابل ملاحظه‌ای بدست آمده است . ولی پژوهش در این زمینه بسیار  
کند و بطنی بوده است . زیرا محققان بادشواریهای فراوان مواجه شدند .  
سبب نیز آن است که زیان ایلامی یکی از تاریکترین و دشوارترین  
زبانهای کهن است و هنوز در مرحله‌ای نیست که مقایسه آن با دیگر  
زبانها بتواند نتایجی محسوس بیار آورد . از این‌رو خویشاوندی زبان  
ایلامی با دیگر زبانهای باستانی مشخص نشده است . برخی از محققان  
مشابهت نام خدايان را دلیل نزدیکی زبان ایلامی با زبان اورارتوبی دانسته‌اند .  
در کتبیه سارگن دوم ( ۷۲۲ - ۷۰۵ پیش از میلاد ) به نام « بخ - بارتوا »  
یا « بخ - پارتوا » بر می‌خوریم . بخش نخست این نام « بخ » ، واژه‌ای  
ایرانی و بمعنای خدا است . « بارتوا » که در زبان اکدی به صورت « بارتوا »  
آمده ، مشابه نام « پارتی » الهه ایلامی است . هنوز اظهار نظر در پیرامون  
مشابهت زبانهای ایلامی و اورارتوبی ، کاری است بس‌دشوار .

بررسی زبان ایلامی با انتشار بخش ایلامی کتبیه بیستون آغاز  
شد . کتبیه بیستون به سه زبان اکدی ، ایلامی و پارسی باستان نوشته شده  
است . ولی زبانی که در ستون دوم کتبیه مذکور آمده ، تاکنون نامهای

---

97 - « Tarih ». C 1, [Istanbul], 1932, s. 30, 31, 128.

متعددی یافته است . برخی از پژوهندگان آن را زبان مادی ، بعضی شبه مادی ، گروهی اسکیشی (سکایی) ، برخی مادی - سکایی و بعضی آمردی (آماردی ) پنداشته اند . نوشه هایی از شاهان ایلام بدست آمد که زبان و خط آن همانند زبان و خط ستون دوم کتبیه بیستون است . نامهای متعددی از قبیل خوزی (سوزی) ، انسانی و سر انجام ایلامی بدان داده شد . زیرا نام اخیر بانام سرزمین مطابقت داشت .

پس از جنگ دوم جهانی گامهایی در این راه برداشته شد و دستور زبان ایلامی عصر هخامنشی تدوین گردید . ولی با اینهمه متون که نتر زبان مذکور که قدیمترین آن متعلق به حدود نیمة نخست سده بیست و سوم پیش از میلاد است ، هنوز شناخته نشده است . از این رودان شمندان ، زبان ایلامی را به سه دوره کهن (از آغاز تاسده سیزدهم پیش از میلاد) ، میانه (از سده سیزدهم تا سده هشتم پیش از میلاد) و متاخر (مربوط به روز گار هخامنشیان ) بخش کرده اند .

برخی از محققان ، زبان خوزی را بازمانده ای از زبان ایلامی دانسته اند و در این مورد به نوشته استخری تکیه دارند . دانشمند مذکور در کتاب «المسالک والمالک» چنین آورده است : «بیشتر مردم خوزستان تازی و پارسی دانند و خاصه زبان خوزی دانند»<sup>۹۸</sup> .

در دایرة المعارف اسلامی با انتکاء به نوشته استخری چنین آمده است که «ممکن است خوزی یکی از لهجه های زبان ایلامی باشد»<sup>۹۹</sup> .

---

۹۸ - اصطخری . ابو اسحق ابراهیم ، مسالک و ممالک ، ترجمه فارسی از قرن ۵-۶ هجری ، به کوشش ایرج افشار ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۷ ، ص ۹۱ .  
۹۹ - «Enzyklopädie des Islam» . «Khuzistan» . II , p. 1059.

یکی از نکتهایی که ممکن است در پیرامون زبان اسلامی ایجاد شبهه کند، نوشتۀ ای.م. دیاکونوف در کتاب تاریخ ماد است. در کتاب مذکور، دیاکونوف از احتمال خویشاوندی زبان اسلامی با زبان‌های ترک و مغول مطالبی ارائه کرده است. این کتاب که به سال ۱۹۵۶ انتشار یافت بنا بر سفارش انسستیتوی تاریخ و فلسفه آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان نوشته شد. سفارش نگاشتن کتاب مذکور چه بسا با مقاصد و نیات سیاسی همراه بوده است. بالند کی غور در مقدمۀ مؤلف نیز می‌توان به این نکته پی برد. ولی نوشتۀای ای.م. دیاکونوف که پس از بیست و دو سال در سال ۱۹۷۸ در دایره المعارف بزرگ شوروی به چاپ رسید در خلاف جهت نوشتۀای وی در کتاب تاریخ ماد است. وی در نوشتۀای متاخر از «احتمال خویشاوندی زبان اسلامی با زبان‌های ترک و مغول» انصراف حاصل کرد و چنین نوشت:

« خویشاوندی زبان اسلامی با دیگر زبان‌های کهن و باستانی معلوم و مشخص نشده است. چنین بنظر می‌رسد که پژوهش‌ترین پژوهشها در زمینه ارتباط زبان اسلامی با زبان دراویدی حاصل شده باشد».<sup>۱۰۰</sup>.

می‌دانیم «دراویدی» از زبان‌های کهنی است که در جنوب شبه قاره هندوستان و حدود مدرس، کرالا، میسور. آندهرا پرا داش و دیگر جاها

---

100— «Bol'shaja Sovetskaia Entsiklopedija». Tretje izdanie, Izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopedija», Moskva. 1978. str. 28. st. 70-71.

رایج و متدالوی بوده است .

پروفسور یوسف اف دانشمند شوروی و مؤلف کتاب «ایلام»  
ضمن ردنخویشاوندی زبان ایلامی با زبانهای ترکی، هندی و فقازی  
چنین نوشت :

«در این زمینه نیز شیوه مقایسه، نتایج لازم را بیار نیاورد ...  
زیرا در این مورد تاریخ تکامل زبانهای فقازی و دگرگونی  
اصوات زبانهای مذکور در طول سده‌های دراز موردنوجه قرار  
نگرفت»<sup>۱۰۱</sup>.

دانش معاصر تاکنون نتوانسته است پاسخی دقیق به این پرسش بدهد  
که قدیمترین اقوام شرق از جمله شومریان، ایلامیان و سوبارها از  
دیدگاه قومی و زبانی چه گونه بوده‌اند. برخی از محققان نامهای متعددی  
به اقوام مذکور داده‌اند. گاه آنان را «یافشی»، گاه «آسیانی» و گام-  
«تورانی» خوانده‌اند، هنوز این نامها غیردقیق و شرطی است. ولی  
مورخان پان‌تورکیست کمتر توجیهی به دشواریهای موجود در برابر  
دانش تاریخ و باستانشناسی مبذول نمی‌دارند و برای موجه جلوه دادن  
مقاصد و هدفهای خویش همواره مطالبی جعل می‌کنند. اینان در کتاب  
تاریخ که در استانبول انتشار یافت نوشته‌ند که «مردم آسیای صغیر از ترکانی  
بودند که نامهای گونه گون داشتند»<sup>۱۰۲</sup>.

استاد مینورسکی درباره روش مورخان پان‌تورکیست سخنی

101— Iusifov Iu. B.. Elam. Sotsialno - ekonomicheskaiia istorija, Moskva, izdatelstvo «Nauka», 1968. str. 38-39.

102— «Tarihi», C. 1. Istanbul, 1932, s. 127.

بسیار زیبا دارد که ارائه آن بجاو بمورداست:

«هر جا که مسایل علمی حل نشده‌ای در زمینه فرهنگ اقوام شرق  
باستان پدید آید... ترکان بی درنگ دست خود را به همانجا دراز  
می‌کنند».<sup>۱۰۳</sup>.

هدف دست درازی ترکان را، مؤلفان پان‌تورکیست خود ارائه کرده‌اند. اینان همواره به تبلیغ «وحدت همه ترکی زبانان جهان در ملتی واحد» می‌پردازند که خود نمودار روشی از هدف و مقصود پان‌تورکیستها است.

در ماه فوریه سال ۱۹۴۶ کتابی زیر عنوان «ترکان سراسر جهان» نوشته حسین نامق اورکون انتشار یافت. تنها با مطالعه فهرست کتاب خواننده می‌تواند به هدف و مقصود نگارنده‌پی برد. فصول کتاب چنین است: «ترکان سیبری، ترکان آسیای میانه، ترکان اتل (کرانه ولگام)، ترکان شبہ جزیره کریمه، ترکان آذربایجان، ترکان غربی وغیره». مؤلف به صراحت ترکان را به درک «وظایف ملی» فرامی‌خواهد و ضمن مراجعت به آنان چنین می‌نویسد:

«فراموش مکن که تو تنها نماینده ۱۸ میلیون ترک نیستی. تو باید همه علم و دانش و تفکر و امکانهای خود را صرف اعتلای ترکان کنی و حتی یک لحظه این شعار را از یادنبری کمی گوید،

---

103- Pan-turkism, par Minorsky, dans Encyclopédie de l'Islam. livraison N.. p. 924.. Akopov G. B., Voprosi etnogeneza narodov Blizhnego Vostoka... • Izvestia AN-Arm. SSR», 1956, No. 7, str. 37.

همه‌چیز برای ترکان و بخاطر ترکان است».<sup>۱۰۴</sup> ضیا گوک‌آلپ که از نظریه‌پردازان مشهور پان‌تورکیسم است به‌پیروی از نظرهای سیاسی معین خوبیش چنین نوشت:

«برخی از دانشمندان می‌کوشند تابه صورتی تصنیعی، ترکان، از جمله ترکان آسیای میانه، کرانه ولگا، سیبری و آسیای صغیر را از بکدیگر جدا نمایند و آنان را ملتهای جداگانه‌ای بشمارند. هدف ما آن است که صد میلیون ترک را در ملتی واحد، متحد گردانیم».<sup>۱۰۵</sup>

آرین انگین درباره مصطفی کمال رئیس جمهور متوفی ترکیه چنین نوشت:

«آقا ترک نه تنها پدر ترکان ترکیه، بلکه پدر همه ترکان جهان است».<sup>۱۰۶</sup>

به گمان نگارنده هر گونه توضیح پیرامون نوشتۀ پان‌تورکیستها کاری است زاید و خواننده خود به سهولت قادر به دریافت حقایق تواند بود. چون طرح وارائۀ مسئله تا اندازه‌ای لازم بنظر می‌رسید، از این رو به اختصار از نظر خواننده‌گان ارجمند گذشت.

104— Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii. Erevan, izd-vo AN Arm SSR, 1970, str 34-35.

105— Gokalp Ziya Turkculugun esasları, İstanbul, 1952, s. 28.

106— Eogin Arin, Ataturkculuk ve Moskofluk-Turkler savası. Ataturk yalnız Türklerin değil, bütün dünya Türklerin atasıdır, İstanbul, 1953.

# بخش پنجم

—  
—  
—

## تیره و زبان مردم آلبانیای قفقاز

گذاردن نام آذربایجان بر سرزمین آلبانیای قفقاز که در سده‌های متأخر اران و شیروان نام داشت سبب انحرافها و تشویشهایی در بررسی تاریخ این بخش از قفقاز گردید. برخی از دولتمردان نیز به سبب داشتن انگیزه‌های سیاسی مؤلفانی را به خدمت گرفتند تا برای مردم آلبانیای قفقاز و ماد آنورپاتکان (آذربایجان) منشاء واحدی را جعل وارائه کنند. این انگیزدها نیز تشویش و انحراف را، افزونتر کرد. نگارنده‌می کوشد تا آنجا که میسر باشد موضوع تیره و زبان مردم آلبانیای قفقاز و آذربایجان را روشن گرداشد.

از دوران پیش از تاریخ آلبانیای قفقاز و نژاد و تیره ساکنان این سرزمین آگاهی کافی در دست نیست، بنابر نظر بسیاری از مورخان، سرزمین قفقاز گذرگاه اقوامی بود که از شمال به جنوب آمدند و برخی از آنان چون سکائیان به سرزمین مادر روی آوردند و گروهی از ایشان به

آسیای صغیر رفتند و تامصر پیش تاختند.

سرزمین قفقاز ، در روز گار باستان «آلبانیا» نام داشت . آلبانیا شامل چند سرزمین بود که قبایل متعددی در آن می زیستند . هکاتیوس - میلتی مورخ سده ششم و اوایل سده پنجم پیش از میلاد ، ضمن بحث پیرامون قبایل ساکن آلبانیا از قبیله‌ای بنام «میک» یاد کرده است که در دشت‌های کرانه رود ارس سکنی داشتند<sup>۱</sup>.

هرودوت مورخ مشهور باستان نیز از قبیله مذکور نام برده است.

هرودوت نام قبیله «میک» را «موخوی» (Muchoi) نوشته است<sup>۲</sup>. برخی از محققان نام «مغ» را پدید آمده از نام این قبیله دانسته‌اند . چنین بنظر می‌رسد که «میک‌ها» یا «مغها» در بخشی از اراضی کاسپی می‌زیستند و شاید جزوی از کاسپیان بودند<sup>۳</sup>. هرودوت نیز از قومی بنام «کاسپیان» یاد کرده است<sup>۴</sup>.

کاسپیان در سده‌های ششم و پنجم پیش از میلاد تابع شاهنشاهی هخامنشی بودند<sup>۵</sup>. ولی بعدها ، پس از سقوط شاهنشاهی مذکور به تبعیت دولت «ماد خرد» یا «ماداتورپانکان» در آمدند .

1— Hecataei, fragmenta. FHG, edit. K. Muller. V. I, fig. 170-183.

\* در تبدل حروف یونانی به لاتین دو حرف ch معادل حرف یونانی X است که (خ) خوانده می‌شود.

2— Herodoti. Historiae. Ad. recensionem suam recognovit Henricus Stein. Berol. 1884, III, 93, VII, 68.

3— Minorsky Mukan. El, III. P. 758.

4— Herodoti. Historiae. Ad. recensionem suam recognovit Henricus Stein, Berol. 1884, III. 92. VII. 67.

5— Herrmann. Kaspioi RE. Stuttgart. 1919. s. 2274.

در سده نخست پیش از میلاد سرزمین کاسپیان در زمرة سرزمین اقوام و قبایلی فرار گرفت که عمدت ترین آنها «آلبانها» بودند<sup>۴</sup>. بنابرآخذ موجود، کاسپیان در سرزمینی که محل پیوستن دورود کر و ارس شناخته شده است می‌زیستند<sup>۵</sup>. برخی از محققان، کاسپیان را از گروه اقوام کاسی-ایلامی دانسته‌اند. در این نکته جای تردید بسیار است. زیرا دانشمندان محقق در رشتۀ ایلام‌شناسی، تا کنون مرز شمالی ایلام را از ناحیۀ «اکباتانا» (همدان) دورتر ندانسته‌اند. گروهی از دانشمندان از جمله یامپولسکی و دیاکونوف بر پایه برخی مشابهت‌های اسمی چنین نظری را ارائه کرده‌اند. بعضی از پژوهندگان، گروه اقوام کاسی - ایلامی را شامل لو لو بیان، کاسیان، ایلامیان، کوتیان وغیره دانسته‌اند<sup>۶</sup>. نام کوتیان سبب گمان و پندار در این زمینه شده است. هر دوست به هنگام نگارش مطلب پیرامون اقوام ساکن منطقهٔ شرق قفقاز، از میک‌ها، کاسپیان و قبایل «اوئی» (Uti) نام برده است<sup>۷</sup>. گویا ابن سه قبیله هسته اصلی ساکنان آلبانیای باستان را تشکیل می‌دادند. بنایه نوشته یامپولسکی مورخ سوروی نام «اوئی» به صورت «اوئیتی» (Uiti)، «اوین» (Udin) و «اوتن» (Oten) نیز

6— Strabonis. Geographica. rec. Commentario crit. instr.

G. Kramer, Vol. 1, 1844. XI. 4, 5.

7— Issledovaniia po istorii kultury narodov Vostoka.

sboruik v chest Akademika I. A. Orbeli, Moskva-Leningrad, 1960, str 16

-۸- ا. م. دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر-  
کتاب، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۴۲-۱۴۴.

9— Herodoti, Historiae. Ad recensionem suam recognovit  
Henricus Stein, Berol, 1884. VII. 68.

آمده است . گویا «اوئی» نامی بود که ساکنان آلبانیای قفقاز ، خود را بدان نام می نامیدند . یامپولسکی با تکاء به برخی شباهت‌های صوری لفظی می‌پنداشد که «اوئیان» همان «کوتیان» بوده‌اند . ای.م.دیاکونوف نیز با انکاء به گمان یامپولسکی در کتاب تاریخ مادچین آورده است:

«ز.ای. یامپولسکی حدس بسیار محتمل خویش را در این باره به مؤلف این کتاب اعلام داشت که نام «کوتیان» همان عنوان نژادی است که در منابع زمانهای متأخر به شکل «اوئیان» و «اوئیتیان» و «او دیان» و «او دینیان» و «اتنیان» ضبط شده است و ظاهر اچنان که وی می‌گویند نامی است که آلبانیان خود خویشتن را بدان می‌خوانند ».<sup>۱۰</sup>.

نمی‌دانیم چه دلیلی برای چنین گمان و پنداری وجود داشته است و چرا استناد دیاکونوف براین گمان تکیه کرده است . حال آن که او خود باتکیه به منابع شومری و اکدی و وقایع مربوط به جنگ شاهان شومر واکد ، کوتیان و همسایه‌گان ایشان ، لولویان را ساکن جبال ماد نوشته است<sup>۱۱</sup> . دیاکونوف خود ضمن بحث پیرامون این نکته ، خلاف نظر یامپولسکی را بیان داشته و چنین اظهار نظر کرده است:

«تجزیه و تحلیل متون نشان می‌دهد که واژه «کوتی» فقط در هزاره سوم و دوم قبل از میلاد معنی و مفهوم داشته است و بهیک گروه نژادی معین اطلاق می‌شده که ... احتمالاً در آذربایجان کنونی ایران و کردستان زندگی می‌کردند ... در هزاره اول قبل از میلاد همه اورا رتوئیان و مردم ماننا و مادرا «کوتی» می‌نامیدند».<sup>۱۲</sup>.

- ۱- ا.م. دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر .
- ۲- کتاب ، تهران ، ۱۳۴۵ : ص ۱۴۴ .
- ۳- همانجا ، ص ۱۳-۱۲ .
- ۴- همانجا ، ص ۱۳۸ .

بنابر آنچه از نظر خوانندگان گذشت، هنوز هیچ دلیل و مدرکی بر کوتی بودن او تیان ساکن قفقاز وجود ندارد و نظریامپولسکی تاکنون از حیطهٔ حدس و گمان خارج نشده است.

نکته‌ای را باید افزود و آن اینکه قفقاز سرزمینی بود که از روز گاران بسیار کهن به صورت گذرگاهی جهت کوچ اقوام مختلف درآمد. سرزمین آلبانیای قفقاز نیز در این ماجرا بی نصیب نماند. چنین بنظر می‌رسد که کوچ اقوام و قبایل از شمال کوه‌های قفقاز به سرزمین آلبانیا دروضع قومی ساکنان این سرزمین اثر فراوان داشته است. در آستانه سده نخست پیش از میلاد، اثرباری از کاسپیان مشهود نبود.<sup>۱۳</sup>. گمان می‌رود کاسپیان در آلبانها مستحب شده باشند. زیرا از این پس تنها نامی از کاسپیان در تاریخ بر جای ماند.

نام آلبانها نخستین بار در رویدادهای سده چهارم پیش از میلاد و پایان روز گار شاهنشاهی هخامنشیان برده شده است. بنابه نوشته آریان، در سپاه داریوش سوم آخرین شاهنشاه هخامنشی (۳۳۶ - ۳۳۰ پیش از میلاد) گروههای از قبایل آلبانی وجود داشتند.<sup>۱۴</sup>. از نوشهای مورخان باستان چنین بر می‌آید که در روز گار هخامنشیان، سرزمینهای ماد، آلبانی، سکاسنا (سکاسن) و کادوسیا تابع یک خشترپ (ساتراپ) بودند. بعدها اینان همه به تابعیت ائورپات (اتروپات) ساتراپ ماد خرد یا ماد اتروپاتن درآمدند.<sup>۱۵</sup>.

13- Strabonis, Geographica, rec Commentario crit. instr. G. Kramer, vol. 1. Berol 1884. XI. 4. 5.

14. Arriani, anabasis, recognovit C. Abicht. Leipzig, 1886- III. 8. 4.

۱۵- همانجا.

از این پس آلبانها در تاریخ مردم سرزمین قفقاز نقشی بسزایفا کردند. آلبانها به اتحاد قبایل متعددی با خود توفيق یافتهند و اتحاد بزرگی از اقوام و قبایل پدید آور دند. همین اتحاد اقوام و قبایل سر آغاز ظهور و تأسیس دولت آلبانیای قفقاز شد.

آلبانها، ساکن دشت‌های شمالی رود کسر بودند که بنابه نوشتۀ مورخان باستان به رود آلازانی منصل می‌شد<sup>۱۶</sup>. بخشی از قبایل کامبیسن‌ها (Kambisen) نیز در دشت‌های شمال رود کرسکنی داشتند<sup>۱۷</sup>. اینان در حوالی رودهای آلازانی و ایوری (Iori) می‌زیستند و تا دامنه جبال صغیر قفقاز پراکنده بودند<sup>۱۸</sup>. بدین روال آلبانها در غرب با ایبری (گرجستان) همسایه شدند. سرزمین آلبانیا در شرق به دریای خزر منتهی می‌شد. شمال این سرزمین به سلسله کوههای قفقاز و جنوب آن به معاد خرد (mad آتروپاتن) و جنوب غربی آن به سرزمین ارمنستان محدود می‌گشت<sup>۱۹</sup>.

مورخان باستان، از جمله آمیانوس مارسلینیوس نیز از وجود آلبانها در این منطقه خبر داده‌اند<sup>۲۰</sup>. استرابون و بطليموس از وجود قبایلی چون «لگک‌ها» (legs) در اراضی جنوبی داغستان کنونی آگاهی

16 - Plinii C Secundi. Naturalis historia. D Detlefsen

recens uit. vol. 1. Berol.. 1866. VI. 29 . Ptolemaei. V. 10. 2.

17 - Strabonis. Geographica. vol. I.III. Berol.. 1884-1852

XI. 4. 1

۱۸ - همانجا ، ۷ ، ۱

۱۹ - همانجا ، ۴ ، ۱

20 - Ammiani Marcellini. rec. C. U. Clark. XIII. 6. 61.

داده‌اند<sup>۲۱</sup>. دیگر از قبایل ساکن جنوب داغستان و آلبانیای قفقاز «گل‌ها» (Gels)<sup>۲۲</sup> و قبیله «سیلو» (Silv) بودند<sup>۲۳</sup>. برخی، سیلوهار از قبایل ساکن نواحی شمال غرب سرزمین آلبانیای قفقاز دانسته‌اند. ولی در محل سکونت این قبیله تا اندازه‌ای اختلاف نظر وجود دارد. برخی آنان را ساکن شمال آلبانیای قفقاز و بعضی نیز از ساکنان نواحی دشت آلازانی دانسته‌اند<sup>۲۴</sup>.

جز از قبایل نامبرده، سکاسن‌ها نیز در این سرزمین، حدود ناحیه گنجه سکنی داشتند. هرودوت و استرابون هردو از این قبیله نام برده‌اند<sup>۲۵</sup>. در نوشته‌های ارمنی «سکاسن» به صورت «شاکاشن» آمده است<sup>۲۶</sup>.

دیگر از قبایل ساکن سرزمین آلبانیای قفقاز «گرگرهای» هستند که استрабون و نیز مورخان و جغرافی نگاران پس از وی، از قبیله‌مدکور

21— Strabonis Geographica. vol. I-III. Berol., 1844-1852.  
XI. 7. 1., 8. 1., 5. 1

۲۲— همانجا.

23— Plinitii C. Secuadi. Naturalis historia. D. Detlefsen.  
recens uit. vol. 1, Berol. 1866. VI. 29. 36-38

24— Barkhudarian. M. Strana Agvanov i ikh sosedy. Tbilisi  
1893. str. 76.

25— Herodoti. Historiae. Berol.. 1884. III. 93.. Strabonis.  
Geographica. vol. I III. Berol., 1844-1852. II. 1. 14.. XI.  
8. 4. 14. 4.

26— Anania Shirakatsi. Armianskaia istoriia. VII. V.,  
Po P. X. SPb. 1877. str 51.

نامبرده‌اند<sup>۷۷</sup>.

درنوشته‌های ارمنی، گرگرهای اوتی‌ها و برخی قبایل دیگر را با قوم اسطوره‌ای «اران» مربوط دانسته‌اند. موسی خورنی مورخ و جغرافی نگار ارمنی عهدسازانی «اران» را نام مردی خردمند دانست که از قبیله «سیساک» (Sissak) و فرمانروای آلبانیابود. هم‌او می‌نویسد قبایل اوتی و گاردمان (Gardman) و گرگر از اخلاف اران بودند<sup>۷۸</sup>.

شاید نام اران که مورخان، جغرافی نگاران و جهانگردان ایرانی و تازی به هنگام خلافت عباسیان در کتابهای خود از آن یاد کرده‌اند، از همین نوشته موسی خورنی منشاء گرفته باشد. زیرا ارمنیان سرزمین آلبانیای قفقاز را به صورت آغوان، آغوانک و آلوان و آلوانک نوشتند که آلوان و آلوانک به آلبانیا بسیار نزدیک است.

شادروان احمد کسری آران را پدیدآمده از «آر» دانسته و آن را نام دیگری از نژاد «ایر» شمرده است. وی در ضمن آران را به معنای ناحیه گرمیز نیز آورده است<sup>۷۹</sup>.

همان‌گونه که ناحیه‌ای بنام شیروان در اصفهان و خراسان هست، در حوالی کاشان نیز ناحیه‌ای بنام اران وجود دارد. آیا این نامها را کوچ-نشینانی از اران و شیروان به این نواحی داده‌اند؟ بهر تقدیر مسئله هنوز چنان که باید روشن نشده است. امید می‌رود مورخان، زبان‌شناسان،

27 - Moicei Khorenskii. Istorija Armenii. Moskva. 1893.  
str. 58.

- همانجا، ص ۵۸.

- «کاروند کسری» مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش بحیی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۶۹-۳۶۸.

جغرافی نگاران و نژادشناسان این نکته مبهم را روشن گردانند و از ابهام و تاریکی بیرون آورند.

موسی خورنی بر این عقبده بود که در سده پنجم میلادی زبان گرگرها پایه و اساسی برای ظهور زبان ادبی آلبانی شد.<sup>۳۰</sup> واما درباره محل سکونت گرگرها چنین بنظر می‌رسد که اینان در دشتهای جنوی رود کر در منطقه رود گرگراز شاخه‌های رود کر که اکنون به «گرگرچای» شهرت دارد می‌زیستند.

۱. علی‌یف بکی از پژوهندگان قفقازی معتقد است که «میک‌ها و کاسپیان بعدها با آلبانها و دیگر قبایل ساکن شرق قفقاز در هم آمیختند»<sup>۳۱</sup>. از مآخذ و نوشته‌های باستان چنین بر می‌آید که مرز شمالی سرزمین آلبانیای قفقاز، هیچگاه از دربند قفقاز فراتر نرفت. در غرب نیز سرزمین آلبانیای قفقاز به رودهای آلازانی و ایوری متنه می‌شد. مرز شرقی آلبانیای قفقاز، ساحل غربی دریای خزر بود. در جنوب نیز مرز آلبانیابه سرزمین ارمنستان و ماد خرد (ماداتروپاتن = مادانور پاتگان) متنه می‌گشت. درباره همه مطالب یاد شده استرابون<sup>۳۲</sup>، پلینیوس<sup>۳۳</sup>،

۳۰— Moisei Korenskii Istorija Armenii. Muskva. 1893.  
str. 193

۳۱— «Issledovaniia po istorii kultury narodov vostoka». sbornik v chest akademika I. A. Orbeli. Izd-vo AN SSSR. Moskva-Leningrad. 1960. str. 17.

۳۲— Strabonis. Geographica. vol. I-III. Berol.. 1844-1852.  
XI. 4. 5.

۳۳— Plinii C.. Secundi. naturalis historiia. D. Detlefsen.  
recens uit. vol. I. :866. VI. 29. 38, 39. 42.

بسطمیوس<sup>۳۴</sup> و نیز نویسنده‌اند. تنها کسی که کاسپیان را بخشی از اتحاد قبایل آلبانیا دانسته، استرابون است<sup>۳۵</sup>.

استادبارتولد کاسپیان را از اقوام هند و اروپایی ندانسته، بلکه نامیافی را در مورد آنان بکار برده است. وی چنین می‌پنداشت که کاسب، حالت جمع نام مفرد «کاس» بوده است. برای روشن شدن مطلب نظر استادبارتولد عیناً ارائه می‌شود:

«اقوام کاسپی به اقوام یافشی تعلق دارند. و امادر باره بیان مطلب فکر می‌کنم کلمه کاسب حالت جمع نام کاس باشد که گاه قفقاز بدین نام خوانده می‌شد»<sup>۳۶</sup>.

اما در باره منشاء قوم آلبانیایی قفقاز، استادبارتولد منشاء اقوام آلبانیایی قفقاز، گرجستان و کوهنشینان قفقاز را یکی دانسته و در پیرامون آن چنین نوشته است:

«منشاء اقوام آلبانی که در کرانه دریای خزر سکنی داشتند، با منشاء اقوام گرجی و کوهنشینان قفقاز یکی است. همه اینها از زمرة آن گروه از اقوامی هستند که به اقوام یافشی شهرت یافته‌اند»<sup>۳۷</sup>.

---

34— Cl. ptolemaei. *Geographiae libri octo Graece et latine ad coadicum.* ed. Dr. Frid. g Wibberg. V. 11. 1., 10, 1., 12, 1, 8, 7, 11

35— Strabonis. *Geographicæ.* vol. I-III. Berol.. 1844-1852, XI. 4, 5.

36— Bartold V. V.. *Sochinenija. Tom II, chest 1, izd-vo Vostochnoi literatury.* Moskva. 1963. str 662.

.۶۶۱-۶۶۲— همانجا، ص

آلبانیای قفقاز طی سده‌های دراز مورد تهاجم، کوچ و گذر اقوام مختلف فرار داشت. گویی سرزمین آلبانیا برای عبور اقوام گونه گون گذرگاهی مناسب بوده است. شاید همین نکته سبب اقامت قبایل دارای زبان و فرهنگ متفاوت در این سرزمین شده باشد. چنین بنظر می‌رسد که لشکر کشی به گرجستان و ایران از طریق آلبانیای قفقاز سهله‌تر بوده است.

در سده نخست پیش از میلاد دولت بزرگ ارمنستان تأسیس شد. رومیان با این دولت به پیکار پرداختند و سپاهیان خود را به ارمنستان گسلی داشتند. در آن هنگام پمپه سردار سپاه روم بود. وی پس از تصرف ارمنستان به آلبانیا آمد و با آلبانها معاهدہ‌ای منعقد کرد و از این رهگذر امکان یافت به شرق گرجستان (ایبری) حمله برد. پس از این ماجرا آلبانها دست به عصیان زدند. پمپه ناگزیر از کرانه دریای سیاه به آلبانیاباز گشت و شورش را فرونشاند.

آگاهی‌ما در پیرامون مردم آلبانیای قفقاز بسیار اندک و گاه متناقض است. برخی مورخان، آلبانها را «مردمی وحشی» تصویر کردند که «پوست جانوران بر تن داشتند و در حساب و شمارش ارقام فزونتر از صدرا نمی‌دانستند».<sup>۳۸</sup>

از سوی دیگر بعضی نوشه‌اند که «آلبانها در سرزمینی بسیار حاصلخیز می‌زیستند و سیستم آبیاری سرزمینشان کاملتر از سیستم آبیاری مصر و بابل بود».<sup>۳۹</sup>

38— Bartold V. V., Sochineniiia, Tom II, chast 1, izd. vo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 661-662.

۳۹— همانجا، ص ۶۶۴

گمانی رو دسبب اظهار نظرهای متفاصل آن باشد که هر از چندی اقوام وحشی به آلبانی هجوم می آوردند ، با آلبانها درهم می آمیختند ، تامدی رو ابط اقتصادی عقب مانده خود را بر مردم آن سرزمین تحمل می کردند و بدین روای مانع رشد اقتصادی مدام و پی گیر آلبانی می شدند .

در نخستین سده میلادی میان دولت پارتیان و امپراتوری روم بر خوردهایی بر سر آلبانی در گرفت . ولی هیچ یک از طرفین نتوانستند آلبانی را تمام و کمال از آن خود کنند . در ضمن تاریخ شاهد هجوم قبایل کوچ نشین از شمال به آلبانی در همان سده نخست میلادی نیز بوده است<sup>۴۰</sup> .

به روز گار شاهنشاهی ساسانیان در سال ۴۶۱ میلادی ، آلبانی به صورت بخشی از استانهای دولت ساسانی درآمد و مرزبان بر آن سر زمین گمارده شد . پس از این تاریخ نیز بارها رومیان ، کوچ نشینان نواحی شمال ، آلانها و بعدها خزران به سر زمین آلبانی هجوم بر دند .

چنان که مورخان نوشته اند ، یزدگرد دوم شاهنشاه ساسانی در گیر پیکار با هونها ، کیداریان و دیگر قبایل کوچ نشین شمال بود<sup>۴۱</sup> . از این رو ناگزیر بنای سد در بند را که ارمنیان «چور» می نامیدند ، آغاز کرد . این شهر یکی از مراکز عمده آلبانیای فقار بود .

---

40 - Bartold V. V., Sochinenia, Tom II, chast 1, izd-vo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 667.

۴۱ - کریشن سن ، آرتور ، ایران در زمان ساسانیان ، ترجمه رشید یاسمی ، چاپ سوم ، تهران ، ۱۳۴۵ ، ص ۱۱-۲۱ .

دفعاً از مرزو بوم ایران ایجاد می‌کرد که آلبانیای قفقاز متعدد ایران باشد. فیروز شاهنشاه ساسانی که در شمال شرق ایران و نیز در غرب با رومیان در گیر پیکاربود، شاید بخاطر حفظ مرزهای کشور الحاق آلبانیای قفقاز را به ایران ضرور دانست.

در روز گار شاهنشاهی خسرو انو شیروان بنای سد در بند پایان پذیرفت. ولی چندی نگذشت که در عهد خسرو دوم ابرویز (پرویز) ترکان و خزران به سرزمین آلبانیا حمله شدند و کشتناری بسیار بزرگ برآه انداختند که در نوشته‌های مورخان ارمنی از آن به تفصیل سخن رفته است. موسی کاتوانی مورخ تاریخ آلبانیای قفقاز که «تاریخ آغوان» نام دارد و از مورخان سده دهم میلادی است، جریان حمله ترکان به در بند را چنین شرح داده است:

«... های شاه<sup>۴۲</sup> آنچه را که بر سر سپاهیان و مدافعان شهر «چور» آمد، با دیدگان خویش مشاهده کرد ... شاهنشاهان ایران - معماران، وسایل و مواد بسیار از همه‌جا برای ساختن این دیوارها، برجها و باروهای عظیم گردآورده بودند. این دیوار<sup>۴۳</sup> میان قفقاز و دریای بزرگ شرقی قرار داشت ... او(های-

۴۲- «Hay» های شاه فرمانروای محلی بود که از سوی شاهنشاه ساسانی بر سرزمین آلبانیا فرمان می‌راند. شاید نام «های» با نام «هایک» فرمانروای باستانی و کهن ارمنستان بی ارتباط نباشد. ارمنیان مردم خویش را «های» و سرزمین ارمنستان را «هاستان» می‌نامند. شاید «های شاه» عنوان فرمانروایانی باشد که بر ارمنستان و دیگر نواحی قفقاز از جمله آلبانیا حکومت داشتند و از سوی شاهنشاه ایران براین سمت گمارده می‌شدند.

۴۳- دریای بزرگ شرقی که مؤلف «تاریخ آغوان» ذکر کرده، همان دریای خزر است. زیرا دیوار در بند میان قفقاز و دریای خزر قرار داشت.

شاه) خطر دهشتباری را که از سوی مردم پلید و غدّاری که صور تهای پنهن داشتند و همانند زنان بودند، مشاهده کرد. موهای دراز آنان از سر بر چهره و بدن شان فرو ریخته بود... آنان نیزه و کمان بدست داشتند و همانند گرسنگهای وحشی حمله می کردند. کمترین اثری از شرم و حسنا در چهره آنان مشهود نبود. آنها به مردم شهر حمله می برdenد و اینان را در کوچه ها و میدانها قطعه قطعه می کردند. دیدگان این دژخیمان برزیار و یان نیز رحمت نمی آورد. پسران و دختران را نیز می کشتند. آنان بر موجودات بی آزار و پیرانی که قادر به جنگ و پیکار نبودند نیز رحم و شفقت رواند اشتند. به کودکان و خردسالان رحم نمی کردند و قلبها بشان از دیدن کودکان شیرخوار نیز به رحم نمی آمد. این کودکان بی گناه بر جسد های سوراخ سوراخ مادرانشان افتاده، از پستانهایشان بجای شیر، خون می مکیدند. همین که به خانه های گام می نهادند، چون آتشی که در نیستان افتاده باشد، همه جارا می سوزانند و نابود می کردند. آنان همین که به خانه های وارد واز آن خارج می شدند، راه را برای درندگان و پرندهای گان وحشی مردار خوار هموار می کردند»<sup>۴۴</sup>.

اوایل سده هفتم میلادی دولتی محلی در آلبانی بر سر کار آمد که فرمانروای آن از دودمان ایرانی «مهران» بود<sup>۴۵</sup>. سر دودمان این سلسله می خواست

44 - «Istoriia Agvan, Moiseia Kagankatvatsi, Pisatelia X-veka», Per. S armianskogo K. Patkanova, SPb., 1861, str. 105.

45 - «Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, izd-vo vostochnoi literatury, Moskva, 1953, str. 673.

در سال ۵۹ میلادی به سوی خزران ساکن شمال دریای خزر حمله برد، ولی انصراف حاصل کرد.<sup>۴۶</sup> بنابه نوشته استاد بارتولد، فرمانروای آلبانیا با این که خود از دودمان ساسانی بود، آیین مسیح را پذیرا شد.<sup>۴۷</sup> برخی مورخان رواج آیین مسیح در آلبانیای قفقاز را سده چهارم میلادی دانسته‌اند.<sup>۴۸</sup> ولی استاد بارتولد معتقد است که رواج آیین مسیح در آلبانیای قفقاز به دوران پادشاهی یزدگرد اول (۴۲۰-۳۹۹) میلادی مربوط است.<sup>۴۹</sup>

استاد بارتولد در مورد فرمانروایان محلی آلبانیای قفقاز نوشته است که در روز تکار ساسانیان، کسانی از دودمان مهران بر اران فرمان می‌راندند که در نوشته‌ها «ارانشاه» نامیده شدند. یعقوبی بطريق (پاتریکیوس) یا اسقف بزرگ اران را نیز ارانشاه نامیده است.<sup>۵۰</sup> نگارنده سطور این نوشته یعقوبی را نزدیک به واقعیت می‌داند. زیرا شهر در بنده «چور» یکی از مراکز مسیحیت و اسقف‌نشین عمدۀ آلبانیای قفقاز بود. بعدها اسقف‌نشین مذکور به شهر پرتو (بردع) انتقال یافت.

46 - «Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, izd. vo vostochnoi literatury, Moskva. 1963, str. 673.

. ۴۷ - همانجا، ص ۶۷۳.

48 - «Bolshaisa Sovetskaia Entsiklopediia», Trete izdanie, T. 1. Moskva. izd. vo «Sovetskaia Entsiklopediia», 1970. str. 250.

49 - Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1. ize-vo vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 672.

50 - Bartold V. V., Sochinoniiia, Tom III, Mɔskva, izdatelstvo «Nauka», 1965, str. 334-335.

سدۀ هفتم میلادی تازیان به ارمنستان و آلبانیای قفقاز حمله بر دند.  
اسقف سبئوس مورخ ارمنی، هجوم تازیان به ارمنستان و آلبانی را  
دهشتبار و نفرت‌انگیز نامید. وی نوشت: «فرزندان اسماعیل (مقصود  
اعراب است - م) شهر کارین را بمحاصره گرفتند. به شهر در آمدند.  
طلاء، نقره و ثروت مردم را به غارت بر دند. آنان ثروت ارمنیان و آغوانها  
(آلانها - م) را به یغما بر دند و کلیساها را ویران کردند»<sup>۵۱</sup>.

در این دوره از زمان نیز، بنابه نوشته موسی کاتواتسی  
سرزمین آلبانیا از جنوب به رو دارس محدود بود.

پیش از حمله تازیان، هونها به سرزمین آلبانی حمله بر دند و  
جوانشیر فرمانروای ایرانی آن سامان که از دودمان مهران بود (۶۳۸-  
۷۰ میلادی) ناگزیر به معاهده‌ای رفت‌بار تن درداد. ولی تازیان همچنان  
دست از یغما برنمی‌داشتند. جوانشیر ناچار دوبار به شام نزد معاویه  
رفت و خراج‌گزار تازیان شد. برادر او «وراز تیرداد» نیز خراج‌گزار خلفای  
بنی امیه بود.

در عهد خلافت امویان، قفقاز به مرکز اداری جداگانه‌ای بدل شد.  
این مرکز شامل ارمنستان و آلبانیا بود که تازیان «ار آن» می‌نامیدند.  
در رأس این منطقه نمایندهٔ خلیفه قرار داشت<sup>۵۲</sup>.

در روز گار خلافت وضع قومی مردم آلبانیای قفقاز بسیار مشوتش

---

51- «Istoriia episkopa Sebeosa», Erevan, 1936, str. 74, 127.

52- «Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii», red. Igrar Aliev, Baku. izdatelstvo AN Azerb. SSR, 1962, str. 168.

بود . این زمان ابو ریزنها ، تازیان ، ارمنیان ، یهودان ، خزران ، ناتها و بسیاری از افراد متعلق به اقوام و تیره‌های مختلف کنار آلبانها در سرزمین آلبانیا سکنی داشتند . این وضع نازمان کوچ ترکان همچنان ادامه یافت .

چنان که پیشتر اشاره شد ، از روزگار کهن ، اکثر اوقات قبیله‌های گوناگون در سرزمین آلبانیاسکنی گزیدند . همین امر نیز سبب آشتفتگی در زبان و فرهنگ اهالی شد . استرابون ، جغرافی نگار سده نخست پیش از میلاد ، ضمن بحث پیرامون زبان مردم آلبانیای قفقاز نوشت که «قبایل ساکن آلبانیای قفقاز به بیست و شش لهجه سخن می‌گویند»<sup>۵۳</sup> .

شاید کثرت السنه، موجب انعدام زبان محای مردم آلبانیای قفقاز بوده و مانع پیشرفت خط و کتابت قومی در این سرزمین شده است . باستانشناسان ضمن پژوهش‌های خوبیش تا کنون نمونه‌ای از خط و کتابت مردم این سرزمین در روزگاران بسیار کهن نیافته‌اند . حال آن که بتغیریب از هزاره نخست پیش از میلاد ، نمونه‌های جالبی از خط و کتابت در سرزمین آذربایجان دیده شده است .

هنگامی که در عصر ماد و هخامنشیان در آذربایجان مسکوکات متنوع از جمله سکه‌های نقره و طلا که نمودار رواج مناسبات پول = کالا است رایج بود ، در آلبانیای قفقاز اثری از سکه‌های پول مشاهده نشد .

---

53- «Isledovaniia po istorii Kultury narodov Vostoka», Sbornik v chest akademika I. A. Orbeli, Moskva-Lenigrad, izdatelstvo AN SSSR, 1960, str. 18.

این خود نشانه‌ای از اقتصاد عقب‌مانده در سرزمین آلبانیای قفقاز بوده است. استاد پاخوموف دانشمند سکه‌شناس شوروی طی یکی از بررسیهای خود چنین نوشت:

«در اراضی آلبانیای قفقاز هیچ سکه‌ای که متعلق به پیش از سده سوم قبل از میلاد باشد بدست نیامد».<sup>۵۴</sup>

بنابراین نوشتۀ این استاد سکه‌شناس «قدیمترین سکه‌ای که در اراضی آلبانیای قفقاز بدست آمده متعلق به اسکندر مقدونی (۳۳۶-۳۲۳ پیش از میلاد) بوده است»<sup>۵۵</sup>. از این سخن معلوم می‌شود که مردم آلبانیا تا این زمان از صنعت ضرب سکه آگاهی نداشتند.

وی در ادامه سخن می‌نویسد: «در اراضی آلبانیای قفقاز سکه‌هایی از سده دوم پیش از میلاد بدست آمده که متعلق به سلوکیان و پارنیان بوده است. بعدها سکه‌های رومی نیز در این سرزمین پدیدار شد»<sup>۵۶</sup>.

در مورد سکه‌های پارتی بتقریب تعداد قابل ملاحظه‌ای از سکه‌های پارتی متعلق به فرداد سوم (۵۷-۷۰ پیش از میلاد) شاهنشاه اشکانی در اراضی آلبانیای قفقاز بدست آمده است.<sup>۵۷</sup>

از این نوشهای به سهولت می‌توان دریافت که مردم آلبانیای قفقاز نسبت به همسایگان ارمنی، گرجی و ایرانی خوبیش در شهرابط اقتصادی

54- «Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii», red. Igrar-Aliev, Baku, izd-vo AN Azerb. SSR, 1962, str 106-107.

۵۵- همانجا، ص ۱۰۷.

۵۶- همانجا، ص ۱۰۷.

۵۷- همانجا، ص ۹۰۹.

عقب مانده تری زندگی می کردند . بی گمان اقتصاد عقب مانده نیز مانع پیشرفت‌های فرهنگی جامعه آلبانیا بوده است .

به هنگامی که در سده‌های دراز پیش از میلاد، مردم ماد خرد- (ثورپاتنگان) دارای خط و کتابت بودند ، در آلبانیای قفقاز اثری از خط و کتابت مشهود نبود. عدم سرایت فرهنگ و کتابت مردم آذربایجان به آلبانیای قفقاز خود نشان می دهد که زبان و دین مردم این دو سرزمین از یکدیگر جدا بود . زیرا اگر زبان واحدی در آذربایجان و آلبانیای قفقاز رواج می داشت ، بی گمان خط و کتابت پارسی باستان و پارسی میانه که در ثورپاتنگان رایج بود به سرزمین آلبانیای قفقاز نیز رادمی گشود. پژوهش‌های تاریخی مؤبد آن است که زبان آلبانیای قفقاز نه تنها از زبان مردم آذربایجان ، بلکه از زبان مردم ارمنستان و گرجستان نیز جدا بوده است .

چنان که اشاره شد ، آئین مسیح در او اخر سده چهارم و اوایل سده پنجم میلادی به آلبانیای قفقاز راه یافت و این خود سبب نزدیکیهایی میان ارمنستان و آلبانی شد . کشیشان ارمنی کوشیدند تا خط و کتابتی برای مردم آلبانیای قفقاز پدید آورند. استاد بار تولدر این باره چنین نوشت:

«در سده پنجم میلادی الفبای زبان آلبانی از سوی کشیشان ارمنی پدید آمد ، زیرا در زبان آلبانی اصواتی وجود داشتند که در زبان ارمنی موجود نبود . متعاقب پیدایش الفبا ، کتب مقدس از زبان ارمنی به زبان آلبانی برگردانده شد».<sup>۵۸</sup>

58 - Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 672.

دیگر مورخان نیز پدیدآمدن الفبای زبان آلبانی را مر بو ط به سده پنجم دانسته‌اند. چنین بنظر می‌رسد که الفبای مذکور شامل ۵۲ حروف بوده است.<sup>۵۹</sup>.

برخی از مورخان، زبان‌گرها را زبانی دانسته‌اند که الفبای آلبانی برای آن زبان طرح و تدوین شده است. گویا قبایل گرگر در سده پنجم میلادی عمدت ترین قبایل ساکن سرزمین آلبانیای قفقاز بوده‌اند. موسی خورنی تاریخ نگار ارمنی عهد ساسانی، زبان قبایل گرگر را زبان عمدت سرزمین آلبانیای قفقاز دانسته و در پیرامون آن چنین نوشته است:

«زبان گرگرها که از قبایل ساکن سرزمین آلبانیای قفقاز بودند، پایه و اساس لازم را جهت ظهور زبان ادبی آلبانی‌افراهم آورده».<sup>۶۰</sup>

هنوز خطوط و کتابت مردم آلبانیای قفقاز چنان‌که باید شکل نگرفته بود که حمله تازیان به این سرزمین آغاز شد و همانند دیگر سرزمینهای نابع خلافت، خطوط و کتابت تازی جای خطوط و کتابت بومی را گرفت. اقوامی<sup>۶۱</sup> چون ایرانیان، ارمنیان و دیگران که از فرهنگی والا برخوردار بودند، تو اanstند موجودیت زبان، ادب و فرهنگ خویش را تا سرحد امکان حفظ کنند. ولی اقوامی که از جایگاه فرهنگی والا بی برخوردار نبودند، در فرهنگ اقوام فاتح مستحیل شدند. از این رو اثری از خطوط و کتابت و

59- «Bolshaja Sovetskaia Entsiklopedija». Trete izdanie T. 1, Moskva. izdatelstvo «Sovetskaja Entsiklopedija», 1970, str. 250.

60- Moisei Khorenskii, Istorija Armenii, Moskva, 1893, str. 85.

نوشته‌های مردم آلبانیای قفقاز بر جای نماند و نخست در زبان تازی و پس آنگاه در زبان‌تر کمی استحاله یافت.

طبق اسناد و مدارک موجود، تاریخ آلبانیای قفقاز نیز توسط مورخان و نویسندگان محلی نگارش نیافت. بلکه تاریخ سرزمین مذکور و سیله مورخان و مؤلفان ارمنی به رشته تحریر کشیده شد. بنابر نوشته استاد بار تولد «الفبای مردم آلبانی به الفبای ارمنی نزدیک بود. ولی این دو یکسان نبودند. در زبان آلبانی اصواتی وجود داشت که در زبان ارمنی نمی‌توان یافت».<sup>۶۰</sup>

استاد بار تولد نه تنها به تفاوت زبانی، بلکه به تفاوت‌های قومی و نژادی میان مردم آلبانیای قفقاز و آذربایجان عقیده داشت. وی معتقد بود که تفاوت‌های مذکور پس از هجوم تازیان و در دوران حاکمیت اعراب نیز بر طرف نشد. وی در کتاب خود چنین آورده است: «تفاوت‌های قومی و نژادی میان آذربایجان و آلبانیای قفقاز حتی در دوره اسلام نیز بر طرف نشد. لهجه‌ایرانی مردم آذربایجان- (آذری) از زبان مردم اiran (ارانی) که از گروه زبانهای یافشی است، جدا بود. در ضمن دین مردم آذربایجان نیز از دین مردم آلبانیا جدا بود. مردم آذربایجان پیرو دین زرتشت بودند. ولی در آلبانیا، همانند دیگر سرزمینهای مرزی ایران، آئین مسیح رواج داشت. فرمانروایان محلی آلبانیا نیز مسیحی بودند».<sup>۶۱</sup>

۶۱- Bartold V. V., Sochineniiia, Tom II, chast 1. Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 683.

- ۷۷۷ - همانجا، ص

از آنچه بنظر خوانند گان رسید به سهولت دونکته اساسی مورد بحث را می توان دریافت . نخست آن که مردم آلبانیای قفقاز از دید گاه قومی و نژادی از مردم ماد خرد (اثور پانگان) جدا بود . دو دیگر آن که زبان مردم آلبانیای قفقاز نیز از زبان مردم آذربایجان جدا بوده است .

نگارنده در پایان ذکر نکته ای را ضرور می شمارد و آن وجود «تاتها» در سرزمین کنونی آلبانیای قفقاز است . نمی دانیم تاتها که مردمی ایرانی زبان بودند از چه زمان در آن سرزمین سکنی یافتد . بهر تقدیر وجود تاتها در شبه جزیره آبشوران و داغستان امری است مسلم . با وجود هجوم پی در پی تر کان ، هنوز زبان تاتی در برخی نواحی قفقاز از میان نرفته است . شاید به سبب غیرقابل کشت بودن شبه جزیره آبشوران بوده است که تازیان و ترکان مردم آن ناحیه را به حال خود واگذار دند . همین عامل نیز ممکن است سبب باقی ماندن زبان تاتی در شبه جزیره مذکور باشد . در کرانه های جنوب غربی دریای خزر ( آستانه ای شوروی و لنگران ) نیز گروهی از طالشان سکنی دارند . زبان مردم بومی این ناحیه نیز از شاخه زبانهای ایرانی است . ولی این هر دو زبان - تاتی و طالشی - دو به ضعف نهاده اند . این مردم مدرسه ای برای تحصیل به زبان بومی و یا پارسی ندارند و ناگزیراند به زبان روسی و یا ترکی تحصیل کنند . از این رو زبانهای محلی نامبرده ، دوران زوال تدریجی خود را می پیمایند .

# بخش ششم



## تیره وزدان مردم آذربایجان

### ۱- تیره مردم آذربایجان

از ساکنان فلات ایران در دوران پیش از تاریخ، هنوز آگاهی‌های کافی در دست نیست. گرچه باستان‌شناسان به کوششهای بسیار ارزنده‌ای در این زمینه پرداخته‌اند. با اینهمه اطلاعات موجود، چندان کافی بنظر نمی‌رسد.

در مورد کوچ آریائیان به فلات ایران نیز میان دانشمندان و پژوهندگان اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند که آریائیان از طریق قفقاز به آذربایجان و دیگر سرزمینهای ایران سرازیر شدند. بعضی دیگر مسیر آریائیان را شمال شرق دریای خزر و آسیای میانه دانسته‌اند. گروهی نیز براین عقیده‌اند که مسیر آریائیان از هر دو سوی شرق و

غرب دریای خزر بوده است . استاد گرانتوفسکی دانشمند شوری  
بر آن است که در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد . آریائیان از دو سوی  
دریای خزر به فلات ایران کوچ کردند . وی در این باره چنین نوشته  
است :

«برخی از مأخذ باستان‌شناسی و زبان‌شناسی قادراند جهت حرکت  
قبایل غرب ایران را از طریق قفقاز معلوم و مشخص کنند . احتمال  
می‌رود آریائیان از دو سوی دریای خزر روانه سرزمین ایران  
شده باشند . اینان حدود نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد و بتقریب  
همزمان در اراضی نزدیک به یکدیگر نشیمن گزیدند» .

گرانتوفسکی ، نشیمن آریائیان در نواحی شمال غرب ایران را پیش از  
لشکر کشی آشوریان و تأسیس دولت اورارتو دانسته و در این زمینه  
چنین اظهار نظر کرده است :

«پیش از لشکر کشی‌های آشوریان و تأسیس دولت اورارتو ،  
مردمی ایرانی زبان در شمال غرب ایران سکنی گزیدند . ما از  
وجود ایرانیان در سده‌نهم پیش از میلاد در نواحی اطراف دریاچه  
ارومیه و دشت‌های کرانه مسیر علیای دیاله و ماد غربی آگاهی  
داریم . ایرانیان بعداً در سده‌های هشتم و هفتم پیش از میلاد در  
نواحی شرقی سرزمین ماد نشیمن یافتد» .

دیگر محققان نیز نخستین زیستگاه قوم مادر ا، شمال باختی ایران دانسته‌اند.

---

۱- «Istoriia Irania», Otvetstv. red. Professor M. S. Ivanov,  
Moskva, izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 37.

۲ - همانجا ، ص ۳۷ .

بنابر نوشتۀ استاد پیگولوسکایا «نیرومندترین قبیله‌های ایرانی مادها بودند که متدرجاً در شمال باختری ایران سکونت اختیار کردند».<sup>۳</sup> طبق نوشتۀ دانشمند نامبرده «قبیله‌هایی کم ردوران باستان در فلات ایران می‌زیستند، از لحاظ نژادی به گروه ایرانی تعلق داشتند و زبانهای این گروه نیز جزء شاخۀ خاوری زبانهای هندواروپایی»<sup>۴</sup> بوده است.

هر گاه حرکت و کوچ آربائیان مورد تصدیق باشد، پس آنگاه به یقین پیش از ورود آربائیان مردمی دیگر در این سرزمین سکنی داشتند. استاد گرانتوفسکی معتقد است که «در نخستین سده‌های هزاره نخست پیش از میلاد گروههای وسیعی از مردم بومی وجود داشتند که در کنار مردم ایرانی زبان می‌زیستند. همزیستی متمادی به استحالۀ بومیان در مردم ایرانی زبان انجامید».<sup>۵</sup>

از متون آشوری و اورارتوبی چنین بر می‌آید که مادها حدود دریاچۀ ارومیه می‌زیستند. اینان در آغاز به مراغه ماناها، اورارتوبیان و دیگران در آذربایجان و کردستان سکنی گزیدند. البته در گیریهای نیز میان اقوام مذکور وجود داشته است. در روز گار پادشاهی منوئه فرزند ایشپوئین فرمانروای اورارتو (۷۸-۸۱۰ پیش از میلاد) جنگی میان او و ماناها در گرفت. از سنگنگشتهای اورارتونی که به خط میخی

- ۳- پیگولوسکایا، ن. و..، باکوبوسکی، آ. یو.، پتروشفسکی، ای. پ. و دیگران؛ تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم، ترجمه کریم کشاورز، جلد اول، تهران، ۱۳۴۶، ص. ۷.

- ۴- همانجا، ص. ۸.

5. «Istoriia Irania», Ottov. red. professor M. S. Ivanov, Moskva. izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 38.

است چنین برمی‌آید که ماناها در غرب و جنوب دریاچه ارومیه سکنی داشتند<sup>۶</sup>. از کتبیه‌های آشوری نیمة سده هشتم پیش از میلاد و روز گار تیگلات بالصر سوم نیز معلوم می‌شود که مادها در جنوب دریاچه ارومیه نشیمن داشتند و «تیگلات بالصر پس از سلطه مجدد بر پاروسا و ماد در جنوب دریاچه ارومیه به سوریای شمالی لشکر کشید»<sup>۷</sup>.

در یکی از فالنامه‌های آشوری متعلق به اسرحدون، وی از «شمش» خدای آشوریان پرستهایی کرده که طی آن از سر زمین کیمریان در غرب، ماناها در شمال و مادها در جنوب و جنوب غرب دریاچه ارومیه باد شده است<sup>۸</sup>.

باد آورمی شود که محققان، کیمریان را از اقوام آریایی دانسته‌اند. این قوم در دوران فرمانروایی آشور بانیپال شاه آشور، به آسیای صغیر رانده شدند. در سالنامه آشور بانیپال از پیروزی گوگو (گیگس) فرمانروای لیدیا بر کیمریان سخن رفته است<sup>۹</sup>.

در روز گار تیگلات بالصر سوم، آشوریان در فاصله سالهای ۸۲۴-۸۵۹ پیش از میلاد به شرق حمله برداشتند. در رویدادنامه‌های آشوری برای نخستین بار در سال ۸۳۴ پیش از میلاد از پارس به شکل «پارسوآ» و در سالهای ۸۲۷-۸۲۸ پیش از میلاد از ماد به صورت «مادای» باد

۶- پیوتروفسکی، ب. ب.، اورارتو، ترجمه دکتر عنايت الله رضا، انتشارات بنیاد. فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸، ص ۳۳.

۷- همانجا، ص ۳۸.

۸- همانجا، ص ۵۴.

۹- همانجا، ص ۵۴.

شده است.

به سال ۶۱۶ پیش از میلاد آشوریان و ماناها از دولت بابل شکست یافته‌ند. از این پس ماناها به تبعیت دولت ماد در آمدند. نام «مانا» آخرین بار در تورات کتاب ارمیاه آمده است. در این بخش از تورات، نام ممالک اورارتو، مانا و سکا به صورت «ممالک آرارات و منی و اشکناز<sup>۱</sup> ذکر شده است<sup>۲</sup>. برخی مورخان، تاریخ ذکر نام «مانا» در تورات را حدود سال ۵۹۳ پیش از میلاد دانسته‌اند<sup>۳</sup>.

در تورات به کرات از شاهان ماد سخن رفته است. اقوام اورارتو، مانا و سکا نیز به عنوان تابعان دولت پادشاهی ماد یاد شده‌اند<sup>۴</sup>. در کتبیه داریوش بزرگ در بیستون نامی از مانا وجود ندارد.

---

۱۰- مانا در نوشهای گاه به صورت *Manna* و گاه به صورت *Manna* و در تورات به صورت منی *Minni* آمده است.

۱۱- بنابر نوشهای آکادمیین پیوتروفسکی «اشکناز» در سنگنیشتهای «اشکوزا» آمده است. وینکلر، با دلایل مکفی ثابت کرد که «اشکوزا» و «ابشکوزا» به معنای «اسکیث» است که همان «سکا» است. ر. ش. به اورارتو، نوشتة ب. ب. پیوتروفسکی، ترجمه دکتر عنبیت الله رضا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ایران، تهران، ۱۳۴۸، ص ۵۵ و ۵۷.

۱۲- «کتاب مقدس» عهد عتیق و عهد جدید که از زبان‌های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، ۱۹۷۵، ص ۱۱۸۳.

۱۳- *Istoriia Irana*. Otvetstv. red. Professor M. S. Ivanov, Moskva, izdatelstvo M. G. U. 1977, str. 35.

۱۴- «کتاب مقدس» عهد عتیق و عهد جدید که از زبان‌های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، ۱۹۷۵، ص ۱۱۸۳.

گمان می‌رود تا بین زمان قوم مذکور در اقوام ایرانی زبان غرب ایران مستحیل شده باشند.

چنین بنظر می‌رسد که دولتهای ایرانی در سده هفتم پیش از میلاد پدید آمدند. این دولتها در آغاز تابع دولتهای محلی بودند. ولی پس از ضعف آشوریان، نخستین دولت مستقل ایرانی - دولت ماد - پا به عرصه وجود نهاد. قیام مادان بر ضد آشور در فالنامه آشوری سده هفتم پیش از میلاد مندرج است. در این قیام، سکائیان، کیمریان و ماناها متعدد مادها بودند.<sup>۱۵</sup> حدود سال ۹۶۴ پیش از میلاد، سرزمین‌ماد از سوی دولت آشور به عنوان کشوری مستقل شناخته شد.<sup>۱۶</sup> سرزمین‌های اورارتو، مانا و بخشی از سرزمین سکاهای که تاسال ۵۹۳ پیش از میلاد بتغیر خود مختار بودند، از این تاریخ بخشی از کشور ماد محظوظ شدند. کیمریان در شمال شرق آسیای صغیر و نیز دولت پارس از توابع دولت ماد بودند که مرکزش بدها از آذربایجان به آکباتانا (همدان) انتقال یافت. بدین روال نخستین دولت بزرگ ایرانی زبان در شمال غرب ایران پدید آمد که مردم آن به کشاورزی و دامپروری اشتغال داشتند.<sup>۱۷</sup>.

از پایان سده هشتم تا آغاز سده ششم پیش از میلاد، کیمریان و سکائیان در کوچ و اسکان قابل و نیز جنگهای قبیله‌ای نقشی بسزای داشتند.

۱۵- پیوتروفسکی ب. ب. اورارتو، ترجمه دکتر عنايت الله رضا، انتشارات بنیاد.

فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸، ص ۵۴.

۱۶- «Istoria irana», Otvetstv. red. M. S. Ivanov, Moskva, Izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 42.

۱۷- همانجا، ص ۴۵.

این قبایل ایرانی در آذربایجان و کردستان سکنی گزیدند و در امر پیشرفت دامپروری نواحی مذکور تأثیر فراوان بر جای نهادند. در منابع کهن از وجود قبیله‌ای بنام اماردها (مردّها) در آذربایجان، کردستان، کرانهٔ دریای خزر و رشته کوه‌های زاگرس نیز سخن رفته است. استاد گرانتوفسکی این گروه را نیز از قبایل ایرانی زبان دانسته است.<sup>۱۸</sup>.

در تورات عنوان پارس و ماد اغلب باهم آمده‌اند. در تورات، داریوش شاهنشاه هخامنشی نیز «داریوش مادی» ذکر شده است.<sup>۱۹</sup>. در کتاب دانیال، قانون و شریعت ایران به صورت «شریعت مادیان و فارسیان»<sup>۲۰</sup> و «قانون مادیان و فارسیان»<sup>۲۱</sup> آمده است. در کتبیه بیستون نیز حدود سی بار نام ماد ذکر گردیده و در اکثر موارد همراه با نام پارس ارائه شده است.<sup>۲۲</sup>. در تورات کتاب استر شخصیت‌های درجه اول ایران «مادی و پارسی» نامیده شده‌اند. در کتاب مذکور چنین آمده است:

«هفت رئیس فارسی و مادی بودند که روی پادشاه (خشایارشا - م)

---

۱۸- «Istoriis, Irana», Otvetstv. red. M. S. Ivanov. Moskva, Izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 42.

۱۹- «کتاب مقدس» عهد عتیق و عهد جدید که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، ۱۹۷۵، ص ۱۲۹۶-۱۲۹۷.

۲۰- همانجا، ص ۱۲۹۶-۱۲۹۷.

۲۱- همانجا، ص ۱۲۹۷.

22. Dandamaev M. A., Iran pri pervykh akhemenidakh (VI v. do n. e.) Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 262-270.

رامی دیدند و در مملکت به درجه اول می نشستند»<sup>۲۳</sup>.

در کتاب ارمیاء از هجوم اقوام و قبایل شمال به بابل سخن رفته است که عمدت ترین آنها قوم ماد بودند. زیرا بنابراین نوشته تورات «خداآوند روح پادشاهان مادیان را بر انگیخته است و فکر او به ضد بابل است»<sup>۲۴</sup>.

در کتیبه داریوش بزرگ در بیستون نکته‌ای هست که می‌رساند محدوده آذربایجان دست کم بخشی از سرزمین ماد بوده است. از کتیبه بیستون چنین برمی‌آید که مادر سرزمینی در کنار ارمنستان بوده و در نزدیکی آن قرار داشته است. مرزهای این سرزمین با حدود آذربایجان منطبق است. داریوش در کتیبه بیستون چنین آورده است:

«یکنفر ارمنی بنام دادار شش بندۀ خود را به ارمنستان فرستادم. به او چنین گفتم: «برو و سپاه سورشیانی که خود را از من نمی‌دانند، درهم شکن». پس آنگاه دادار شش رهسپار شد... دادار شش به ارمنستان در انتظار من بود تا آن که وارد ماد شدم»<sup>۲۵</sup>.

از این نوشته داریوش به سادگی می‌توان دریافت که سرزمین ماد در نزدیکی ارمنستان و کنار آن بوده است.

---

۲۳ - «کتاب مقدس»، عهد عنیق و عهد جدید که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، ۱۹۷۵، ص. ۷۷۲.

۲۴ - همانجا، ص. ۱۱۸۲.

25 - Dandamaev M. A., Iran pri pervykhemenidov (VI v. do n.e.), Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1983, str. 264-265.

چنان که پیشتر اشاره شد، مورخان و جنرا فی نگاران باستان از جمله استرابون، آریان، یوسف فلاویوس و دیگران، آذربایجان را بخشی از سرزمین ماد دانسته و آن را «ماداتروپاتن» نامیده‌اند. استاد بارتولد نیز آذربایجان را بخشی جدایی ناپذیر از سرزمین ماد دانسته است.<sup>۲۶</sup> این نام حتی در برخی متون پهلوی از جمله کارنامه اردشیر پاپکان به همان صورت ماد آمده است. گمان می‌رود در روز گار ساسانیان، ماد خردیاماد اتورپاتگان تنها به صورت «اتورپاتگان» درآمده و نام ماد به نواحی جنوبی تر آن (سرزمین کردان) اطلاق شده باشد. ما این نکته را در کارنامه اردشیر پاپکان می‌یابیم که شاه کردان را «مادی» نامیده است. در کارنامه ضمن بحث پیرامون پیکار اردشیر با «کردان شاه» چنین آمده است:

«پس از آن بس سپاه و گندز ابل بهم کرد (فر اهم آورد) و به کارزار کردان شاه مادی فرنفت (قصد کرد)»<sup>۲۷</sup>.

در جای دیگر کارنامه، سپاه کردان شاه مادی به صورت «سپاه مادیگان» (سپاه مادان) آمده است.<sup>۲۸</sup>

در همین کتاب نام ارمنستان به صورت «ارمن» آمده و نام آذربایجان «اتورپاتگان» جدا گانه ذکر شده است.<sup>۲۹</sup> چنین بنظر می‌رسد که نام «ماد»

۲۶ - Bartold V. V., Sochineniya, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 778

۲۷ - دکتر بهرام فرهوشی، «کارنامه اردشیر با بکان»، با متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵، ص ۵۱.

۲۸ - همانجا، ص ۵۳.

۲۹ - همانجا، ص ۵۵.

از کنار «اتورپاتکان» برداشته شده و با کمتر بکار می‌رفته است.<sup>۳۰</sup> ولی استاد پوردادود معتقد است کمدر پهلوی نام کهن ماد تغییر یافته و به صورت «ماه» نوشته شده است.<sup>۳۱</sup> در نوشهای مورخان، جغرافی نگاران و شاعران نخستین سدهای اسلامی؛ مکرر به نام «ماه» بر می‌خوریم. در کتاب «ویس و رامین» فخر الدین اسعد گرگانی که از پهلوی به صورت شعر پارسی برگردانده شده است، از کشور ماه «بزرگ و نامور از کشور ماه»، بوم ماه «و گرنه بوم ماه از کین شود پست»، زمین ماه «زمین ماه بکسر باد و بیران» و بوم ماه آباد «مدار اورا به بوم ماه آباد» بر می‌خوریم که مقصود از همه آنها سرزمین «ماه» یا «ماد» است. ازد استان ویس-ورامین چنین بر می‌آید که شاه قارن در سرزمین ماد پادشاهی داشت.

طبری، شکارگاه بهرام گور و محل ناپدیدشدن اورا سرزمین «ماه» دانسته و چنین نوشته است:

«بهرام در اواخر روزگار خویش سوی ما رفت و روزی به آهنگ شکار بر نشست و به گور خری تاخت و در تعاقب آن دور برفت و به چاهی افتاد و غرق شد».<sup>۳۲</sup>

-۳۰- دکتر بهرام فرهوشی، «کارنامه اردشیر با بکان»، باطن پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵، ص ۵۱.

-۳۱- «یشت‌ها»، جلد دوم، گزارش استاد پوردادود، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۱۶.

-۳۲- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری با «تاریخ الرسل والملوک».

ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران،

ص ۶۲۲

از نوشته طبری در پیرامون شکار گاه دلخواه بهرام چنین برمی آید که «ماه» در آذربایجان و یا بخشی از این سرزمین بوده است. زیرا او در همین کتاب ضمن اشاره به شکار گاه بهرام چنین نوشت:

«بهرام ... سوی آذربایجان رفت که در آتشکده آنجا عبادت کند و از آنجا سوی ارمیه رفت که در جنگلهای آنجا به شکار پردازد».<sup>۳۳</sup>

از این نوشه چنین برمی آید که جنگلهای «ارمیه» در سرزمین «ماه» یا «ماد» بوده است.

احمد بن یحیی بلاذری در فتوح البلدان نوشت که «سعد بن ابی-وقاص» چون از جانب عثمان بن عفان ولایت کوفه یافت، علاء بن وهب بن عبد بن وهبان، یکی از بنو عامر بن ظوی را عامل ماه و همدان کرد»<sup>۳۴</sup>.

«بنو عامر» یا «بنی عامر» نامی است که برخی از مؤلفان اسلامی به کردان داده‌اند و ایرانیان و تازیان را از یک ریشه شمرده‌اند. ولی این نوشه‌ها منطبق بر حقیقت نیست. شادروان کسری ضمن رد نوشه‌های این گروه از مورخان اسلامی چنین آورده است:

«پیش از این درباره ریشه و نژاد مردمان، هر کسی آنچه می-

۳۳- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۶۲۱.

۳۴- البلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذر تاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۳۱.

پنداشتی می‌نوشتی. در تورات، ایرانیان را باتازیان از یک ریشه شمارده، مسعودی و دیگران کردان را از «بنی عامر» نگاشته‌اند، لیکن اینها عامبیانه است و ارجی به آنها نتوان نهاد. ما امروز بهترین راه برای شناختن نژاد یک توده زبان ایشان را می‌شناسیم».<sup>۲۵</sup>.

از نوشه بلاذری چنین برمی‌آید که ماه و همدان دست کم تاروز گار خلیفه سوم یک والی داشته است. این نبوده است مگر نزدیکی و قربت دو سرزمین یادشده. گمان می‌رود ماد که در روز گاران کهن شامل ماد بزرگ (نواحی غربی و مرکزی ایران از جمله ری و اصفهان تا حاشیه کویر) و ماد خرد (اتورپاتگان و کردستان) بود، در نخستین سده‌های اسلامی نام خود را همچنان حفظ کرده باشد. شادروان احمد کسری در پیرامون این نکته چنین اظهار عقیده کرد:

«ایران یا مردم ایران به پشته ایران آمدند، دسته بزرگی از ایشان که ماد نامیده می‌شدند، شمال غربی ایران را که اکنون آذربایجان و شهرهای همدان و کرمانشاهان و قزوین و اسپهان و تهران در آنجاست فراگرفتند و این زمینها بنام ایشان سرزمین ماد خوانده می‌شود که آذربایجان «ماد خرد» و آن بخش دیگر «ماد بزرگ» بود».<sup>۲۶</sup>

ما اصطلاح دوماه «ماهین»، ماه نهادن در نزدیکی اصفهان و ماه دینور-

۳۵- «کاروند کسری»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش بحیی ذکاء، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۲۱.

۳۶- همانجا، ص ۳۲۱.

در نزدیکی همدان را طی آثار و نوشه‌های مورخان و جغرافی نگاران عهد اسلامی مشاهده می‌کنیم. ابوحنیفه احمد بن داود دینوری مؤلف کتاب اخبار الطوال محل «ماه بصره» را که همان «ماه نهاؤند» باشد در نزدیکی اصفهان نوشته است.<sup>۳۷</sup>

در نوشه‌های مورخان و جغرافی نگاران عهد اسلامی خبر از نام «ماه بصره» نام دیگری را نیز مشاهده می‌کنیم و آن «ماه کوفه» است. ابن‌فقیه مؤلف کتاب «البلدان» که خود از مردم سرزمین ماد بوده، در پیرامون «ماه بصره» و «ماه کوفه» چنین نوشته است:

«نهاؤند از سرزمینهایی است که مردم کوفه اش گشودند و دینور از سرزمینهایی است گشوده شده بدست بصریان. از این روی چون مسلمانان در کوفه بسیار شدند نیاز یافتند که ناحیه‌ای خراج‌گزارا – که بر اساس خراج گزاردن با مردم آنها صلح شده بود – فزون کنند، تا کاف مردم بدهد. این شد که دینور را به کوفه دادند و در عوض آن نهاؤند را به مردم بصره واگذاشتند. زیرا نهاؤند نزدیک اصفهان بود. بدین گونه مقدار افزونی خراج دینور بر نهاؤند از آن کوفه شد. از اینجا نهاؤند را ماه بصره و دینور را ماه کوفه خواندند و این به روزگار معاویه بن ابی سفیان بود».<sup>۳۸</sup>

۳۷ - دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۵۴.

۳۸ - ابن‌فقیه، ابو بکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمه مختصر البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۹۲-۹۴.

بلاذری نیز از قول ابو مسعود کوفی به شمین نکته اشاره کرده و  
چنین نوشته است :

«نهاوند ازفتح های اهل کوفه بود و دینور ازفتح های اهل بصره.  
چون مسلمانان کوفه کثرت یافتند ، به زمینهای دیگر که خراج  
آنها میان ایشان تقسیم شود نیازمند گشتند . دینور را به ایشان  
سپردند و بصریان در عرض نهاوند را بگرفتند . زیرا که آن شهر  
از عمل اصفهان است . و فزونی خراج دینور بر خراج نهاوند  
از آن کوفیان شد . از آنجای نهاوند راماہ بصره خوانند و دینور  
راماہ کوفه و این به روز گار معاویه بود»<sup>۳۹</sup>.

چنین بنظر می رسد که در دوران سلطه تازیان بر ایران ، از دایره وسعت  
ماد یا «ماه» بسی کاسته شده باشد . مادراین دوره ، به اصطلاح دیگری بنام  
«جبال» بر می خوریم که شامل منطقه وسیعی از سرزمین ماد کهن بوده و  
محتمل است جایگزین نام ماد غربی شده باشد . در برخی نوشهای ناحیه  
«جبل» یا «جبال» در کنار آذربایجان آمده است . حمزه بن حسن اصفهانی  
در کتاب «سنی ملوك الارض والانبياء» چنین اشاره ای دارد :  
«مامون عبدالله بن طاهر را به جنگ بابل و امرای آذربایجان و  
جبل بر گماشته بود»<sup>۴۰</sup>.

---

۳۹ - البلاذری ، احمد بن یحیی ، فتوح البلدان ، بخش مر بوط به ایران ، ترجمه  
دکتر آذر ناش آذرنوش ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۶ ، ص ۱۲۰ .  
۴۰ - حمزه بن حسن اصفهانی ، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوك الارض-  
والانبياء) ، ترجمه دکتر جعفر شعار ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ،  
۱۳۴۶ ، ص ۲۰۷ .

وی در ادامه مطلب نوشته که مامون طی نامه‌خود عبد الله بن طاهر را «از امارت آذربایجان و ولایت جبل» معزول کرد<sup>۴۱</sup>.

از این نوشته معلوم می‌گردد که حکومت آذربایجان و جبال - (ماد) بر عهده بلکوالی بوده است. ابو ریحان بیرونی در کتاب الجماهیر، از زمین جبل و «ماهین» (دوماد) یاد کرده است. حمزه اصفهانی نیز نام «ماهین» را در کتاب خود آورده است<sup>۴۲</sup>. در نوشته مؤلفان عهد اسلامی، اصطلاح «ماهات» که در واقع جمع «ماه» و همان «مادان» است نیز آمده است<sup>۴۳</sup>.

شادروان علی اکبر دهخدا «ماه» را باقی‌مانده‌ای از «ماد» و «ماهی» قدیم دانسته که مر کز مملکت مادی بوده که در پهلوی و پارسی «ماه» شده است<sup>۴۴</sup>.

ای.م. دیاکونوف مادر اسرزمینی دانسته که به معنی وسیع کلمه در عهد باستان از شمال به رو دارس و کوههای البرز و از شرق به دشت کویر و از غرب و جنوب به رشته کوههای زاگرس محدود می‌گشت و

-۴۱- حمزه بن حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوك الارض - والأنبياء)، ترجمه دکتر جعفر شعاعر، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۲۰۷.

-۴۲- همانجا، ص ۲۰۴.

-۴۳- ابن فقيه، ابو بكر احمد بن محمد بن اسحاق همداني، ترجمه مختصر البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۰۱.

-۴۴- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، حرف (ماه)، تهران، شهر یور ۱۳۵۲، ص ۱۴۵.

شامل دو بخش بود . بخش نخست با عنوان « سرزمین ماد اتروپاتن » از رودارس تا کوه الوند کشیده شده بود . بخش دوم یاماد سفلی که در فاصله میان کوههای البرز و جبال زاگرس قرار داشت.<sup>۴۵</sup>

از آنجه در مجموع صفحات پیشین از نظر خوانندگان گذشت، دونکته را بروشنا می‌توان دریافت . نخست آن که آذربایجان خود بخشی از سرزمین ماد بزرگ و خود « ماد اثورپاتگان » بوده است . دو دیگر آن که مادها از اقوام ایرانی بودند . بسیاری از دانشمندان و محققان براین نکته اتفاق نظر دارند که مادها همانند پارسهها ، سکاهما ، پارتها ، سرمتها و دیگران از قبایل ایرانی بودند و دولتهای ماد و پارس نیز ادامه دوران تاریخی ممتد اقوام ایرانی پس از ورود به فلات ایران به شمار می‌رفتند . استاد گرانتوفسکی ضمن شرح پیرامون این نکته ، مادها ، پارسهها ، گیلانیان ، مازندرانیان ، لرها و بلوچهار از قبایل ایرانی ساکن غرب فلات ایران دانسته است<sup>۴۶</sup> . وی در ادامه سخن چنین نوشته است :

« تأسیس دولت ماد که زبان رسمی آن ایرانی بود ، در امر گسترش وسیع زبان ایرانی در استانهای مختلف ایران از اهمیت خاصی برخوردار بوده است ». <sup>۴۷</sup>

۴۵- دیا کونوف، آ. م. تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر .  
کتاب ، تهران ، ۱۳۴۵ ، ص ۱۰۷ و ۱۱۰.

۴۶- *Istoriia Iranskog gosudarstva i kultury*، editors: B. G. Gafurov، E. A. Grantovsky، M. S. Ivanov. Moskva، 1971، str. 288.

۴۷- همانجا ، ص ۲۸۷

از آنچه بنتظر خوانندگان رسیدمی‌توان دریافت که «ماداتورپاتگان» یکی از نخستین جایگاه‌های آریائیان در فلات ایران بوده است.

بسیاری از مورخان، آذربایجان را زادگاه سپیتامان زرتشت پیامبر بزرگ آریائیان دانسته‌اند و معتقدند که وی از آذربایجان به شرق ایران نزد کی گشتابس رفت و دین خود را در آن سرزمین رواج داد. سنت ادبیات پهلوی نیز آذربایجان را زادگاه سپیتامان زرتشت دانسته است. حمزه اصفهانی در پیرامون این مطلب چنین نوشت:

«کی گشتابس به سال سی‌ام از پادشاهی خود، پنجاد ساله بود. زرتشت که از آذربایجان برخاسته بود، نزداو آمد و گشتابس دین‌وی را پذیرفت».<sup>۴۸</sup>

ابن‌فقيه می‌نویسد: «اما ارميه شهری کهن است. مجوس پندارند که پیامبر شان زرتشت از آنجاست».<sup>۴۹</sup>

مسعودی می‌نویسد: «پس از لهراسب پسرش بستاسب پادشاهی رسید و مقر او بلخ بود. بسال سی‌ام پادشاهی او زرادشت پسر اسپیمان سوی‌وی آمد... وی از اهل آذربایجان بود و درباره نسب او مشهور تر این است که زرادشت پسر اسپیمان بود».<sup>۵۰</sup>

۴۸ - حمزه بن حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهدان (سنی ملوك الارض والانبياء)، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۷.

۴۹ - ابن‌فقيه، ابو بكر احمد بن محمد بن اسحاق همداني، ترجمه مختصر البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۷.

۵۰ - مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجوهر،

طبری خلاف این مطلب را نوشت و زرتشت را به «پندار اهل-کتاب» فلسطینی دانسته است که «بعدیار اذربایجان رفت و دین مجومن را بنیاد کرد».<sup>۵۱</sup>

بهر تقدیر در اهلیت سپیتامان زرتشت و زادگاه او خلاف نظر وجود دارد. استاد پوردادود آذربایجان، بزرگترین و مهمترین ایالت ایران را وطن اصلی زرتشت دانسته است.<sup>۵۲</sup>

نکته دیگری که ذکر آن ضرور می‌نماید نام «آترپات» یا «اثورپات» است که نام «اثورپاتگان» یا آذربایجان از آن پدید آمده است. در فروردین یشت فقره ۱۰۲ به نامهای برخی از قدیسان آریایی برمی-خوریم که به فروهرهایشان درود فرستاده شده است. یکی از قدیسان مذکور «آترپات» است، در فقره مذکور چنین آمده است:

«... فروهر پاکدین آترپات را می‌ستائیم ...»<sup>۵۳</sup>.

نمی‌دانیم این همان «اثورپات» است که ماد خرد بنام او «اثورپاتگان» و یا بنابه نوشته مورخان باستان «ماداتروپاتن» نامیده شده است، یا این که «اثورپات» دیگری است. هرگاه قدمت مندرجات «یشت‌ها» به تحقیق

→ ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۹۶،

ص ۲۲۳-۲۲۴.

۱- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۴۵۶.

۲- «یشت‌ها»، گزارش استاد پوردادود، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی، جلد اول انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۱۳۹۶، ص ۵۰۷.

۳- همانجا، جلد دوم، ص ۸۵.

پیش از روز گار هخامنشیان بوده باشد، پس آنگاه محتمل است «آترپات» مندرج در «بشت‌ها» جز از «اتورپات» مورد نظر باشد. محتمل است «اتورپات» عنوانی بود که بعد از افراد خاندانی تعلق گرفته است. بهر تقدیر وجود «اتورپات» در ماد خرد و نام «اتورپاتگان» مارام متوجه سرزمینی می‌کند که آذربایجان نام گرفته است.

نگارنده می‌کوشد تا از پندار بدور ماند. ولی گذشته از همه آنچه ذکر شد. در یک نکته جای تردید نیست و آن غلبه عنصر آریایی در آذربایجان بوده که سرزمین مذکور را بهیکی از پایگاه‌های بزرگ و استوار اقوام ایرانی بدل کرده است. ما این وضع را در ارمنستان، ایبری (گرجستان) و آلبانی قفقاز نمی‌بینیم. در این سرزمینها اعراض از آئین ایرانی و روحیه جداسری مشهود است. در آلبانی مسیحیت رواج داشت. ولی آذربایجان مهد آئین زرتشت ویکی از جایگاه‌های ور جاوند بود. استاد بارتولد معتقد به وجود اختلافهای قومی، نژادی و دینی میان مردم آذربایجان و آلبانی قفقاز بوده و باد آور شده است که اختلافهای مذکور حتی در عهد اسلامی نیز از میان نرفت. وی در ادامه سخن به جدایی مذهب مردم آذربایجان از مردم آلبانی اشاره کرده و چنین نوشتند است:

«مذهب مردم آذربایجان از مردم آلبانی جدا بود. آذربایجانیان زرتشتی بودند. ولی در آلبانی، همانند دیگر سرزمینهای مرزی، مسیحیت رواج بسیار داشت. فرمانروایان آلبانی نیز مسیحی

بودند».<sup>۵۴</sup>

---

54— Bartold V. V., Sochinenija, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 777.

استادلو کونین در پیر امون لشگر کشی شاپور اول شاهنشاه ساسانی،  
ضمون اشاره به کتبیه‌ها چنین نوشت :

«موبدان زرتشتی همراه با سپاهیان شاهنشاه به انطاکیه، فارس،  
قیصریه (به شمال تا یونان)، ارمنستان، ایبری ... بلاشکان و  
در بنده آلبان رفتند و آئین خود را بزور در این سرزمینها رایج  
کردند».<sup>۵۵</sup>

اما در مورد غیرزرتشتی بودن آلبانیای هفغاز، سندی از عهد ساسانیان  
موجود است که در ضمن نشان می‌دهد آلبانیا بخشی از سرزمین اصلی  
ایران نبود و همانند برخی سرزمینهای دیگر «انیران» شمرده می‌شد.  
حال آن که آذربایجان خود بخشی از ایران بود. در کتبیه موبد کرتیر  
که متعلق به اوایل دوره ساسانی است، این مطلب بروشنه آمده است.  
کرتیر، در کتبیه مذکور از افزونه شدن آتش مغان در ایران و «انیران»  
یاد کرده و چنین نوشتند است:

«در نتیجه کوشش و رنج من بسیاری از آتشها و مغان در سراسر  
کشور ... در میشان، آتورباتکان (آذربایجان)، سپاهان -  
(اصفهان)، ری، کرمان، سکستان (سیستان) و گرگان تا  
پیشاور در خشیدن گرفتند و نیز در خارج از ایران (انیران)  
آتشها و مغانی که بیرون از اندازه بودند [آنچاکه] اسبان و مردان  
شاهنشاه شاپور پیش رفتند، تا انطاکیه، شهر و کشور سوریا و  
در استانهای سوریا، در ترسه، شهر و کشور کیلیکیه در قیصریه،

---

- ۵۵- لو کونین، ولادیمیر گریگورویچ، تمدن ایران ساسانی، ترجمه دکتر -  
عایت الله رضا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۳۱.

شهر و کشور کاپادوکیه و بالا (شمال) تایونان، سرزمینهای ارمنستان و گرجستان و بلاسگان و سپس تادر و ازه آلبانی (آنچه را که) شاهنشاه شاپور با اسبان و مردان خود... به آتش کشید و دستخوش ویرانی کرد، آنجا به فرمان شاهنشاه، معانی که در آن سرزمینها بودند، «من آنان را به نظم آوردم».<sup>۵۶</sup>

از کتیبه موبد کرتیر بروشنبی می‌توان دریافت که آذربایجان بخشی از ایران بود، ولی آلبانیای قفقاز از سرزمینهای خارج از ایران (انیران) بهشمار می‌رفت. استاد لوکونین ضمن اشاره به کتیبه‌های باقی‌مانده از روز گار شاهنشاهی اردشیر پاپکان چنین آورده است:

«ارمنستان، استانهای گرجستان و ادبیاتن در غرب تاهنگام مرگ اردشیر هنوز جزء ایران شهر نبودند. راست است که استانهای وسیعی در مشرق کشور از جمله ابر شهر، مرو، سکستان و کرمان شاهنشاه را بر سمعیت شناختند، ولی دودمانهای شاهان محلی همچنان براین سرزمینهای فران و ایلی داشتند. گمان می‌رود دولت مرکزی در سرزمینهای تحت فرمانروایی سورنها، قارنهای و ورازهادخالتی چندان نداشت. تنها پارس، خوزستان و آذربایجان دستگرد (دستکرت - اراضی و سرزمینهای شاهی - م)

شاهنشاه بود».<sup>۵۷</sup>

در آلبانیای قفقاز، فرمانروایان خود از اساقفه کلیساها مسیحی بودند.

۵۶- لوکونین، ولا دیمیر گریگور ویچ، تمدن ایران ساسانی، ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۳۱.

۵۷- همانجا، ص ۷۹.

حال آن که آتش شاهی با آتشکده مشهور «آذر گشتب» در آذربایجان قرار داشت و این سرزمین را به یکی از مراکز و رجایوندایران بدل کرد. همچویک از آتشکده‌های ایران جلال و عظمت آذر گشتب را نداشتند. زیرا آذر گشتب آتش شاهنشاهان بود و شاهنشاهان ایران پس از تاجگذاری، گاه پیاده به زیارت این آتشکده می‌آمدند. این خود مؤید آن است که آذربایجان از سرزمینهای اصیل و مقدس ایران بوده است. در زادسپرم فصل ۱۱ فقره ۹ محل آذر گشتب در «آتروپاتنکان» ذکر شده است.<sup>۵۸</sup>.

بسیاری مؤلفان و مورخان اسلامی نیز از وجود آتشکده آذر گشتب در آذربایجان و اهمیت آن خبر داده‌اند. طبری از عبادت بهرام گور در آتشکده آذربایجان سخنی دارد.<sup>۵۹</sup> ابن فقیه نیز در پیرامون آتشکده آذر گشتب چنین نوشتند است:

«و از آذربایجان است: جزه و جابر و انوار میه - شهر زردشت - و شیز - و در این، آتشکده آذر گشتب بود و آن نزدیک مجوس بس ارجمند بود».<sup>۶۰</sup>

- ۵۸- «یشت‌ها»، گزارش استاد پوردادود، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی، جلد ۲، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۴۱.

- ۵۹- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۶۲۱.

- ۶۰- ابن فقیه، ابو بکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمة مختصر البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. معود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۸.

استاد پوردادود مقام آتشکده آذرگشتبه را والاتر از دو آتشکده مشهور آذرفنبغ (فارس) و آذربزین مهر (خراسان) دانسته و چنین نوشته است :

«... آذرگشتبه یکی از سه شراره مینوی بوده که به جهان خاکی از برای امداد جهانیان فرود آمده در آذربایجان قرار گرفت ... در عهد ساسانیان آتشکده آذرفروبا، در کاریان (فارس) و آتشکده آذربزین مهر در ریوند (خراسان) در مقابل آذرگشتبه - آذربایجان، بسیار معروف و زیارتگاه بوده‌اند. اما ظاهرآ به عظمت و جلال آذرگشتبه بوده‌اند. زیرا که آذرگشتبه آتش پادشاه و سپاهیان بود و آذرفروبا یا آذرفربغ به پیشوایان دینی و آذربرزین مهر به برزیگران اختصاص داشت»<sup>۶۱</sup>.

از همه مطالبی که بنظر خوانندگان رسید سه نکته را به سهولت می‌توان دریافت. نخست آن که آذربایجان همواره بخشی از سرزمین ایران بوده است. دو دیگر آن که آذربایجان از آلبانیای قفقاز جدا بود. سه دیگر آن که مردم آذربایجان از تیره و نژاد ایرانی هستند.

نگارنده ذکر این نکته‌های میداند که آریائیان‌چه در آذربایجان و چه در دیگر سرزمینهای تحت نفوذ خویش با مردم محلی و بومی درهم آمیختند و بندربیج عناصر غیر ایرانی را در عنصر ایرانی مستحیل کردند. استحاله عناصر غیر ایرانی در عنصر ایرانی هیچ‌گاه بمعنای خالص بودن

۶۱- «بشت‌ها»، گزارش استاد پوردادود، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی، جلد ۲، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص. ۲۴۰.

نژادوتیره ایرانی نیست. در جهان کمتر قومی می‌توان یافت که از اختلاط و در آمیختگی با دیگر اقوام مصون مانده باشند. مردم دیگر نواحی ایران نیز از این آمیزش دور نمانده‌اند. در اینجا مسئله مهم نفسم آمیزش نیست. بلکه غلبه یک عنصر نژادی بر دیگر عناصر نژادی است. شادروان - کسروی در اثر مشهور خود زیر عنوان «آذری یا زبان باستان آذربایجان» به این نکته اشاره‌ای دارد. وی چنین نوشت<sup>۶۱</sup> است :

«پیش از ایران (آریائیان - م) بومیان دیگری در آذربایجان می‌نشسته‌اند و ایران (آریائیان) چون به آنجا درآمده و بر آن بومیان چیره شده‌اند، دو تیره بهم در آمیخته‌اند، ولی این در همه‌جا بوده و ما در پی آن نیستیم که بگوئیم مردم آذربایجان یا مردم ایران تنها از ریشه ایر بوده‌اند و هیچ آمیختگی با دیگران نمی‌داشته‌اند»<sup>۶۲</sup>.

وی در ادامه سخن چنین نوشت :

«چون به زمانهای هخامنشیان و اسکندر و سلوکیان و اشکانیان و ساسانیان بیائیم و یکاپیک را از دیده گذرانیم، در هیچ یکی پیشامدی در آذربایجان که دیگر شدن مردم آنجارا در بردارد رخ نداده است»<sup>۶۳</sup>.

بدین روای مقصود نگارنده در این مورد بیان غلبه عناصر ایرانی بر عناصر غیر ایرانی است. زبان مردم آذربایجان و نیز نامهای شهرها، روستاهای

۶۱- «کاروند کسروی»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش

بھی ذکاء، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۲۱.

۶۲- همانجا، ص ۳۲۲

کوهها و رودهای این سرزمین خود گواه روشنی است بر تفوق و غلبه عنصر ایرانی بر عنصر غیر ایرانی در آذربایجان.

## ۲. زبان مردم آذربایجان

نگارنده خود را در رشته زبان‌شناسی و اجداد صلاحیت نمی‌شمارد. از این رو به طرح نظری مسئله‌نمی‌پردازد و تنها زبان مردم آذربایجان را از دیدگاه تاریخی مورد بررسی قرار می‌دهد. ولی ذکر نکته‌ای ضرور می‌نماید و آن مسئله دگرگونی در زبان‌آربائیان است.

هر گاه کوچ آربائیان را به آسیای مرکزی و پشتۀ ایران پذیریم، پس آنگاه بی‌گمان امتزاج این قوم با اقوام بومی، دست کم سبب پذیرش برخی واژه‌های عنصر مغلوب در عنصر غالب وبالعکس می‌تواند باشد. پس از حملة تازیان به ایران، با وجود فشار فرهنگی بسیار شدید از سوی قوم فاتح، واژه‌های پارسی راه خود را به سوی جزیرۀ العرب گشودند و اکنون در زبان تازی واژه‌های بسیاری از زبان پارسی وجود دارند. ایرانیان نیز بسیاری از واژه‌های تازی را پذیرفتند.

پس از حملة ترکان به ایران نیز همین ماجرا روی داد. ایرانیان واژه‌هایی را از ترکان به معاریت گرفتند. ترکان نیز واژه‌هایی از پارسی را وارد زبان خود کردند. هر گاه به سه فرهنگ واژه‌های عربی، ترکی و پارسی بنگریم، صحت این مدعای معلوم خواهد شد.

برای این که بدانیم قومی که زبانش دیگر شده، در روز گاران پیشین به چه زبانی سخن می‌گفته، راههای متعدد وجود دارد. یکی از

این راهها بزرگی و شناختن نام رودها ، کوهها ، دریاچه‌ها روستاها و شهرها است . زیرا مردم هر سرزمین این نامها را از زبان خود پدیدمی‌آورند . راه دیگر ، بررسی گویش مردم سرزمینهایی است که با خشک و غیر مناسب برای سکونت بوده‌اند و یا به سبب قرارداشتن در دل صخره‌ها و کوهها ، از گذر بیگانگان و اقامت اینان مصون مانده‌اند . راه سوم مطالعه کتبه‌های تاریخی است که می‌تواند راهنمای بزرگی باشد .

در مورد نخست شادروان کسری نامهای رودها ، کوهها و آبادیهای آذربایجان را به سه دسته بخش کرده است . دسته نخست نامهایی که معنای روشن ندارند . دسته دوم نامهایی که پی‌به‌معانی آنها برده شده است . دسته سوم نامهایی هستند که معنای آنها معلوم و روشن است<sup>۶۴</sup> . شادروان کسری در ضمن به نکته‌ای بسیار جالب اشاره کرده است و آن وجود نامهای مشابه فارسی و ترکی است . وی معتقد است که این نامها از پارسی به ترکی برگردانده شده‌اند و ما بدان اشارتی خواهیم داشت .

در مورد دسته نخست که معنای آنها شناخته نشده است، نگارنده گمان دارد که نامهای مذکور متعلق به روز گاران بسیار کهن و مربوط به زبان بومی آذربایجان پیش از ورود آریائیان باشد . ولی نباید این نکته را از دیده دور داشت که در میان نامهای ناروشن ، نامهایی نیز وجود دارند که از قدمت تاریخی برخوردار نیستند . شادروان کسری

---

۶۴- «کاروند کسری»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش - یحیی ذکاء، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۲۳.

نامهای تبریز، خوی، سلماس و برخی دیگر را از این گروه می‌شمارد که معنای روشنی ندارند<sup>۶۵</sup>.

دسته دوم چون ازوظیفه نگارنده خارج و مربوط به پژوهش‌های زبانشناسی است، لذا از بحث در پیرامون این نامها خودداری می‌شود.

دسته سوم نامهایی هستند که معنای روشن دارند و این خود مؤید آن است که پیش از نفوذ زبان‌تر کی در آذربایجان مردم بهجهزبانی سخن می‌گفتند. همه نامهایی که در زیر از نظر خوانندگان می‌گذرد پارسی است و خواننده به سادگی می‌تواند پارسی بودن آنها را دریابد. نامهای مذکور عبارتند از. گرمارود، سردرود، لاهرود، ابهررود، ایجرود، گرمود، تنگه‌آب، دوآب، آب‌گرم، میاندوآب، ارسباران، پل-دشت، شاه‌آباد، دستجرد (دستگرد)، دره‌دیز، سیاه‌چشم، شبستر، دینار، نازه‌کند، بهارستان، گیلان‌ده، کاروان، چهرگان، دیزج، دیزه، گردآباد، رشگان، مهاباد (ماه‌آباد - مادآباد)، بستان‌آباد، ایرانشاه، خوش‌مقام، بابا سرخه، قلعه‌سرخه. هشتاد جفت، کجور، خورخوره، برش، انگوران، ماهنشان، شروان‌ده، بهرمان، شیرین، زرین‌آباد، نیم‌آور، خرمدره، میانه، خدا‌آفرین، بیله‌سوار، اردبیل، دهخوارقان (دهخوارگان - دهخورگان)، سه‌رورد، زاغه، خوش‌دره، زنجیران، دینور، لاهیجان، میمند، بانستان، دیلمقان (دیلمگان)، گرمادوز، گیلان‌دوز، زنجان، مایان (مادان - ماهان)، هشته‌سر- (هشتادسر)، دریاچه چیچست (کبودان - ارومیه)، جزیره‌اشگ،

---

۶۵- «کاروند کسری»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش یحیی ذکاء، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۲۳.

جزیره آرزو و بسیاری دیگر.

اما در موردنامهای مشابه‌فارسی و ترکی شادروان کسری براین عقیده است که نام رود قزل اوزن در گذشته ذرین رود و نام کاراورد یا قاراورد در گذشته کلان رود بوده است و از این قبیل<sup>۶۶</sup>.

در مورد نامهای ترکی اشگه‌سو : بالقوز آغاج ، استی‌بولاغ . سوگودلو ، گردکانلو ، قوزلو و قزلجه ، شادروان کسری معتقد است که نام کهن و قدیمی آنها به ترتیب آب‌باریک ، یکه‌دار ، گرمخانی ، بیدک ، گردکانک ، جوزدان و سرخه بوده است<sup>۶۷</sup>.

شادروان کسری در این مورد می‌نویسد: «ترکان در دیهایی که نشیمن گرفتند ، اگر نام یک آبادی معنای روشنی داشت ، آنرا ترجمه نموده نام ترکی نهادند (چنان که این رفتار را تازبان پیش از اینان کرده بودند) و این است ما امروز در آذربایجان یکر شته نامهای آبادی می‌یابیم که هم معنای آنها بفارسی در آنجا و یا جاهای دیگر نیز هست ، همچون اشگه‌سو ، بالقوز آغاج ، استی‌بولاغ ، سکدی (سکدو) ، گردکانلو ، قوزلو ، قزلجه و مانند آنها کمتر بر ابر آنها آب‌باریک ، یکه‌دار ، گرمخانی ، بیدک ، گردکانک ، جوزدان و سرخه را داریم»<sup>۶۸</sup>.

نکته دیگری که نگارنده ذکر آن را ضرور می‌شمارد وجود بقایای زبان کهن در سرزمینهایی است که مهاجمان و یا مهاجران بدان توجه

۶۶ - «کاروند کسری»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش یحیی ذکاء، چاپ دوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۳۷۱.

۶۷ - همانجا، ص ۳۷۳-۳۷۴.

۶۸ - همانجا، ص ۳۲۹-۳۳۰.

نکرده بادسترسی نداشته‌اند . مانمونه‌هایی از آذری و لهجه‌های محلی آن در هر زند . گلین قیه ، زنوز ، حسن و خلخال سراغ داربم که بنا به نوشتۀ آقای دکتر محمدجواد مشکور «به حیات ضعیف خود ادامه می‌دهند»<sup>۶۹</sup> .

برخی زبان‌کنوی مردم آذربایجان را که ترکی است ، بخطاب زبان «ترکی آذری» می‌نامند . زبان آذری از زبانهای ایرانی بوده و هیچ خویشاوندی با زبان ترکی نداشته است<sup>۷۰</sup> . ولی ترکان و درستره گفته شود اقوام مختلف ترکی زبان ساکن آسیای مرکزی که شاید لهجه واحدی نداشتند ، هنگامی که به سرزمینهای مختلف کوچ و مهاجرت کردند ، زبانشان بازبانهای محلی درهم آمیخت ، زبانهای قرغیزی ، ازبکی ، ترکمنی ، آذربایجانی ، ارانی و رومی آسیای صغیر (ترکیه)

---

۶۹- دکتر محمدجواد مشکور ، نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن ، انتشارات انجمن آثار ملی ، تهران ، ۱۳۴۹ ، ص ۲۲۴ و پس از آن تا ۲۳۷ .

۷۰- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به نوشتۀ احمد کروی «آذری یا زبان باستان آذربایجان» ، دکتر محمدجواد مشکور «نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن» ، عبدالعلی کارنگ «تاتی و هرزنی» ، یحیی‌ذکاء «گویش گلین قیه» و «گویش کرنیگان» ، ناصح ناطق ، «زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران» و مقاله‌های دکتر ماهیار نوابی و ادیب طوسی در «نشریه دانشکده ادبیات تبریز» و مقاله فریدون جنیدی در مجله تماشا موزخ ۲۹ بهمن ۱۳۴۶ زیر عنوان «زبان آذربایجانیان - پژوهشی در کتاب ناشناخته مولانا روحی انانرجانی» ، رحیم رضازاده ملک ، «گویش آذری ، متن و ترجمه و واژه‌نامه رساله روحی انانرجانی»؛ دکتر ماهیار نوابی «زبان کنوی آذربایجان» ، دکتر صادق کیا «آذریگان» .

کنونی) ، خود نمودار روشنی از امتزاج زبان‌تر کی بازبانهای محلی هستند و چنان که می‌دانیم بسیار متنوع و گونه‌گون‌اند . گمان بسیار می‌رود اختلاف موجود در لهجه‌های ترکی ، در درجه نخست مربوط به تفاوت میان زبانها و لهجه‌های محلی پذیرنده زبان ترکی و در درجه دوم حاصل ناهمگونی لهجه‌های ترکی باشد که در سرزمینهای زیرسلطه ترکان و درسترن گفته شود ترکی زبانان آن سوی سیر دریا و آسیای مرکزی رواج یافت . مامشابه‌چین و ضعی رادر درون ایران نیز مشاهده می‌کنیم . نه تنها تفاوت‌هایی میان لهجه‌های ترکی قزوین ، همدان ، حدود ساوه . قم و تهران و حاشیه کویر و فارس باللهجه‌های ترکی آذربایجان وجود دارد ، بلکه در لهجه‌های ترکی نواحی مختلف آذربایجان نیز تفاوت‌هایی در میان است . در ضمن نباید از یاد برداش که ایلهای ترکی زبان ، از جمله غزان و پیچاقها و غیره لهجه واحدی نداشتند . هر گاه مقصود از «ترکی آذری» لهجه ممزوج ترکی با آذری باشد ، در این صورت باید دیگر لهجه‌های ترکی حوالی آذربایجان ، همدان ، قزوین ، ساوه ، زرند ، تهران و حاشیه کویر را از «ترکی آذری» جدا دانست .

چون موضوع سخن روشن گردانیدن زبان کهن مردم آذربایجان است . لذا به آنچه بکوتاهی ارائه شد بسته می‌کنیم و از این مقوله در می‌گذریم .

در مورد زبان کهن مردم آذربایجان اختلاف نظرهایی وجود دارد . برخی اوستارا پدید آمده از آذربایجان و زبان اوستا را زبان کهن مردم آذربایجان دانسته‌اند . ولی در این مورد میان محققان اختلاف نظر وجود دارد . بسیاری از پژوهندگان اوستارا متعلق به سرزمینهای شمال شرق و

مشرق ایران شمارده‌اند . به گمان نگارنده این نظر به حقیقت نزدیکتر است . هر گاه تعلق زبان اوستارا به سرچ مورد پذیرش قراردهیم ، پس آنگاه در مورد زبان نواحی غرب ایران دشوار بیهایی پدید می‌آید . زیرا مادر ایران به دوله‌جهة آریایی بر می‌خوریم که بعدها پس از کمال یافتن ، نامهای جداگانه‌ای به آنها دادند که در برخی نوشه‌های مورخان به صورت زبان پارسی دری و زبان پهلوی اشکانی آمدند . بعضی از مؤلفان دوره اسلامی ، زبان مردم آذربایجان را پهلوی دانسته‌اند و گاه نام «پهلوی مغربی» بر آن نهاده‌اند .

ابن‌النديم در کتاب «الفهرست» زبان مردم ایران را به پنج گروه بخش کرده و در نوشتۀ خود پهلوی ، زبان دری ، فارسی ، خوزی (زبان مردم خوزستان) زبان سریانی را جداگانه ذکر کرده است . وی با تکاء به گفته روزبه (عبدالله بن مفعع) دری را زبان درباریان و از زبان‌اهل خراسان و مشرق و اهل بلخ ، فارسی را زبان موبدان و دانشمندان و از زبان‌اهل فارس و خوزی را زبان خلوت و عشرت شاهان و بزرگان ، سریانی را زبان‌اهل عراق و پهلوی را زبان مردم اصفهان ، ری ، همدان ، مام (ماد) نهادند و آذربایجان دانسته است که در واقع زبان ناحیه مادبزرگ و ماد خرد باید باشد . اینک ترجمۀ فارسی نوشتۀ ابن‌النديم از نظر خوانندگان می‌گذرد . متن عربی این نوشتۀ نیز به سبب اهمیت آن در حاشیۀ صفحه ارائه می‌شود :

«عبدالله بن مفعع گفت : زبانهای ایرانی عبارتند از پهلوی ، دری ، فارسی ، خوزی و سریانی . پهلوی منسوب است به پهله که خود شامل پنج ناحیه است ، اصفهان . ری ، همدان ، ماهنهاوند ،

آذربایجان . دری زبان شهرهای مدائن است و در دربار شاهان بدان گفتگو می کنند . و دری خود منسوب به دربار است . دری بیشتر از زبان اهل خراسان، بلخ و نواحی شرقی است . فارسی زبان موبدان ، دانشمندان و از این گونه است . فارسی زبان اهل فارس است . خوزی زبانی است که شاهان و بزرگان در خلوت و به هنگام عیش ولذت و این گونه کارها بدان تکلم می کنند، و اما سریانی زبان مردم عراق است»<sup>۲۱</sup> .

زبان سریانی لهجه خوزی و لهجه ویژه موبدان و دانشمندان و مانند اینها موردنظر نگارنده نیست . بنابر این از مجموع پنج زبانی که ابن النديم از ابن مقفع نقل کرده است ، دوزبان باقی می ماند که یکی زبان دری یا زبان مردم شرق ایران و اهل خراسان است و دیگر زبان پهلوی است که مردم اصفهان و ری و همدان و نهاوند و آذربایجان و در واقع مادبزرگ و ماد خرد بدان گفتگومی کردند .

۷۱- «وقال عبد الله بن مقفع: لغات الفارسية، الفهلوية، والدرية والفارسية والخوزية، والسريانية . فاما الفهلوية ، فمنسوب الى فهله ، اسم يقع على خمسة بلدان وهي اصفهان والري وهمدان وماهـ نهاوند وآذربـ يجان . واما الدرية : فلغة مدن المدائـن وبها كان يتكلـم من ببابـ الملك وهـى منسوبة الى حاضرة الـ بـابـ . والغالـبـ عليها من لـغـةـ اـهـلـ خـرـاسـانـ وـالـمـشـرـقـ ، لـغـةـ اـهـلـ بلـخـ . واما الفـارـسـيـةـ ، فـيـتـكـلـمـ بهاـ المؤـابـدةـ وـالـعـلـمـاءـ وـاـشـبـاهـهـمـ وهـى لـغـةـ اـهـلـ فـارـسـ . واما الخـوزـيـةـ ، فـيـهـاـ كانـ يـتـكـلـمـ الملـوكـ وـالـأـ شـرـافـ فـيـ الخـلـوةـ وـمـوـاضـعـ اللـعـبـ وـالـلـذـةـ وـمـعـ الـحـاشـيـةـ . واما السـرـيـانـيـةـ . فـكـانـ يـتـكـلـمـ بهاـ اـهـلـ السـوـادـ» . رـ. شـ - ابن النـديـمـ ، محمدـ بنـ اـسـحقـ الـورـاقـ ، كـتابـ الفـهـرـسـ للـنـديـمـ . بدـ تـصـحـيـحـ رـضـاـتـ جـدـدـ ، بـكـوشـشـ مجـتـبـیـ مـبـنـیـ ، مـتنـ عـرـبـیـ ، نـهـرـانـ ، ۱۳۵۰ـ ، صـ ۱۵ـ .

هر گاه نظریه استاد گرانتوفسکی را پذیریم که آربائیان در نیمة دوم هزاره دوم پیش از میلاد محتسلاً از دو سوی دربای خزر روانه سرزمین کنونی ایرانی شده، بتقریب همزمان در ایران نشیمن گزیده باشند<sup>۲۲</sup>، پس آنگاه مشکل دو گانگی زبان ایرانی شرق و غرب تا اندازه‌ای روشن می‌گردد.

چنین بنظر می‌رسد که ساکنان بومی نواحی شرق و غرب ایران پیش از کوچ آربائیان به زبانهای مختلف گفتگو می‌کردند. احتمال می‌رود آربائیانی که از دو سوی دربای خزر به ایران کوچ کردند، لهجه واحدی نداشتند. اینان با مردم محلی در آمیختند. گرچه عنصر ایرانی بر عنصر غیر ایرانی غلبه کرد، با اینهمه نمی‌توانست از تأثیر زبانهای محلی تمام و کمال فارغ باشد. بدین سبب محتمل است امتزاج زبان آربایی بازبان ساکنان شرق ایران مایه پدید آمدن لهجه‌های شرقی و امتزاج زبان آربائیان بازبان ساکنان نواحی غربی و مرکزی ایران موجب ظهور و شکل گرفتن لهجه‌های غربی شده باشد. البته این نظر نگارنده هنوز از حیطه گمان و پندار فراتر نرفته است.

نکته دیگری که ذکر آن لازم بنظر می‌رسد تقسیم‌بندی زبان بر پایه ارتباط با سلسله‌های شاهان اشکانی و ساسانی است، که از دید گاه نگارنده خردپذیر نمی‌نماید. زیرا زبان مربوط به مردم و جامعه است، نه شاهان و فرمانروایان. درباره خطمی توان چنین ادعایی را تا اندازه‌ای قابل پذیرش دانست. ولی در مورد زبان که آدمیان بدان گفتگومی کنند،

---

72— «Istoriia Iranu». Otvetstv. red. Professor M. S-Ivanov. Moskva, izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 37.

این گونه تقسیم‌بندی ، پذیرفتنی نیست .

از موضوع سخن دورنرویم . بهر تقدیر ، بنابه نوشته مؤلفان ، زبان مردم آذربایجان یا «ماد خرد» همانند زبان مردم نواحی غربی و مرکزی ایران و بدیگر سخن زبان ساکنان سرزمین «مادبزرگ» پهلوی بود . مؤلفان نخستین سده‌های پس از ظهور اسلام ، زبان مردم آذربایجان را گاه «پهلوی آذری» و گاه «آذری» نامیده‌اند و براین عقیده بودند که زبان مذکور بازبان نواحی شرق ایران تفاوت‌هایی داشته است . ولی این تفاوت چندان نبوده است که از دریافت مقصود یکدیگر بازماند . وجود این تفاوت را از سفرنامه ناصر خسرو علوی قبادیانی شاعر و متفسر بزرگ ایرانی که خود از مردم قبادیان بلخ بود می‌توان دریافت . وی در کتاب مذکور چنین آورده است :

«بیستم صفر سنه ثمان و ثلثین و اربع مايه (۴۳۸ هجری) به شهر تبریز رسیدم - و آن پنجم شهریور مادقدیم بود ... در تبریز قطران نام شاعری را دیدم . شعری نیک می‌گفت اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست . پیش من آمد ، دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود ازمن بپرسید ، با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بمن خواند»<sup>۷۲</sup>.

گمان بسیار می‌رود قصد ناصر خسرو از فارسی ، همان فارسی دری است که شاعر خراسانی معانی واژه‌های آنرا نیک می‌شناخت . ولی برخی واژه‌ها در نظر شاعر تبریزی مهجوز می‌نمود . و گرنه از سرودهای

---

۷۲ - ناصر خسرو (حکیم ناصر بن خسرو قبادیانی مروزی) ، سفرنامه ناصر خسرو به کوشش دکتر نادر وزین پور ، چاپ سوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۷-۸ .

شیوای قطران به سادگی می‌توان دریافت که وی به زبان فارسی تسلطی و افرداشت.

مارکوارت دانشمند شهر و ایرانشناس بنام معتقد است که «زبان- پهلوی حقيقی همان زبان آذربایجانی است».<sup>۷۴</sup>

یعقوبی که حدود قرن سوم هجری می‌زیست در کتاب «البلدان» زبان مردم آذربایجان را «پهلوی آذری» نامیده و مردم آذربایجان را ایرانی خوانده است. وی در کتاب مذکور چنین آورده است:

«مردم شهرهای آذربایجان و بخشهای آن آمیخته‌ای از ایرانیان آذر و جاودانیان قدیم، خداوندان شهر «بد» هستند که جایگاه بابلک (خرمی) بود».<sup>۷۵</sup>

در این که زبان مردم آذربایجان ایرانی بوده جای‌اندک تردیدی نیست. بی‌گمان «آذری» از لهجه‌های ایرانی به شمار می‌رفته است. همه مؤلفان اسلامی نخستین سده‌های هجری در این باره اتفاق نظر دارند. دانشمند و جهانگرد بنام سده چهارم هجری ابو عبد الله بشاری مقدسی در کتاب خود زیر عنوان (احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم) کشور ایران را به هشت اقلیم بخش کرده و در پیرامون زبان مردم ایران چنین نوشته است:

«زبان مردم این هشت اقلیم عجمی (ایرانی) است. جز آن که بعضی از آنها دری و برخی منغله (پیچیده) است و همگی را

74- Marquart J., Eranshahr nach der Geographie des ps. Moses Korenac'i, Berlin, 1901, s. 132.

75- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، کتاب البلدان، لیدن، ۱۸۹۷، ۳۸ ص.

پارسی نامند»<sup>۷۶</sup>.

وی سپس چون از آذربایجان سخن رانده، چنین آورده است:

«زبانشان خوب نیست. در ارمنستان به ارمنی و در اران به ارانی

سخن گویند. پارسی آنان مفهوم و درباره‌ای و اژه‌های لهجه‌های خراسانی همانند وزدیک است»<sup>۷۷</sup>.

مسعودی لهجه‌های پهلوی، دری و آذری را زیک ریشه و ترکیب کلمات آنها را یکی دانسته و همه آنها را از زمرة زبانهای فارسی نامیده است<sup>۷۸</sup>.

این نوشته‌ها با سخن ناصر خسرو مشابهت بسیار داردو مؤید ایرانی بودند زبان «پهلوی آذری» است.

ابوعبدالله محمد بن احمد خوارزمی که در سده چهارم هجری می‌زیست در کتاب «مفایع العلوم» مشابه سخن ابن مقفع را که ابن النديم در «الفهرست» آورده، ارائه کرده است. وی زبان فارسی را منسوب به مردم فارس و زبان مؤبدان دانسته است. هم او زبان دری را زبان خاص دربار شمرده که «غالب لغات آن از میان زبانهای مردم خاور و لغات زبان مردم بلخ» بوده است<sup>۷۹</sup>. هم او در پیرامون زبان پهلوی، چنین اظهار ۷۶- المقدسي، شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد... المعروف بالشاري، احسن التقاسيم في معرفة الأقاليم، لبلدن، ۱۹۰۶، ص ۲۵۹ و ۲۷۵.

۷۷- همانجا، ص ۳۷۸.

۷۸- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، التنبیه والاشراف، ترجمة ابو القاسم-

پاپنده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹، ص ۲۲-۲۳.

۷۹- خوارزمی، ابو عبد الله محمد بن احمد بن یوسف کاتب، مفاتیح العلوم، ترجمة حسین خدیو جم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۱۲.

نظر کرده است:

«فهلویه (پهلوی) : یکی از زبانهای ایرانی است که پادشاهان در مجالس خود با آن سخن می‌گفته‌اند . این لغت به پهله منسوب است و پهله نامی است که بر پنج شهر (سرزمین - م) اطلاق می‌شده : اصفهان ، ری ، همدان ، ماه نهادن ، اذربیجان ».<sup>۸۰</sup>  
اصطخری در کتاب «المسالك و الممالك» زبان مردم آذربایجان را تازی و پارسی نوشته است ». <sup>۸۱</sup>

به گمان نگارنده عنصر عربی با همه فشار شدیدی که داشت بر عنصر ایرانی غالب نیامد و نخست در خراسان و پس آنگاه در سراسر ایران دفع شد و تنها واژه‌هایی از دو جانب در این دو زبان نفوذ کردند . استاد ارانسکی دانشمند شوروی ضمن بحث مشروح پیرامون این نکته نوشت: «زبان ادبی پارسی پس از عقب نشاندن عربی در خراسان و مأوراء النهر ، اندک‌اندک در دیگر نواحی ایران (به معنای وسیع این کلمه) نیز لسان تازی را منهدم ساخت ». <sup>۸۲</sup>

در این انهزام دواصل را بایداز نظر دور نداشت . نخست آن که

- 
- ۸۰- خوارزمی ، ابو عبد الله محمد بن احمد بن یوسف کاتب ، مفاتیح العلوم ، ترجمه حسین خدیو جم ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۷ ، ص ۱۱۲ .
  - ۸۱- اصطخری ، ابو اسحق ابراهیم ، مسالک و ممالک ، ترجمه فارسی (المسالك والممالك) از قرن ۵-۶ هجری ، به کوشش ایرج افشار ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۷ ، ص ۱۶ .
  - ۸۲- ارانسکی ، ای.م. مقدمه فقه اللغة ایرانی ، ترجمه کریم کشاورز ، انتشارات پیام ، تهران ، ۱۳۵۸ ، ص ۲۶۷ .

تازیان سرزمین پهناوری را از سیر دریا تا اسپانیا در اختیار داشتند و با وجود جنبه‌مذهبی زبان عربی، کوچ تازیان به ایران چنان نبود که بتواند بر عنصر ایرانی دست کم در برخی نواحی فایق آید. دو دیگر آن که پیکار ایرانیان بر ضد اعراب بویژه از دو طریق سیاسی - نظامی و ادبی شدت فراوان داشت. یکی از میدانهای پیکار آذربایجان بود که پس از خراسان مردم آن قد برافراشتند و در روز گار مأمون و معتضم به رهبری بابل خرمی ار کان خلافت عباسیان را به لرزه افکندند. پس از آذربایجانیان مردم طبرستان نیز به رهبری مازیار قد برافراشتند و موج عصیان سراسر ایران را چنان فراگرفت که معتضم دست توسل به سوی ترکان دراز کرد. بدین روای زبان عربی نتوانست از نفوذ کافی برخوردار شود و بر عنصر ایرانی غالب آید. از این رو زبان تازیان در عامة مردم رسوخ نیافت. تنها بازار گانان و ثروتمندان به عربی سخن می‌گفتند. ابن حوقل در این زمینه مطلب را بروشنى ارائه کرده و چنین نوشتند است:

«زبان مردم آذربایجان و بیشتر مردم ارمنیه فارسی است و عربی نیز میان ایشان رواج دارد و از بازار گانان و صاحبان املاک کمتر کسی است که به فارسی سخن گوید و عربی را نفهمد».<sup>۸۳</sup>

در اینجا دونکته در خور توجه است. نخست آن که زبان مردم آذربایجان فارسی بوده است. دو دیگر آن که زبان عربی در روستا و میان عامة مردم گسترش نداشته است. تنها قشر محدودی از افراد جامعه با زبان عربی آشنایی داشتند.

---

-۸۳- ابن حوقل، *صورة الارض*، ترجمة دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ. ۱ ایران، تهران، ص ۹۶.

ابن حوقل در ادامه سخن به زبانهای مردم ارمنستان و اران نیز اشاره کرده و زبان آنها را جز از زبان فارسی دانسته است وی در این باره چنین آورده است :

« ... طوایفی از ارمینیه و مانند آن به زبانهای دیگری شبیه ارمنی سخن می گویند و همچنین است مردم دبیل و نشوی (نخجوان) و نواحی آنها ، وزبان مردم بر ذعه ارانی است و کوه معروف به قفقاز (قفقاز) که در پیش از آن گفتگو کردیم از آن ایشان است و در پیرامون آن کافرانی به زبانهای گوناگون سخن می گویند»<sup>۸۴</sup>. یاقوت حموی که در سده ششم و هفتم هجری می زیست ، ضمن اشاره به زبان مردم آذربایجان چنین نوشت :

« آنها زبانی دارند که آذری گویند و جز برای خودشان مفهوم نیست»<sup>۸۵</sup>.

نکته مهم در پژوهش ما ریشه زبان آذری است . زیرا در ایران گویش‌های بسیاری هستند که برای صاحبان دیگر گویشها نامفهوم می نماید ولی ریشه همه آنها یکی واپرایی است . به عنوان نمونه می توان گفت که در گیلان لهجه طالشی در نظر کسانی که به لهجه گیلکی سخن می گویند نامفهوم می نماید .

حمدالله مستوفی که در سده‌های هفتم و هشتم هجری می زیست

-۸۴ - ابن حوقل، صوzaة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ - ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص ۹۶.

-۸۵ - یاقوت حموی، ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله، معجم البلدان، جلد اول، لاپزیک، ۱۸۶۶، ص ۱۷۲.

ضمون اشاره به زبان مردم مراغه چنین نوشت: «زبانشان پهلوی مغیر است».<sup>۸۶</sup> مقصود از مغیر، دگر گونی یافته است.

از این نوشته چنین برمی‌آید که برخی از مؤلفان تاسده هشتم هجری نیز زبان مردم آذربایجان را پهلوی می‌نامیده‌اند.

حمدالله مستوفی در مورد زبان مردم گیلان و نزدیکی آن با زبان پهلوی نیز اشاره‌ای دارد. وی در وصف مردم طالش چنین آورده است: «مردمش سفید چهره‌اند بر مذهب امام شافعی. زبانشان پهلوی به جیلانی باز بسته است».<sup>۸۷</sup>

نگارنده ذکر این نوشته حمدالله مستوفی را از آن جهت ضروری دانسته است که مشابههایی در گویش آذری و گیلکی می‌توان یافت. میان زبان آذری و کردی نیز مشابههایی موجود است. شگفت آن که در گیلان ترکی زبانان شرق و جنوب شرقی آذربایجان را «کرد» می‌نامیدند. در گذشته زنانی از خلخال و نواحی اردبیل به گیلان می‌آمدند که به لهجه ترکی آذربایجانی آنان را «باجی» خطاب می‌کردند که به معنای خواهر است. در گیلان این زنان را به لهجه گیلکی «کرد باجی» می‌نامیدند که به معنای «خواهر کرد» است. در رشت محله‌ای وجود دارد که در گذشته ترکی زبانان آذربایجان در آنجا سکنی داشتند. مردم گیلان این کوی را «کرد محله» - محله کردن - می‌خوانند.

۸۶- حمدالله مستوفی، نزهۃ القلوب، به اهتمام دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۶: ص. ۱۰۰.

۸۷- همانجا، ص. ۱۰۷.

هنوز هم این نام در شهر رشت باقی است . ضمناً در گویش گلکی می توان به عنوانهایی چون «کرد خلخالی» ، «کرد اردبیلی» وازان گونه برخورد . اینها همه نشانه هایی از نزدیکی مردم آذربایجان و کردستان بدینگر سخن ساکنان سرزمین ماد است .

بحث در پیرامون زبان «آذری» از حوصله این کتاب خارج است .

بنا بر این تنها به ذکر چند نمونه بستنده می شود<sup>۸۸</sup> .

در کتاب «روضات الجنان و جنات الجنان» تأليف حافظ حسين-

کربلايی تبریزی چنین آمد که چون در سال ۸۳۲ هجری ميرزا شاه رخ برای سرکوبی ميرزا اسكندر پسر فر ايوف قراقويونلو به آذربایجان لشگر کشید ، در تبریز به زيارت حضرت پير حاجی حسن زه تاب که از اكابر صوفیه آن زمان بود آمد و ازا او در يوزه همت خواست . پس از بازگشت شاه رخ ، اسكندر به تبریز باز آمد و به انتقام ملاقات پير حاجی - حسن با ميرزا شاه رخ فرمان داد که پسر او ابوبکر را بدار آويزند .

- ۸۸ - برای آگاهی يشنر جوع شود به نوشته احمد كروی تبریزی «آذری يا زبان باستان آذربایجان» ، دکتر محمد جواد مشکور «نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن» ، ناصح ناطق «زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران» . عبدالعلی کارنگ «تاتی و هرزنی» ، يحيی ذکاء «گویش گلین قبه» و «گویش کرنیگان» ، دکتر ماهیار نوابی «زبان کونی آذربایجان» ، مقاله های ادیب طوسی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز ، فریدون جنبیدی «زبان - آذربایجانیان - پژوهشی در کتاب ناشناخته مولانا روحی انارجانی» ، رحیمزاده ملک «گویش آذری» ، «من و ترجمة و ازه نامه رسالت روحی انارجانی» ، دکتر مصدق کیا «آذربایگان» و دینگر نوشه ها .

دژخیمان فرمان اورا اجرا کرده آن بیگناه را بدار آویختند و جسد اورا به خانقه پدرش برداشتند. پیر حاجی حسن زهتاب را چون نظر بر مردۀ پسر افتاد فرمود:

«اسکندر، رو دم را کشتی، رو دت کشد».<sup>۸۹</sup>

یعنی ای اسکندر، فرزندم را کشتی، فرزندت ترا بکشد. چنان که خوانندگان توجه دارند، گفته پیر حاجی حسن زهتاب هیچ رابطه‌ای بازبان تر کی ندارد و بی گمان گفته او از گوبشهای متداول پارسی بوده است.

همام تبریزی شاعر شهر آذربایجان که در سده‌های هفتم و هشتم هجری می‌زیست، شعرهایی به زبان پهلوی آذری دارد که نمونه‌ای چند از آنرا می‌آوریم:

«وهار و ول و دیم یار خوش بی اوی یاران مه ول بی مه وهاران».

ترجمه:

بهار و گل با روی یار خوش است  
بی یاران نه گل باشد و نه بهاران.<sup>۹۰</sup>

در اینجا واژه «دیم» بسیار جلب نظر می‌کند. هنوز این واژه در گویش گیلکی به معنای «چهره»، «روی» و «صورت» است.

-۸۹- حافظ حسین کریلائی، روضات الجنان و جنات الجنان، به اهتمام جعفر سلطان القرائی، جلد ۱، تهران، ۱۳۴۴، ص ۳۹۰.

-۹۰- دکتر محمدجواد مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن؛ سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۲۱۳.

همام در جای دیگر چنین می گوید:

«بهمهرت هم بشی خوش گیانم از دست  
لوانت لاوجمن دیل و گیان بست».<sup>۹۱</sup>

ترجمه :

بهمهر تو جانم نیز از دست برفت  
فریب لبان تو از من دل و جان ببرد

در اینجا واژه « گیان » در خود توجه است ، هنوز در گویش کردی  
واژه جان به صورت « گیان » تلفظ می شود . نکته دیگر حرف اضافه  
« از » است که هم در آذری و هم در گیلکی به صورت « ج » یا « جه »  
گفته می شود .

عز الدین عادل بن یوسف تبریزی که در سده های هشتم و نهم -  
هجری می زیست ، شعرهایی به گویش پهلوی آذری دارد که نمونه ای از  
آن چنین است :

« سحر گاهان که دیلم تاوه گیری  
جه آهم هفت چرخ آلاوه گیری ».<sup>۹۲</sup>

ترجمه :

سحر گاهان که دلم می گیرد  
از آهم هفت چرخ الو و آتش می گیرد .

بخوبی دیده می شود که در این اشعار کمتر اثری ازو اوازه های ترکی نیست.

۹۱ - دکتر محمدجواد مشکور ، نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و  
جمعیت شناسی آن ، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی ، تهران ۱۳۴۹ ، ص ۲۱۴ - ۲۱۲

۹۲ - همانجا ، ص ۲۱۷

گاه در آنها به واژه‌های دلپذیری چون «آلاده»، برمی‌خوردیم که هنوز در گویشهای عامیانه پارسی به صورت «الو» یعنی شعله باقی است.

بی‌گمان گویش پهلوی آذری نا آغاز روز گار صفویان در آذربایجان زنده بود. ولی از اواسط دوره صفویه، اندک اندک از روستاهای شهرها برآفتاد و تنها در نواحی صعب‌العبور کم و بیش باقی ماند. آن نیز با گذشت روز گار و بسط خطوط موافقان از میان خواهد رفت و چیزی جز خاطره بر جای نخواهد نهاد. از این رو جادارد زبان‌شناسانی که در زبان‌های ایرانی تخصص و به گویشهای محلی وقوف و آگاهی دارند. پژوهش در این زمینه را با پی‌گیری ادامه‌دهند و وداعی گرانبهایی در گنجینه فرهنگ و تاریخ کهن این سرزمین از خود باقی گذارند.

# بخش هفتم



## گوچ نر کان و تقوذ نیاز نر گی به آذربایجان

تاریخ نگاران جهان مبداء، تاریخ ترکان را سال ۵۴۵ میلادی دانسته‌اند. زیرا در آستانه این سال دامنه آتش جنگ میان چینیان و ترکان که در سرزمینهای شمالی چین می‌زیستند بالا گرفت<sup>۱</sup>.

به سال ۵۵۲ میلادی کوچ نشینان ترک به «ژوژانها» که در شمال چین می‌زیستند حمله بر دند و سالی بعد آنان را درهم شکستند. از این پس ترکان بر سراسر دشتهای شمال شرقی چین تامرز کرده دست یافتد و به سال ۵۵۴ میلادی پس از درهم شکستن اقوام «تاتاب» و «کیدان» سراسر مرزهای شمالی چین را مسخر کردند<sup>۲</sup>.

---

1\_ Cordier H., «Histoire général de Chine», Vol. 1, Paris, 1920, p. 356.

2\_ Bichurin (Iakinf) N. Ia, Sobranie svedenii O narodakh Obytavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena. T. 2, Moskva-Leningrad, 1952, str. 75

از این پس تر کان به دشت‌های غربی و بدیگر سخن دشت‌های واقع در مرزهای شمال غرب و شمال ایران و کرانه‌های دریاچه آرال و سیر دریا (سیحون) روی آوردند.

قدیمترین نوشته‌ای که از ترکان بر جامانده، کتیبه «اورخون» - Orkhon متعلق به سده هشتم میلادی است. این کتیبه از آن قومی است که خود را «ترک» نامیده است. در سده ششم میلادی ترکان، سراسر دشت‌های شمال مرز چین و شمال ایران تا سرحدات روم شرقی را به تصرف آورده‌اند. در فاصله سالهای ۵۶۷-۵۷۱ میلادی ترکان سرزمینهای شمال دریای خزر را تصرف کردند و روانه کرانه‌های شمالی دریای سیاه شدند.

به سال ۵۵۸ میلادی، آوارها که ساکنان نواحی شمال قفقاز بودند از ترکان شکست یافتند. فاتحان پس از این پیروزی به کرانه‌های رود - ولگار سیدند. در همین سال خسرو انس شیروان با آوارها متحد شد. این اتحاد تا سال ۶۲۸ میلادی ادامه یافت. اتحاد آوارها با ایران مایه نگرانی ترکان شد و ایستمی خان فرمانروای ترک ناگزیر صلاح کار خود را در دوستی با شاهنشاه ساسانی دید. فردوسی، حکیم و شاعر بلندپایه تو س نیز به این نکته اشاره کرده و چنین آورده است:

خردمند خاقان بدان روزگار  
همی دوستی جست با شهریار  
یکی چند بنشت با رای زن  
همه نامداران شدند انجمان

---

3- Bartold V. V., Sochinenija, Tom V, Moskva, izdatelstvo-  
«Nauka», 1968, str. 20.

بدان دوستی را همی جای جست  
همان از رد و مو بدان رای جست.<sup>۱</sup>

خسرو انوشیروان نیز با بهره جستن از صلح ، به انتقام خون نبای خویش فیروز شاهنشاه ساسانی جنگ با هپتالیان را آغاز کرد . در سال ۵۶۲ میلادی نخستین شکست بر هپتالیان وارد آمد<sup>۲</sup> و خسرو انوشیروان بنابه نوشتۀ طبری «آن ولایتها که از قلمرو پارسیان بود ...، چون سند و بست ورخج وزابلستان و طخارستان و دهستان و کابلستان» را باز پس گرفت<sup>۳</sup> .

پس از این ماجرا ترکان از سوی شمال به حمله دست یازیدند و تا استحکامات دربند پیش تاختند. ولی قلاع و استحکامات دربند استوار بود و ترکان ناگزیر از روی نومیدی عقب نشستند. در مقابل گرگان نیز دژهایی وجود داشت که ترکان بدانجا هم دست نیافتدند و باز گشتنند<sup>۴</sup> .

در سراسر روز گار پادشاهی خسرو انوشیروان نشانه‌ای از ترکان

---

۴- فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، به اهتمام رستم علی‌یف، زیرنظر ع. آذر، جلد هشتم، مسکو، انتشارات دانش، ۱۹۷۰؛ ص ۱۵۶.

۵- Menandr. Vizantiiskie istoriki. perevod S. Destunisa, SPb., 1860, str. 377.

۶- طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۶۴۸.

۷- همانجا، ص ۶۴۸.

در قفقاز و دیگر سرزمینهای تابع شاهنشاهی ایران نمی‌باشیم .  
به سال ۵۸۴ میلادی میان قبایل ترک جنگهای داخلی روی داد .  
رومیان نیز به سال ۵۸۸ میلادی ترکان را از حوالی تشگه بسفر دور کردند .  
جنگهای داخلی میان قبایل ترک تا سال ۵۹۳ میلادی ادامه یافت.<sup>۸</sup>  
در روز گار شاهنشاهی هرمزد چهارم جانشین خسرو انوشیروان ،  
ترکان که از شرق حمله کرده بودند ، از سپاه ایران به فرماندهی بهرام  
چوبینه شکستی سخت یافته و منهزم شدند.<sup>۹</sup> متعاقب این واقعه ، دولت  
امپراتوری چین با استفاده از شکست و ضعف ترکان ، بقایای متواری این  
قوم را طی چند پیکار منوالی مورد حمله قرارداد که سرانجام در سال ۶۹۰  
میلادی به پیروزی سپاه امپراتوری چین و شکست سخت ترکان انجامید.<sup>۱۰</sup>  
ترکان پس از تجدید و تجمع قوا درده سوم سده هفتم میلادی به  
سوی دشت‌های جنوب شرقی اروپا روان شدند . سال ۶۲۶ میلادی هجوم  
مشترک ترکان ، خزران و رومیان به ایران آغاز شد . رومیان از آسیای  
صغری به ارمنستان و آذربایجان حمله برداشتند . ترکان و خزران نیز از  
شمال به آلبانیای قفقاز و گرجستان دست به حمله زدند . پس آنگاه  
سپاهیان هر اکلیوس امپراتور روم شرقی بمتحdan ترک و خزر پیوستند

---

8—Gemilev L. N., Drevnie Tiurki, Moskva, izdatelstvo-«Nauka», 1967, str. 145.

۹—دش. به طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد دوم ، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۲، ص ۷۲۶-۷۲۷.

10—Gumilev L. N., Drevnie Tiurki, Moskva, izdatelstvo-«Nauka», 1967, str. 145.

و شهر تفلیس را در محاصره گرفتند و کشتاری بس مهیب کردند<sup>۱</sup>. به سالهای ۶۲۹ و ۳۰۰ میلادی دوبار میان ترکان سر زمین خاقانات شرقی و امپراتوری چین پیکار در گرفت که به سقوط خاقانات شرقی انجامید. سقوط خاقانات شرقی سبب هم مرز شدن امپراتوری چین با خاقانات غربی گردید و ضعف سریع تر کان و قدرت مجدد فرمانروایان محلی را سبب شد<sup>۲</sup>.

در فاصله سالهای ۶۳۱-۶۴۴ میلادی با این که شاهنشاهی ساسانی رو به ضعف نهاده بود، دولت خاقانات غربی نیز به سبب بروز و تشدید اختلافهای داخلی ضعیف شد و لاجرم کار به سقوط و انهدام دولت ترکان انجامید، چنان که در سال ۶۴۸ میلادی سه قبیله بزرگ از ترکان تابعیت امپراتوری چین را گردان نهادند و یک قبیله بزرگ دیگر بنام «طغان» از سوی لشکریان تبت تار و مار شدند. گروهی دیگر از قبایل ترک نیز از قرقیزان مورد حمله قرار گرفتند و سرانجام دستخوش انهدام گردیدند<sup>۳</sup>.

در این روز گار نه تنها شاهنشاهی ساسانی، بلکه دولت ترکان نیز دچار سقوط و انهدام شدند. خزان نیز در نیمة دوم سده هفتم میلادی

11— Kagankatvatsi Moisei, Istorija Agvan, per s armianskogo K. Patkanova, SPb., 1881. str. 107.

12— Bichurin (Iakinf) N. Ia., Sobranie svedenii o narodakh obytavshikh v Srednej Azii v drevnie vremena, T. 1. Moskva-Leningrad. 1950, str. 255.

۱۳— همانجا، ص ۲۶۴

تر کانرا از سوزمین خویش بیرون راندند و استقلال گذشته را باز یافتد<sup>۱۴</sup>. راه برای فرمانروایی و سیاست تازیان هموار شد.

به سال ۱۵۶۶ میلادی حدود سه سال پس از کشته شدن یزد گرد سوم، امپر انور چین باقی مانده اردوی ترکان را منهدم کرد. سال ۱۵۷۶ میلادی گروهی از ترکان بعمرزهای خراسان حمله بر دند. ولی این هجوم به ناکامی انجامید. سبب این ناکامی بروز بحرانهای شدید در مرزهای شرقی خاقانات غربی بود<sup>۱۵</sup>.

از این پس دولتهای مختلف کوچکی از ترکان و فرمانروایان محلی در دشتهای آسیای میانه پدید آمدند که حکم تازیان را گردان نهادند.

از سال ۱۶۰۶ میلادی خاقانات غربی استقلال خود را تمام و کمال از دستداد و دیگر هر گز سر بر نیافراشت. اراضی متصرفه ترکان در خاقانات غربی نیز به قطعه های کوچک تقسیم شدند. به سال ۱۶۲۶ میلادی کابل و دو سال بعد پنچاب به تصرف تازیان در آمد و اعراب گذشته از ایران، بخش بزرگی از هندران نیز به تصرف آوردند<sup>۱۶</sup>.

از آنچه فهرست وار از نظر خوانندگان گذشت به سهولت می-توان دریافت که ترکان با وجود پیکارهایی که با ایرانیان داشتند، جز از

---

14. Gumilev L. N.. Drevnie Tiurki. Moskva. izdatelstvo-«Nauka», 1967, str. 238.

۱۵ - همانجا، ص ۲۴۱

16- Gumilev L. N.. Drevnie Tiurki. Moskva. izdatelstvo-«Nauka», 1967. str. 246.

چند نقطه در آسیای میانه چون سقد و طخارستان ، بر دیگر سرزمینهای تابع شاهنشاهی ایران ، از جمله قفقاز دست نبافتند و تا پایان شاهنشاهی- ساسانی پای تر کان به آذربایجان نرسید . اینان تنها برای مدتی کوتاه با تفاق رومیان و خزران چند ناحیه از آلبانیای قفقاز ، گرجستان و ارمنستان را مورد حمله ، غارت و کشتار قراردادند و پس آنگاه به سبب دشواریهای داخلی باز گشتند . پس از حمله تازیان به سرزمینهای مذکور ، تر کان تا مدتی دراز جرأت حمله نداشتند ، گرچه در آسیای میانه در گیریهای کوچکی میان گروههایی از ترکان و تازیان روی داد ، ولی سرانجام در روز گار خلافت بنی امیه ، توسط قتبیه بن مسلم با هلی سر کوب شدند و فرمانروایی تازیان را گردان نهادند .

برخی از مورخان بیزانسی از ظهور هونها در فراکیه و آسیای صغیر در سده‌های چهارم و پنجم میلادی آگاهی داده‌اند<sup>۱۷</sup>. از سده ششم- میلادی نام خزران به میان آمد<sup>۱۸</sup>. ولی هر گز از نشیمن و اقامت ترکان در آسیای صغیر ، آذربایجان و قفقاز اثری مشهود نبود .

برخی ممکن است وجود هونها در آسیای مرکزی را با کوچ ترکان مربوط بدانند . می‌دانیم در آغاز سده پنجم میلادی اتحاد جدیدی از اقوام و قبایل صحرانشین در آسیای مرکزی پدید آمد که در تاریخ بنام «هونها» مشهوراند . همه اقوام و قبایلی که در این اتحاد گردآمدند ، ترک نبودند . کاهن معتقد است که در میان قبایل مذکور «دیگر عناصر نژادی-

---

17— Moravcsik G., *Byzantinoturica*, Berlin, 1958, S. 36.

۱۸— همانجا ، ص ۴۲۰، ۵۰۴ و ۳۵۵.

از جمله او گروفین‌ها ، مجرها (مجارها) وغیره نیز وجود داشتند»<sup>۱۹</sup> .  
وی هپنالیان را هر گز از نژاد ترکان ندانسته است . کاهن براین عقیده  
است که « هپنالیان از تیره‌های هند و اروپایی و از اقوام ایرانی  
بودند»<sup>۲۰</sup> .

فسوساً که از ترکان نوشته‌ای وجود ندارد تا بتوان بر مبنای آن  
داوری کرد . کاهن درباره فرنگ ترکان می‌نویسد که تاسده‌های دهم-  
ویازدهم میلادی «نه تعالیم فلسفی داشتند و نه اثری جالب از ادب و هنر  
عرضه کردند»<sup>۲۱</sup> .

بنابه نوشتۀ استاد زلالیان «تاکنون تاریخ ترکان بر مبنای مآخذ  
چینی ، ایرانی ، ارمنی و بیزانسی عرضه شده و از خود ترکان اثری بر  
جای نمانده است . این واقعیتی است که مورخان ترک نیز خود ناگزیر  
از اعتراف بدان بوده‌اند»<sup>۲۲</sup> .

از مآخذ عهد اسلامی نیز بروشنا می‌توان دریافت که ترکان تا چند  
قرن پس از ظهور اسلام در آسیای صغیر ، آذربایجان و قفقاز نشیمن  
نداشتند . حتی از قرن سوم هجری و پس از خلافت معتصم که به‌سبب

---

19 - Cahun L., *Introduction à l'histoir de l'Asie*, Paris,  
1896. p. 87.

۲۰ - همانجا ، ص ۱۵۵ .

۲۱ - همانجا ، ص ۶ .

22 - Zulalan M. K., *Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v Osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii*, Erevan. 1970, str. 51-52.

کینه و دشمنی با عنصر ایرانی، ترکان را قوت بخشید و آنده که خلافت بنی عباس خود به خدمت ترکان درآمد، نفوذ و نشیمن ترکان به صورتی آهسته و تدریجی صورت گرفت. وجود امیران ترک در دستگاه خلافت رانمی توان به عنوان نشیمن ترکان به شمار آورد، این واقعیتی است که توغان (طغان) مورخ متعصب ترک نیز بدان اعتراف کرده و چنین نوشته است :

«چنین معلوم است که برخی امیران ترک در آذربایجان و آناتولی خدمت می کردند و فرماندهی سپاه را بر عهده داشتند. ولی اطلاعات ما در پیرامون نشیمن ترکان در این سرزمینها بسیار آنکه است».<sup>۲۳</sup>

وی پس آنگاه در ادامه سخن می نویسد :  
«تنها و تنها به هنگام فرمانروایی ترکان سلجوقی برای نخستین بار ترکان در این سرزمین نشیمن یافتند».<sup>۲۴</sup>.

استاد لالیان مورخ شوروی آغاز کوچ ترکان به ایران را از سده یازدهم- میلادی نوشته و معتقد است که «در پیرامون آغاز ترکی شدن اراضی شرقی قفقاز»<sup>۲۵</sup>. پیش از سده یازدهم میلادی حتی سخنی نیز نمی تواند

---

23- Tog'an Zeki Velidi, Umumi Türk tarihine giriş, C. 1, Ankara, 1948. s. 188.

۲۴- همانجا، ص ۱۸۶-۱۸۷.

۲۵- مقصود از اراضی شرق قفقاز سرزمین اران و شیروان است که مردم آن اکنون به زبان ترکی سخن می گویند. در ضمن یادآور می شود که در غرب قفقاز (گرجستان و ارمنستان) عنصر ترکی سلطه نیافت.

در میان باشد»<sup>۲۶</sup>.

در پیرامون ترکانی که از سده یازدهم میلادی به ایران و آسیا- صغیر هجوم آوردن ذکر نکته‌ای ضروری است و این نکته خالص نبودن ترکان است.

قبابل ترک در پایان شاهنشاهی ساسانی از سوی سپاهیان امپراتور- چین منهدم و نابود شدند. ولی بهمنگامی که در سرزمین خاقانات شرقی و غربی گسترش یافتد، بادیگر اقوام شمال چین و آسیای مرکزی در آمیختند. از این آمیزش گروههای تازه‌ای پدید آمدند که دیگر آن ترکان قدیمی نبودند. این گروهها حاصل اختلاط و امتزاج اقوام محلی با ترکان مهاجم بودند. ولی در تواریخ همه اقوام مذکور را «ترک» نامیده‌اند. این نکته‌ای است که رشید الدین فضل الله همدانی در جامع التواریخ بدان اشاره کرده است. وی ضمن بحث پیرامون قوم ترکمان که از نسل غزان هستند چنین نوشته است:

«از فرزندان او غوز بیست و چهار شعبه پدید آمد چنان‌که در فهرست مفصل نوشته شد، هر یک نامی و لقبی معین یافتد و تمامیت ترکمانانی که در عالم‌اند از نسل این قوم‌اند و فرزندان ۲۴ گانه او غوز‌اند. و لفظ ترکمان در قدیم نبوده و همه اقوام صحراء-

نشین ترک را ترک مطلق می‌گفته‌اند»<sup>۲۷</sup>.

26 - Zulalian M. K.. Voprosy drevnii i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi istoriografii. Erevan, 1970, str. 57.

۲۷ - رشید الدین فضل الله، جامع التواریخ، جلد اول، بکوشش دکتر بهمن کریمی، تهران، ۱۳۳۸، ص ۳۵.

بعد ها این اقوام مختلط خود بادیگر اقوام در هم آمیختند و اقوام نازه‌ای از این امتزاج پدید آمدند که بنام ترک معروف شده‌اند. ولی در واقع نمی‌توان آنان را ترک نامید. نگارنده گاه اصطلاح ترک را درباره آنان بکاربرده است و این بر حسب شهرتی است که اقوام مذکور بدان نامیده شده‌اند. در واقع امر گروههایی که به ایران، آسیای صغیر و قفقاز روی آوردند و در این کشورها نشیمن گزیدند از اقوام غز یا اوغوز بودند. غزان قومی بودند که در همسایگی سرزمین زیر سلطه خلافت نازیان سکنی داشتند و مرز جنوبی سرزمین غزان حدود «چیم کند» بود. این فضلان که در او اخر سده سوم و اوایل سده چهارم می‌زیست به هنگام سفر از خوارزم به سرزمین بالکارها «بلغر- بلغار» در ناحیه «اوست بورت» با غزان مواجه گردید.<sup>۲۸</sup>

غزان در کرانه سیر دریا (رود سیحون) و فاصله آن تا دریاچه آral و دریای خزر می‌زیستند. غزان و منحدان و وابستگانشان، شامل قبایل متعددی بودند که از آن جمله‌اند: اویغورها، قبچاقها، قارلوچها، قلجهای، بیات، بیگدلی، بایندر، سالور و غیره که خود به قبایل جداگانه‌ای بخش می‌شدند<sup>۲۹</sup> و هنوز بقایایی از قبایل مذکور در کشور ما وجود دارند.

غزان به خلاف ترکان و خزران، خان یاخافان نداشتند. بنا به

- ۲۸ - احمد بن فضلان، سفر نامه، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص ۶۹.

- ۲۹ - رشید الدین فضل الله، جامع التواریخ، جلد اول، به کوشش دکتر بهمن کرباسی، تهران ۱۳۴۸، فصل اول، ص ۴۵-۲۹.

نوشته ابن‌فضلان، فرمانروای غزان «یبغو» خوانده می‌شد.<sup>۳۰</sup> «یبغو» همان عنوان «جبو» است که سران ترک‌نیزگاه بدین عنوان نامیده می‌شدند. زیرا در لهجه‌های مختلف‌تر کان‌بسیار اتفاق افتاده است که حرف «ج» به «ی» بدل شود. ما مشابه این تبدل را در واژه‌ترکی «یله» و «جده» که در نوشته‌های فارسی به صورت «یله کردن» آمده است، مشاهده می‌کنیم که به معنای گونه‌ای سحر و افسون است. نرشخی در تاریخ بخارا این عنوان را به صورت «بیاغو» آورده است که گمان نمی‌رود خالی از تشویش باشد.<sup>۳۱</sup>.

زمستانگاه فرمانروای غزان (یبغو) در مسیر سفلای سیر دریا و ناحیه‌ای بنام «سوران» واقع شده بود که خود نامی است پارسی. در سده دهم میلادی غزان بی‌احساس مقاومتی از سوی امیران سامانی در دو سوی سیر دریا گسترد و در چند ناحیه از آن سر زمین سکنی گزیدند که عمدت‌ترین آنها «دنه» بود که بهتر کی بر گرداندند و «ینگی کنت» نامیدند. از این ناحیه تا دریاچه آرال دو روز، تا خوارزم ده روز و تا فاریاب بیست روز راه بود. این ناحیه زمستانگاه یبغو فرمانروای غزان بوده است.

در منطقه نفوذ سامانیان ترکانی وجود داشتند که تابعیت سامانیان

-۳۰- احمد بن‌فضلان، سفر نامه، ترجمة ابوالفضل طباطبائی، انتشارات بنیاد.

فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص ۷۵.

-۳۱- نرشخی، ابو بکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمة ابو نصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحریش مدرس رضوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۱، ص ۹.

را گردن نهاده ، مسلمان شدند . ولی چنین بنظر می رسد که ناسده دهم میلادی اسلام به درون غزان راه نیافت . تنها از سده دهم میلادی بود که غزان با اسلام آشنا شدند . این فضلان ترکان را بـت پرست نامیده و در پیرامون دین و آئینشان مطالب جالبی ارائه کرده است<sup>۳۲</sup> .

استاد بارتولدمی نویسد که « در دوسوی سیر دریا هزار چادر و خرگاه (بورت) ترکان برپا بود »<sup>۳۳</sup> .

ترکان تابع بخاطر استفاده از چراگاهها اسلام آوردند و معهد شدند که سرزمین زیر فرمانروایی سامانیان را از حمله دیگر قبایل مصون دارند . از وجود شهرهایی که آن زمان در جنوب سیر دریا واقع شده بودند ، آگاهیهایی موجود است . چنین بنظر می رسد که گروهی از غزان به زندگی شهری روی آورده بودند . هر چه تمدن و فرهنگ از جنوب به شمال راه می یافتد . پیکار با کوچ نشینان گسترده ترمی شد . تازیان در آغاز نسبت به کوچ نشینان شمال سیاست دفاعی داشتند و پادگانشان در حوالی چاج (تاشکند کتونی) بود . از کرانه سیحون تا دامنه کوهها ، دیواری استوار بمنتظر دفاع از کوچ نشینان وجود داشت . چنین بنظر می رسد که کوچ نشینان با یکدیگر متحد نبودند ، بلکه هر یک از قبایل فرمانروایی جداگانه داشتند . غزان مالک گوسفندان و چهارپایان بی شمار بودند . همین نکته سبب

---

- ۳۲ - احمد بن فضلان، سفرنامه، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، انتشارات بنیاد . فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص ۶۹-۸۰ .

33 - Bartold V. V., Sochinenija, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 561.

نیاز مبرم غزان به نواحی سرسبز و خرم مسلمان نشین جنوبی شد .  
گاه غزان برای مبادله گوسفندان خود بادیگر کالاها به اور گنج نزدیک  
آمودریامی آمدند . بدین روایت بازرگانی میان کوچ نشینان و شهر نشینان  
و سعت یافت . این نزدیکی سبب شد که اسلام اندک اندک به درون غزان  
راه بابد . ولی تا سده دهم میلادی غزان هنوز بت پرست بودند .

ابن فضلان از مراسم تدفین ترکان مطالبی آورده که نشان می دهد در  
زمان او هنوز آثار تدفین ترکان ساکن شمال مغولستان در سده هشتم میلادی ،  
میان غزان رواج داشته است . ابن فضلان در پیرامون چگونگی مراسم  
تدفین غزان چنین نوشته است :

«هر گاه در زمان حیاتش کسی را کشته و شخص شجاعی بوده ،  
به تعداد کسانی که بدست او کشته شده اند شکل هایی از چوب تراشیده  
در قبرش می گذارند می گویند : اینها غلامان او هستند و در بهشت  
با او خدمت می کنند».<sup>۳۴</sup>

ترکان به بیمار نزدیک نمی شدند و برای بیماران ثروتمند چادرها و محلهای  
مخصوصی می ساختند و بیمار را بدانجا منتقل می کردند تا بمیرد و یا  
به بودی بابد . غلامان و بی چیز از رادر بیابان رها می کردند<sup>۳۵</sup> . ابن فضلان  
به یکی از شاهان غز بنام «ینال کوچک» - کوچولک ینال - اشاره کرده  
است که نخست اسلام آورد و پس آنگاه به دین کهن خود باز گشت<sup>۳۶</sup> .

۳۴ - احمد بن فضلان ، سفرنامه ، ترجمه ابو الفضل طباطبائی ، انتشارات بنیاد -  
فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۵ ، ص ۷۴-۷۵ .

۳۵ - همانجا ، ص ۷۴ .

۳۶ - همانجا ، ص ۷۳ .

سلجوق یکی از فرمانروایان غزبود که بر شاخه‌ای از غزان حکومت داشت. پدرش «تفاق» یا «دقاق» از جمله غزان مسلمان شده بود. وی یکبار با یبغو به پیکار دست زد. ولی در جنگ شکست یافت و دوباره تابعیت یبغو را گردن نهاد و پرسش سلجوق را نزد وی فرستاد. مدتی بعد سلجوق به همراه یاران و سپاهیان خود به دیار مسلمین رفت و اسلام آورد. پس از چندی سلجوق در زمرة متحدان اسلام به سپاه یبغو حمله برد و مسلمین از پرداخت باج به یبغو رهایی یافتند. در این زمان بغراخان فرزند ایلک به سرزمین سامانیان حمله برد و بخشی از آن را به تصرف آورد. سامانیان از سلجوق کمک خواستند. سلجوق فرزند خود البارسلان را نزد سامانیان فرستاد و سامانیان بیاری وی اراضی از دست رفته را باز پس گرفتند. پس از این ماجرا البارسلان نزد پدر خود باز گشت.<sup>۳۷</sup> زمان حمله بغراخان و تصرف بخارا بدست ترکان، در روز گار پادشاهی نوح بن منصور سامانی بوده است.<sup>۳۸</sup>

پس از انفراض سامانیان، بخشی از سرزمینشان مدتی به اختیار گروهی از ترکان افتاد که در تاریخ بنام قراخانیان شناخته شده‌اند. منشاء خانوادگی فرمانروای قراخانیان که یکی از اعقاب سلجوق بنام علی تگین در خدمت وی فرار داشت چندان روشن نیست.

37\_ Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1983, str. 561.

۳۸ - ر. ش. به نوشی، ابو بکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابو نصر. احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحریبه. مدرس رضوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۱، ص ۳۳۸.

در او اخر دوره سامانیان اداره امور کشور از دست فرمانروایان این سلسله بتقریب خارج شد. چنین بنظر می رسد که گروههایی از قبایل غز به دربار سامانی راه یافته اند. در نوشهای مورخان نیز از غزنویان بنام غلامان پیچاق یاد شده است. اینان به سبب فشارهای پی در پی شاهان آل بویه بر خراسان و گاه کودکی و خردسالی امیران سامانی قوت می یافته اند. چنان که البتکین به مقام سپهسالاری خراسان رسید.

در نیمة سده چهارم هجری روابط میان منصورین نوح سامانی و البتکین به سردى گرایید و وی ناگزیر با بخشی از سپاه خود خراسان را ترک گفت و به سال ۳۵۱ هجری در شهر غز نه که خارج از حکومت سامانیان بود، بساط فرمانروایی تازه ای بر پا کرد. البتکین اندکی بعد در گذشت و داماد او سبکتکین فرمانروای غز نه شد. وی به هنگام شورش آل سیمجر و فایق در خراسان، بنابه خواهش منصورین نوح بیاری وی شتافت و پس از تصرف خراسان سپهسالاری آن خطه را برای فرزند خود محمود از سوی امیر سامانی کسب کرد. حدود سال ۳۸۹ هجری امرای آل افراص ایاب حکومت سامانی را در موارد النهر برانداختند. محمود نیز در همین سال از اطاعت امیران سامانی سربازد و خراسان و خوارزم را زیر فرمان آورد. در پیکار بخاطر خوارزم، محمود با سپاه غزان به ریاست علی تکین رو بروشد که فرماندهی آن بر عهده ارسلان فرزند سلجوق بود. ارسلان در این جنگ به اسارت محمود درآمد و به هند تبعید شد.<sup>۳۶</sup>. پس از این پیروزی، محمود بخش بزرگی از سرزمین

39 - Bartold V. V. Sochinenia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 569.

غزان را بتصرف آورد و بخشی از غزان را در نواحی مختلف خراسان سکنی داد.<sup>۴</sup> از این زمان بود که غزان به درون سرزمین ایران راه یافتند و بورت (خرگاه) خود را در سرخس و ابیورد و فاریاب بر پا داشتند.<sup>۴</sup> چنین بنظر می‌رسد که این گروه از غزان حدود پنجاه هزار نفر بودند. این گروه نخستین دسته‌ای بودند که به آذربایجان راه یافتد.

شادروان کسری در پیرامون گروه مذکور چنین نوشت :

«سلطان محمود چون به مأواه النهر رفت، گروهی از ترکان را (پنجاه هزار نفر کمابیش) با خود به ایران آورد و در خراسان نشیمن داد، و اینان چون زمانی بودند، دسته‌ای از ایشان جدا گردیده، از راه کرمان آهنگ اسپهان کردند، و چون محمود نامه به علاوه‌الدوله خداوند اسپهان نوشت که آنان را باز گرداندو با کشته سرهایشان را فرستد و علاوه‌الدوله می‌خواست به نبرنگ این کار را انجام دهد، ترکان فهمیده خود را ازدام رها گردانیدند و از اسپهان بیرون آمدند و در هم‌جا بگماکنان خود را به آذربایجان رسانیدند که می‌توان گفت نخستین دسته از ترکان در آن سرزمین بودند. این داستان پیش از سال ۱۱۶۱ هجری و شماره ترکان یاغزان دو هزار خرگاه کمابیش بوده که هر خرگاهی را روی هم هفت یا هشت تن می‌توان شمرد. خداوند آذربایجان در این زمان و هسودان پسر محمد روادی بود و او چون با فرمانروایان

40— Bartold V. V., Sochinenia, Tom II, chest 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 589-570.

.۵۷۰ - همانجا، ص ۴۱

نژدیک دیگر از شدادیان اران و دیگران، دشمنی و همچشمی می‌داشت، از رسیدن اینان که همه مردان جنگجو و سخت کمان می‌بودند، خشنود گردید و در آذربایجان نشیمن داد. ولی اینان آسوده ننشستند و پیاپی به ارمنستان و جاهای دیگر تاختند و تاراج و ویرانی دریغ نکفتد».<sup>۴۲</sup>.

در نوشته‌های ابن‌اثیر و گردیزی، غزان، تر کمان نیز نامیده شده‌اند. بتقریب از این نوشته‌ها است که نام «تر کمان» رواج یافت. پیش از آن بتقریب نامی از «تر کمان» بر غزان نمی‌بینیم. بی‌گمان «تر کمان» نامی است متأخر که از سابقه دراز تاریخی برخوردار نبوده است.

دومین دستهٔ غزان حدود سال ۴۲۹ هجری به هنگام سلطنت مسعود غزنوی در خراسان و وهسودان در آذربایجان به این سرزمین کوچ کردند. وهسودان اینان را نیز پذیرفت. اما غزان بنابهٔ خلق و خویش، یغما و تاراج را رهانکردند و به غارت و کشتار مردم آذربایجان و ارمنستان دست زدند و در همان سال ۴۲۹ به مراغه تاختند و گروهی کثیری از کردن را کشتند و مسجد آدینه شهر را آتش زدند. گروهی از غزان نیز که در ارومیه بودند به کردستان و ارمنستان تاختند و از کشتار و یغما دریغ نکردند.<sup>۴۳</sup>.

۴۲ - «کاروند کسری» مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش بحیی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۲۸، برای آگاهی یشتر رجوع شود به «الکامل» ابن‌اثیر و «زین الاخبار» گردیزی.

۴۳ - کسری، احمد، شهریاران گمنام، بخش نخستین دومین، بخش دومین، گفتار دومین، پادشاهان آذربایگان، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۹۲-۱۹۱، ۱۴۳۵.

در همین سالها غزان بر ری نیز دست یافتد و قزل فرمانروای آنان بنام «امیر غزان» مشهور بود.<sup>۴۳</sup> به سال ۴۳۲ هجری قزل در گذشت. ابراهیم بنال برادر طغل آهنگ ری کرد. غزان از ترس ری را ترک گفتند و روانه آذربایجان شدند و یکسال بعد از راه ارمنستان به دیار بکر و آسیای صغیر راه یافتد.<sup>۴۵</sup> این سومین کوچ ترکان به آذربایجان و مصادف با سال قتل مسعود غزنوی بود.

قطران تبریزی شاعر مشهور آذربایجان از غدر و مکر ترکان و پراکنده شدن مردم زنجان و گرگان و آمل و ساری نوشته واز کشnar و بیداد غزان در سراب سخن آورده است. وی تصویری در دنگ از حمله غزان ارائه کرده است که ظرف یک ساعت دزی را که همراه از گردون بود، چنان با خاک یکسان می کردند که گویی هر گز نبوده است. اینک بیشی چند از قصیده قطران را از نظر خوانندگان می گذرانیم:

کمر بستند بهر کین شه ، ترکان پیکاری  
همه یکرو بخونخواری همه یکدل بجراری  
خداؤندا پراکندي زهم ، پيوسته خلقی را  
چه از زنگان، چه از گرگان، چه از آمل، چه از ساری  
ز تنشان تلها کردي به صحرای سراب اند  
میان تلها کردي زخونشان جویها جاري  
دزی راهمبر گردون بکردي پت با هامون  
به یک ساعت چنان کانجا نبود آن هر گز انگاری

۴۴ - کسری، احمد، شهر باران گمنام، بخش نخنین دومین: بخش دومین، گفتار دومین، پادشاهان آذربایگان، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر،

۱۳۲۵، ص ۱۹۵.

۴۵ - همانجا، ص ۱۹۵-۱۹۶.

امیردژ به تیگیتی در شده آواره ، چون غولان  
یکی ساعت بود کوهی یکی ساعت بود غاری<sup>۴۶</sup>

پیش از سال ۴۳۵ هجری غزان چهارمین بار نیز به آذربایجان  
مجمع آوردند و نه تنها در آذربایجان ، بلکه در ارمنستان و سراسر  
آسیای صغیر به کشتار و یغما دست زدن و تاموصل پیش تاختند و در آنجا  
یغما و کشتار بسیار کردند.<sup>۴۷</sup>

بسیاری از مورخان معتقدند که کوچ ترکان به آذربایجان و  
اراضی قفقاز پیش از سده پنجم هجری (سده یازدهم میلادی) صورت  
نگرفته است. استاد زلالیان کوچ ترکان به اراضی قفقاز را سده یازدهم  
میلادی دانسته و در پیرامون علل کوچ قبایل غز چنین اظهار نظر کرده است:  
«قبایل کوچ نشین ترک که نام غزی‌الاغوز داشتند، از روز گار باستان  
در کرانه‌های سیحون و فاصله آن با دریاچه آرال و دریای خزر  
می‌زیستند. در نیمة دوم سده دهم میلادی غزان بادیگر قبایل کوچ  
نشین آسیای مرکزی متعدد شدند و دولتی پدید آوردند. در این  
اتحاد، غزان سلجوقی از همه عمده‌تر بودند که نام سلجوق از قبیله  
«کینین اوغوز» را بر خود نهادند. در نیمة دوم سده دهم میلادی  
غزان اسلام آوردند. چون غزان چراگاههای کافی در اختیار  
نداشتند، از این رو دست اندازی به سر زمینهای همسایه، بویژه

۴۶- کسری، احمد، شهریاران گمنام، بخش نخستین و دومین، بخش دومین،  
گفتار دومین، پادشاهان آذربایجان، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر،

۱۳۲۵، ۱۹۶-۱۹۷.

۴۷- همانجا، ص ۱۹۹.

سر زمینهای دارای چراگاهها را آغاز کر دند»<sup>۴۸</sup>.

مشابه این نظر را شادر وان کسروی نیز در کتاب مشهور خود زیر عنوان «آذری یازبان باستان آذربایجان» ارائه کرده است. کسروی ضمن بحث در پیرامون سلجوقيان و فرمانروايي طغول بيگ و پایان کار و هسودان چنین نوشته است:

«اینان دیری نپاییدند و آذربایجان یکسره به دست سلجوقيان افتاد و چنانکه گفته ايم اینان سپاهشان همه از ترکان بودند و چون یکی را به فرمانروایی شهری می فرستادند، دسته هایی از آنان را همراه می فرستادند. با آذربایجان نیز همان کردند. گذشته از ایلهایی که از پشت سر سلجوقيان از ترکستان آمدند و به همه جا پراکنده شدند و چون آذربایجان چمن و چراگاه فراوان دارد و برای زندگانی چهارپاداری سزاوارتر از دیگر جاهای است، بی گمان ایلهای ترک در اینجا فزو نتر و فراوانتر گردیدند»<sup>۴۹</sup>.

اما درباره نفوذ غزان باید گفت که از دو سو صورت گرفته است. زیرا می بینیم غزان از راه تنگه بسفر نیز به قفقاز روی آوردند و به هنگام فرمانروایی البارسلان پسر چفری بیگ برادر طغول سر زمینهای قفقاز و نواحی شمالی و مرکزی ارمنستان و نواحی آسبای صغیر را بتصرف

---

48— Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii, Erevan, 1970, str. 102.

49— «کاروند کسروی»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش-

یحیی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ۱۰۲، ص.

آوردند. زلالیان در پیرامون حمله غزان به قفقاز چنین نوشتند: «سال ۱۰۴۸ میلادی (۴۶۰ هجری) فرمانروای ترکان سلجوقی طغل بیگ پس از تصرف ایران حملات بزرگ خود را به سرزمینهای دیگر از جمله ارمنستان آغاز کرد. در همین سال دیگر فرمانروایان سلجوقی از جمله ابراهیم بنال و قتلمش از راه بسفر به قفقاز و سرزمین ارمنستان حملهور شدند و پس آنگاه به ارض روم هجوم آوردند».<sup>۵</sup>

وی در پیرامون تصرف ارمنستان چنین نوشت:

«تصرف اراضی مرکزی و شمالی ارمنستان از سوی ترکان، نخستین بار در روزگار فرمانروایی البارسلان (۱۰۶۳-۱۰۷۳ میلادی) صورت گرفت. به سال ۱۰۶۴ شهر «آنی» از سوی البارسلان تصرف و با خاک یکسان شد».<sup>۶</sup>

از این نوشه چنین بر می آمد که نفوذ ترکان از دو سو صورت گرفت. این زمان سراسر خراسان بزرگ، ماوراءالنهر، بلخ، گرگان، طبرستان، خوارزم، جبل (سرزمین مادبزرگ)، همدان، دینور، حلوان، ری، اصفهان، آذربایجان آسیای صغیر و متعاقب آن عراق و روم و شام، کرمان و فارس به تصرف غزان سلجوقی در آمد و اینان در فاصله‌ای کوتاه بر سرزمینی وسیع از افغانستان تا دریای مدیترانه و از کرانه‌های

---

50— Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii. Erevan, 1970, str. 102.

۵۱— همانجا، ص ۱۰۳

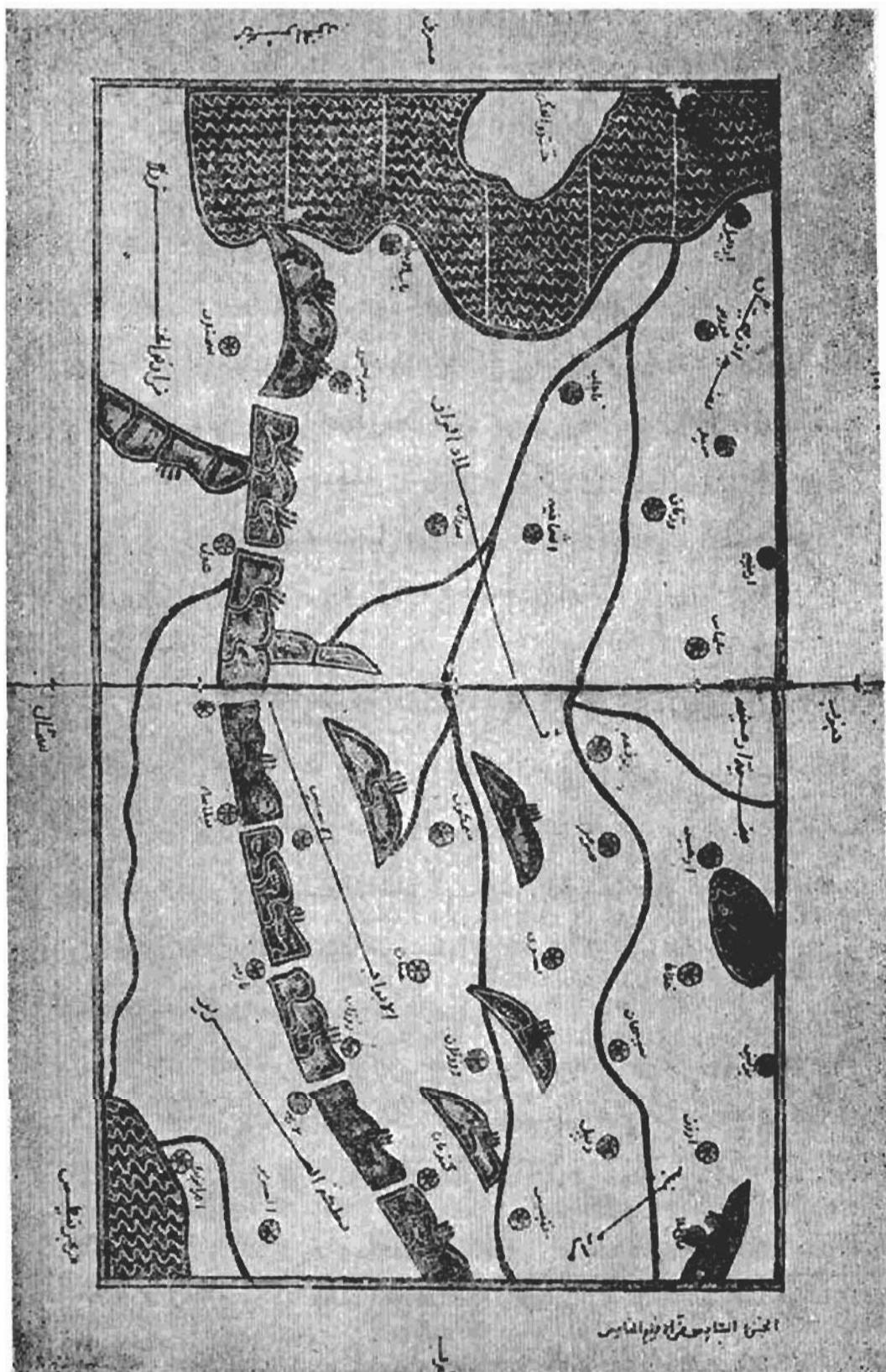
سیحون و شمال قفقاز تابصره وحدود خلیج فارس دست یافتند .  
از این پس ایلهای ترک بانی روی افزونتری به سر زمینهای دلخواه  
خویش کوچ می کردند . زیرا اداره امور و فرمانروایی کشور ، دیگر در  
دست ترکان بود . ترکان نخست در روستاهای و نواحی پرا آبی که  
چرا گاههای وسیع داشت خرگاههای خویش را برپا می کردند . چون  
در روستاهای نسبت به شهرها شماره اند کی از مردم می زیستند و روستائیان  
از فرهنگ کافی برای حفظ زبان خود برخوردار نبودند و شاید اغلب  
جز به لهجه های محلی خویش گفتگو نمی کردند ، از این رو سریعتر از  
شهرها در میان فاتحان مستحیل می شدند و رفته رفته زبان و لهجه خود را  
از باد می برندند . آمیزش و ازدواج فاتحان بامغلوبان نیز این فرایند را  
سریعتر کرد .

نگارنده بر این عقیده است که زبان ترکی نخست در روستاهای  
برزبان محلی غالب آمد و سپس به شهرها و مرکز بازار گانی روی آورد .  
البته در این موزد نواحی صعب العبور مستثنی هستند . زیرا یا به سبب  
دشواری راه و یا به سبب نداشتن آب و شرایط مساعد ، ترکان بدانجاها  
روی نیاورندند و این همان سر زمینهایی است که در آنها بقایای زبان و  
لهجه های محلی را می توان مشاهده کرد .

شادر و ان کسری بر این عقیده بود که در سده پنجم هجری و  
روزگار سلجوقیان «نامهای پارهای آبادیها ترکی گردید و ترکان در  
دیهایی که نشیمن گرفتند ، اگر نام یک آبادی معنای روشنی داشت ،  
آن را ترجمه نموده نام ترکی نهادند<sup>۵۲</sup> .

---

۵۲- «کاروند کسری»، مجموعه ۷۸۰ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش-  
یحیی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۲۹.



نقشه آذربایجان، آران، ارمنستان، سریر و بلاد خزر. از کتاب «نحوه المشاق»  
نوشته ابوعبدالله محمد بن محمد الادریسی (سدۀ ششم هجری) نقل از نسخه خطی  
موجود در کتابخانۀ «سالنیکوف شدربین» نمیگردد.

سلجوقيان پس از شکستي که از خوارزمشاهيان یافتند ، تنها به آسياي صغير و روم بسته کردن و سلسله سلاجقه روم را تشکيل دادند که نا آغاز امپراتوري عثمانى برقرار بود .

پس از خوارزمشاهيان ، ايران عرصه تاخت و تاز مغولان شد که قبائلی صحرانشين از گروههای تاتار نيز همراهان بودند .

در سده ششم هجری ، تاريخ شاهد فرمانروايی اتابakan بر آذربایجان و قفقاز گردید که خود از قبایل قچاق بودند . از اوایل سده هفتم هجری مغولان بر آذربایجان تاختند و در سال ۶۲۸ هجری سراسر آن سرزمین را بتصريف آوردند . چند سال شهر مراغه تختگاه هلاکو بود .

از اين پس نيز تبريز تختگاه ايلخانيان شد که بر آذربایجان و اران فرمان می راندند . آخرین پادشاه مقتدر ايلخاني ابوسعيد بود که به سال ۷۳۶ هجری در اران بيمارشد و در حدود شروان در گذشت . از اين پس تا يiest سال آذربایجان به عرصه پيکار دو سلسله از امراء ايلخاني و چوپانيان بدل گشت .

مدتی تيمور بر ايران ، از جمله بر آذربایجان و نيز بر قفقاز فرمانده راند و متعاقب آن قراقويونلوها و آق قويونلوها که همه از ترکمانان غز بودند بر آذربایجان فرمان راندند . بتقریب حاكمیت ترکان آمیخته با غزان و درسته گفته شود غزان آمیخته با ترکان بر آذربایجان و قفقاز و نيز حکومت سلاجقه روم بر آسياي صغير تامدتي دراز ادامه داشت<sup>۵۲</sup> .

۵۲- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به : کسری ، احمد ، شهریاران گمنام ، بخش نخستین و دومین ، چاپ دوم ، انتشارات امير کبیر ، ۱۳۳۵ ، و دکتر محمد جواد مشکور ، نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن . تهران ، انجمن آثار ملی ، ۱۳۴۹ .

چند قرن حاکمیت تر کان ، بی گمان با کوچ متواتر این قوم توام بود و اندک‌اندک زبان‌تر کی راه شهرهارا درپیش گرفت . چون ثروت و قدرت هردو در دست تر کان گردآمده بود ، ناگزیر شماره اینان در شهرها فزونی گرفت و فروشنده‌گان و بازرگانان و دیگران ناچار از آموختن زبان تر کی شدند . این بطور طه در سفرنامه خود تصویری روشن از بازار تبریز و ثروت و ابهت تر کان ارائه کرده که در خور توجه است . وی چنین آورده است :

«فردای آن روز از دروازه بغداد به شهر تبریز وارد شدیم و به بازار بزرگی که بازار قازان نامیده می‌شد رسیدیم و آن از بهترین بازارهایی بود که من در همه شهرهای دنیا دیده‌ام . هر یک از اصناف پیشه‌وران در این بازار محل مخصوصی دارند و من به بازار جوهریان که رفتم بس که از انواع جواهرات دیدم ، چشم خیره گشت . غلامان خوشکل با جامه‌های فاخر ، دستمالهای ابریشمین بر کمر بسته درپیش خواجگان ایستاده بودند و جواهرات را به زنان ترک نشان می‌دادند . این زنان در خرید جواهر بر یکدیگر سبقت می‌جستند و زیادی خریدند و من در این میان فته‌هایی از جمال و زیبایی دیدم که بخدا باید پناه برد . پس ، بیازار مشک و عنبر فروشان رفتیم و همان اوضاع بلکه بیشتر از آن راهم در این بازار دیدیم »<sup>۵۴</sup> .

در این روزگار تر کان چندان بسیار شدند که در برخی شهرها چون

۵۴ - رحله بن بطور طه، سفرنامه این بطور طه، جلد اول، ترجمه دکتر محمد علی- موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۲۸، ص ۲۵۳.

لیلان بیشتر مردم ترک و درتسوچ ترک و ناجیک ممزوج بودند.<sup>۵۵</sup> دردیگر نواحی ایران جز آذربایجان چون گروه ترکان چندان بسیار نبودند، از این رو زبان مردم از استحاله در زبان ترکی مصون ماند. تنها در روستاهای مردم به ترکی گفتنگو می کردند. ولی چون در شهرها ترکان از نفوذ چندانی برخوردار نبودند، زبان پارسی همچنان محفوظ ماند و اندک اندک در روستاهای اثر بخشید. از این رو در اهالی روستا دوزبانی پدید آمد که در برخی ترکی و در بعضی پارسی تفوق داشت. در ضمن شهرهایی چون قزوین گرفتار دو زبانی شد. هم اکنون در برخی از روستاهای اطراف ساوه، قم و کرج مردم به زبان ترکی گفتنگومی کنند، ولی در شهرها زبان پارسی حاکم است. در آذربایجان وضع برای منوال نبود. ما در عصر صفویان تفوق زبان ترکی را بر گویش آذری مشاهده می کنیم. کسری در پیرامون زبان ترکی چنین نوشته:  
 «از هر باره بی گفتنگو است که در آغاز سده دهم (هجری) که پادشاهی صفویان پدید آمده، ترکی پیشرفت خودش را در آذربایجان چه در شهرها و چه در بیرونها، به انجام رسانیده و خود زبان همگانی به شمار می رفته».<sup>۵۶</sup>

در روز گار صفویان نیز زمینه برای چیر گی بیشتر زبان ترکی بر آذری فراهم آمد. هنگامی که شاه اسماعیل به سلطنت رسید، قبایلی از

۵۵- د. ش. به حمد الله مستوفی، نزهة القلوب، به اهتمام دکتر محمد دیرسیانی، تهران: ۱۳۳۶.

۵۶- «کاروند کسری»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش- بحیی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۴۲.

ترکان در خدمت او بودند و زمام کارهارا در دست داشتند. در روز گار سلطنت نادرشاه افشار که خود از قبایل ترک بود، همین وضع جریان داشت. کسری به نفوذ ترکان در دربار صفویان اشاره کرده سران ابلهای استاجلو، شاملو، تکلو، ورساق، روملو، ذوالقدر، افشار و قاجار را از یاران شاه اسماعیل دانسته است.<sup>۵۷</sup> وی در ادامه سخن چنین نوشت:

«کار صفویان همه در دست ترکان می‌بوده و در دربارشان چه در تبریز و چه در قزوین و چه در اسپهان به زبان ترکی سخن گفته شدی و لقبها و نامها نیز بیشتر ترکی بودی همچون: قرداش و یولداش و سرداش و عموغانی و قاپوچی و ایشیک آغاسی و ایچ آغاسی و اسمعیل قلی و طهماسبقلی و ایل بیگی و ایلخانی و بیگلر بیگی و خانلر خانی و قارنجه بیگ و قور خمس خان و شیخ. اغلی و حلو اچی اغلی و بسیاری مانند اینها».<sup>۵۸</sup>

عثمانیان نیز بارها به آذربایجان لشکر کشیدند و تا تبریز پیش آمدند. هنگامی که افغانها در پایان سلطنت صفویان اصفهان را تصرف کردند، ترکان عثمانی نیز بر آذربایجان و شهرهای غربی ایران تاختند و چندین سال نواحی مذکور را در اختیار خود داشتند. بنابه نوشته کسری «این جنگها ولشکر کشیها همه به زبان آذربایجانی بسرمی آمد».<sup>۵۹</sup>

-۵۷ - «کار و ند کسری»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۳۴.

-۵۸ - همانجا، ص ۳۳۴.

-۵۹ - همانجا، ص ۳۳۵.

آلبانيای قفقاز ( اران و شیروان ) نیز همین حال را داشت. بویژه آن که پس از جنگ ایران و روس و جداشدن قفقاز ، مردم اران و شیروان که از حمایت و پشتیبانی ایران مایوس شده بودند ، به ترکان عثمانی روی آوردند و از این رهگذر نفوذ زبان ترکی در قفقاز فزونی گرفت . همین امر نیز سبب اقبال مردم اران و شیروان از ترکان عثمانی به هنگام نخستین جنگ جهانی شد .

ممکن است برخی از خوانندگان چنین نصور کنند که نفوذ ترکان در آذربایجان، درست همانند نفوذ آریائیان و مادان در این سرزمین بوده است . هرگاه چیرگی عنصر آریایی بر عناصر محلی و غیر آریایی سبب دگرگونی در خصایل قومی مردم پشته ایران گشته و اینان در نتیجه استحاله بتدریج ایرانی شدند ، پس چرا باید نفوذ عنصر ترک از این قاعده مستثنی باشد ؟

در پاسخ به این پرسش باید نکته‌ای را مورد توجه قرار داد . آریائیان نسبت به مردم بومی از فرهنگ و تمدن و الاتری برخوردار بودند. بدین سبب استحاله مردم بومی در آریائیان با پذیرش داوطلبانه فرهنگ آریایی همراه بوده است . دلیل روشن بر مدعای مذکور آن است که فرهنگ آریایی بسرعت سراسر پشته ایران را فراگرفت . بدین روای نه تنها زبانهای محلی ، بلکه فرهنگ بومی نیز در فرهنگ و تمدن آریایی مستحیل شد . البته باید از برد که آریائیان نیز جهات و جوانی از فرهنگ بومی را قتباس کردند و این دو فرهنگ بایکدیگر در آمیختند. گرچه فرهنگ متوفق ، فرهنگ آریایی بود . تفوق این فرهنگ را می‌توان در دین ، آئین ، ادب ، هنر ، شبیه‌دزندگی و بسیاری جهات و

جو انب دیگر مشاهده کرد . حال آن که ترکان چون نسبت به اقوام بسیاری از کشورهای مفتوح ، عقب مانده‌تر بودند ، از این رو نتوانستند تمدن و فرهنگ اقوام بومی مغلوب را در عنصر غالب مستحیل کنند . چنان که می‌بینیم در آسیای صغیر ، قفقاز ، آذربایجان و دیگر نواحی ایران ، فرهنگ و تمدن ملل مغلوب نه تنها همچنان استوار ماند ، بلکه فرهنگ عنصر غالب را نیز که فرهنگ چادرنشینان بود ، در خود مستحیل کرد . تابعیت فرهنگ اقوام غالب در اقوام مغلوب علت دیگری نیز دارد و آن اینکه اقوام غالب ترک ، همانند آریائیان از یک تیره نبودند . به عنوان نمونه از اختلاف و چند گونه‌گی فرهنگ مغولان ، ترکان ، تاتارها و دیگران می‌توان یاد کرد . در ضمن اقوام مهاجم خود یکدست و همگون نبودند . بلکه اردوی مهاجم از اقوام مختلف تشکیل یافته بود و هر یک از آنان در طول زمان دستخوش دگر گونیهای شدند ، چنان که غزان را نمی‌توان به معنای تام کلمه ترک نامید . وضع دیگر اقوام ترک‌مانندی که به آسیای مقدم و ایران هجوم آورده بودند بر همین روال بوده است . مغولان نیز بهمراه دیگر اقوام از جمله قوم تاتار حمله خود را آغاز کردند . این نکته در تواریخ عهد مغول بویژه جامع التواریخ رشید الدین فضل الله همدانی به تفصیل و روشنی آمده است و نگارنده از تکرار آن که موجب اطالة کلام خواهد شد خودداری می‌ورزد .

بنابراین آنچه از سوی غزان بر مردم آذربایجان تحمیل شد تنها زبان بود که خود آمیزه‌ای از زبان اغوزها با ترکی باستان به شمار می‌رفت .

دگر گونی قومی را تنها بامعبار زبان نمی‌توان اندازه گرفت .

زبان یکی از شروط است ، ولی تنها شرط نیست ، شرایط متعدد دیگری نیز وجود دارند که روابط اقتصادی ، شبوه‌زنگی و دیگر مظاهر تمدن و فرهنگ از زمرة آنها هستند . این عوامل در آذربایجان و دیگر نواحی ایران همچنان پایدار ماندند و سرانجام با گذشت زمان ، ایلهای غز و پچاق را در هر گوشه و کناری به انزوا کشانیدند و فاتحان مجبور شدند هر یک در جای خود گاههای خود را برپا کردند و از زندگی شهری کناره گیرند . وجود ایلهادار نواحی مختلف آذربایجان به صورت منطقه‌ای خودنمونه روشنی در تأیید این سخن است .

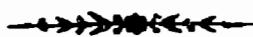
در ضمن باید افزود که مهاجمان با این که زبان خود را به مردم مغلوب تحمیل کردند ، معهذا نتوانستند موجبات یگانگی آنان را فراهم آورند . گرچه زبان ترکی بر آسیای صغیر ، آذربایجان و قفقاز مسلط شد ، با این همه زبان به تنهایی نتوانست موجبات چنین وحدتی را فراهم آورد . زیرا تمدن و فرهنگ مردم آسیای صغیر ، آذربایجان و قفقاز همگون و همسان نبود .

چه از سوی دولت نرکیه و چه از سوی دولت قفقاز کسانی بوده‌اند که در گذشته مشابههای زبانی را بهانه قراردادند و کوشیدند تا زمینه‌ای برای اتحاد ترکی زبانان این ناحیه فراهم آورند ، گاه به جنگهایی نیز دست زدند و از کوشش‌های تبلیغی و تهییجی دریغ نورزیدند . با این همه تفاوت‌های مدنی و فرهنگی خود به سدی طبیعی در برابر این تلاشها بدل گردیدند .

حال نیز ممکن است کسانی صرفاً بر پایه احساس زبانی ، دست به چنین کاری بزنند و با ایجاد افکار عمومی کاذب از سوی گروههای ناآگاه

در سایه قدرتهای بیگانه، شاید توفیق یابند و سر انجام به خواستهای تصنیعی خویش نایل شوند. ولی بی‌گمان فرهنگهای محلی نامدنی دراز مقاومت خواهند کرد و موجبات اختلافها و کین‌توزیهای قومی را فراهم خواهند آورد. حتی اگر این «اتحاد» داوطلبانه صورت پذیرد، بازچنین خواهد شد و قوم ضعیف بتدریج متحد خواهد گشت و به صورت فرقه و کاست راه درون گرانی را برخواهد گزید و در هر فرصت مناسب سر برخواهد افراد است و طریق جداسری پیش خواهد گرفت. این وضع ادامه خواهد داشت تازمانی که یا پیروز گردد و یا تمام‌کمال از پا در آید. این وضع راهم‌اکنون در بسیاری از ملل ساکن فقاز، آسیای میانه، اوکراین و جمهوریهای کرانه دریای بالتیک می‌توان مشاهده کرد. برخی چون تاقارها، قزاقها، قرقیزها، ننتسهها، تاتارهای کربیمه، چچن‌ها و دیگران در حال از پادر آمدند. بعضی چون ملل جمهوریهای کرانه دریای بالتیک، اوکراین، ارمنستان، گرجستان و ترکی زبانان ساکن فقاز هنوز مقاومت می‌کنند و با وجود استحالة اقتصادی، در هر فرصت مناسب برابر فرهنگ حاکم روس قد علم می‌کنند، تا سرانجام چه خواهد بودن.

# بخش هشتم



پنگو نه نام آذربایجان بر اران نهاده شد

پس از جنگ‌های ایران و روس در روز گار سلطنت فتحعلیشاه قاجار و قرارداد مشهور تر کمانچای، رودارس مرزمیان ایران و روسیه شناخته شد و سراسر قفقاز به نصرف امپراتوری روسیه درآمد. ترکی زبانان مسلمان قفقاز که از نتایج جنگ‌های ایران و روس ناخرستند و به سبب ضعف دولت ایران از پشتیبانی کشور مذکور نامید شده بودند، به دولت امپراتوری عثمانی که هنوز در آذربایجان نیرومند بود، روی آوردند.

واخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم در امپراتوری عثمانی دو جریان قوت گرفت. یکی از این دو، اندیشه «اتحاد اسلام» و دیگری «وحدت ترکان» بود که گروه مشهور «ترکان جوان» مبلغ و مروج آن بودند. این گروه که خواستار اتحاد جمیع ترکی زبانان جهان بودند، در سال ۱۹۰۷ حزبی بنام «حزب اتحاد و ترقی» بنیاد نهادند.

دولت امپراتوری عثمانی که ترکی زبان و در عین حال مدعی رهبری بر مسلمین سراسر جهان بود، این دو جریان و دو اندیشه را در هم آمیخت و بخدمت گرفت. ترکی زبانان فقفاز نیز که به علل مذهبی از سیادت امپراتوری روسیه ناخرسند بودند، در جستجوی تکیه گاهی برآمدند و این تکیه گاه را در میان ترکی زبانان آسیای صغیر یافتد.

پس از شکست ایران والحق سراسر فقفاز به امپراتوری روسیه، مردم داغستان در شمال شرق فقفاز به رهبری شیخ شامل علم طغیان بر افراد شدند، جنگ مسلمانان داغستان با ارتش روسیه دهه‌ها سال بدر ازا کشید و سرشار از قهرمانی‌های بود که لوتو لستوی نویسنده بزرگ روس بخشی از این قهرمانها و دلاوری‌هارا در کتاب مشهور « حاجی مراد » به شرح آورده است. سرانجام شیخ شامل ناگزیر از جلای وطن و مهاجرت به عربستان و اعتکاف در مکه شد. وی به سال ۱۸۷۱ در شهر مدینه درگذشت<sup>۱</sup>.

قیام شیخ شامل که از سوی ارتش امپراتوری روسیه در هم شکسته شد، بیشتر جنبه مذهبی داشت. ولی از این پس قیامهای مردم فقفاز رنگ سیاسی-مذهبی گرفت. این قیامها از سوی دولت عثمانی و گروه « ترکان جوان » که بنیاد گزار جنبش « پان تور کیسم » بودند، مورد حمایت و پشتیبانی فرار گرفت.

سال ۱۹۱۱ در شهر باکو حزبی بنام « حزب اسلامی و دموکرات »

1- « Bolshaja Sovetskaja Entsiklopedija », Trete izdanie, Tom 29. Moskva. izdatelstvo « Sovetskaia Entsiklopedija », 1978, str. 278.

مساوات» تأسیس شد که هر دو جنبه سیاسی و مذهبی رادر خود جمع داشت . بنیادگزاران حزب نامبرده ، رسولزاده ، شریفزاده ، کاظم زاده و چند تن دیگر بودند که از سوی ترکان حمایت می شدند . بنابراین نوشته «*Daibirat al-Mawarif*» بزرگ شوروی « برنامه حزب مذکور اتحاد کشورهای اسلامی تحت رهبری ترکیه بود »<sup>۱</sup> .

در ماه فوریه سال ۱۹۱۷ پس از پیروزی نخستین انقلاب روسیه و سقوط تزاریسم ، سران حزب مساوات موافقت خود را با «جمهوری دموکراتیک روسیه » که پس از بر کناری امپراتور نیکلای دوم تزار - روسیه ، تأسیس یافته بود ، اعلام داشتند<sup>۲</sup> .

در سال ۱۹۱۷ کنگره مشترک «حزب اسلامی و دموکرات مساوات» با «حزب فدرالیستهای ترک» برگزار شد . در این کنگره دو حزب نامبرده متحددند و نام تازه‌ای برگزیدند و خود را «حزب دموکراتیک فدرالیستهای مساوات ترک» نامیدند<sup>۳</sup> .

حزب مذکور از این پس ادعای خود مختاری و استقلال را عنوان کرد . در کنگره حزب رسولزاده ، گوجینسکی ، او سوبگاف ، آقایف و چند تن دیگر به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شدند . ارگان مطبوعاتی حزب مذکور روزنامه «استقلال» بود<sup>۴</sup> .

---

2 - «Bolsheia Sovetskai Entziklopediia», Tretie izdanie, Tom 17, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaia Entziklopediia», 1974, str 128-129.

۳ - همانجا ، ص ۱۲۸-۱۲۹ .

۴ - همانجا ، ص ۱۲۹-۱۲۸ .

۵ - همانجا ، ص ۱۲۸-۱۲۹ .

پس از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ و کناره گیری روسیه از شرکت در نخستین جنگ جهانی، ترکان نفوذ خود را در قفقاز گسترش دادند. سران حزب مساوات ابتدا بابلشویکهای قفقاز نزدیک شدند، ولی سرانجام میانشان اختلاف افتاد و مساواتیان در تاریخ بیست و هفتم ماه مه سال ۱۹۱۸ در شهر تفلیس دولت خود را تشکیل دادند و بنام «جمهوری آذربایجان» اعلام استقلال کردند<sup>۶</sup>. دولت مذکور در ماه زوئن همان سال مقر خود را به شهر گنجه انتقال داد.

پانزدهم سپتامبر سال ۱۹۱۸ سپاهیان ترک بعفرماندهی نوری پاشا شهر باکو را متصرف شدند. پس از این واقعه دولت مساواتیان که از پشتیبانی ترکان برخوردار بود، به شهر باکو انتقال یافت.

گرچه مساواتیان خود گروهی مشکل و یکدست نبودند؛ با این همه نفوذ ترکان در آنها بسیار بود. در دایرة المعارف کوچک شوروی که به سال ۱۹۵۴ در شهر مسکو به چاپ رسید. چنین نوشته شده است:

«مساواتیان از ترکان پیروی می کردند و دولتی پان تور کیست بودند».<sup>۷</sup>

گمان می رود گزاردن نام آذربایجان بر اران و شیروان در قفقاز بنابر-

6 . Bolshaja Sovetskaja Entsiklopedija», Tretie izdanie. Tom 17. Moskva. izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopedija». 1974. str. 128-129

۷ - همانجا، ص ۱۲۸-۱۲۹

8 . «Entsiklopedicheskii slovar». Tom 2, Moskva. izdatelstvo «Bolshaja Sovetskaia Entsiklopedija». 1954. str. 445.

خواست و سیاست ترکان بوده است. زیرا ترکان که جنبدار به آذربایجان ایران حمله بر دند، با وجود کشnar فراوان؛ همواره مقاومت شدید مردم آذربایجان را برابر خود مشاهده کردند و بنابراین قادر نبودند از راههای مستقیم مردم آذربایجان را به خود متمایل گردانند. از این رو طریق غیر مستقیم را در پیش گرفتند و در صدد برآمدند نخست قفقاز و آذربایجان را زیر نام واحد «آذربایجان» متحد گردانند و پس آنگاه دو سرزمین نامبرده را ضمیمه خاک خود کنند.

سی ام اکتبر سال ۱۹۱۸ سپاهیان انگلیس به فرماندهی ژنرال تو مسون شهر باکو را اشغال کردند و سپاه ترک را که در نخستین جنگ جهانی شکست یافته بود، از آن سرزمین بیرون راندند. ولی دولت «جمهوری آذربایجان» که توسط مساواتیان تأسیس یافته بود، همچنان بر سمت شناخته شد.

دولت مساوات حدود دو سال زیر عنوان «دولت جمهوری آذربایجان» بر ارادو شبروان حکومت کرد و این وضع تا ۲۸ آوریل سال ۱۹۲۰ ادامه یافت. در این تاریخ واحدهای ارتش سرخ، شهر باکو را بتصرف آوردند و دولت مساواتیان را ساقط و بسیاری از سران حزب و دولت مذکور را دستگیر واعدام کردند.

از همین تاریخ در باکو و پیرامون آن حکومت شوروی اعلام شد. ولی دولت جدید نیز نام «آذربایجان» را که پان تور کیستها بر

---

9- «Bolshaiu Sovetskaia Entsiklopedija». Tom. 1, Moskva. izdatelstvo «Svetskaia Entsiklopediiia», 1970, str. 254.

سر زمین ار ان و شیر و ان نهاده بودند، همچنان باقی نگاهداشت.

بدین روای نام «آذربایجان» نخست از سوی مساواتیان بربخشی از قفقاز گذارده شد و پس آنگاه از جانب اتحاد شوروی تأیید و تثبیت گردید.

در این که سر زمین ترکی زبانان قفقاز هیچگاه نام آذربایجان نداشته است، جای اندک شبیه و تردیدی نیست و نگارنده بتفصیل مطالبی در این زمینه ارائه کرده است. در گذشته مؤلفان و مورخان از بیان این حقیقت ابانداشتند. ولی بعدها به علل سیاسی این نکته از جهانیان پنهان نگاه داشته شد، چندان که کمتر کسی از نسل جوان و نیز نسل گذشته براین امر آگاهی دارد. ولی مؤلفان و مورخان شوروی که پیش از اوج گرفتن برخی نظریه های سیاسی توسعه طلبانه در مسائل سیاست خارجی، اظهار نظر کرده اند، براین حقیقت واقف و بدان معرف بوده اند. استاد بارتولد دانشمند شوروی به صراحت این نکته را بیان داشت و اعلام کرد که «نام و عنوان «آذربایجان قفقاز» تنها پس از انقلاب (مقصود انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ است - م) بکار گرفته شد».<sup>۱</sup>

استاد بارتولد که در اوخر زندگی از ورود در مسائل سیاسی به شدت پرهیز داشت، در پیرامون سلطه رو سها بر قفقاز مطلبی ننوشت. زیرا ممکن بود بیان حقایق با خواستها و مقاصد سیاستمداران تعارض و تناقض حاصل کند. از این رو، وی در آثار خود اعراض خویش را از

10— Bartold V. V., Sochineniiia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 775.

بیان حقایق ابراز داشت و چنین اعلام کرد :

«چون ازورود در مسائل سیاسی پر هیز دارم، از این رو در پیرامون سلطه روسها بر قفقاز مطلبی نمی آورم»<sup>۱</sup>.

حال آن که استاد بارتولد خود سیاستمدار بود و مدتی از عمرش را در وزارت امور خارجه روسیه و خدمت در پیرامون کارهای سیاسی گذراند. ولی با اینهمه استاد در جای دیگر پرده از رازها برداشت و با اشاره‌ای استادانه حقیقت را مکشف داشت و در پیرامون علت گذاردن نام «آذربایجان» بر قفقاز چنین گفت:

«نام آذربایجان بسایی جمهوری آذربایجان از آن جهت انتخاب شد که گمان می‌رفت با برقراری جمهوری آذربایجان، آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یکی شوند ... نام آذربایجان از این نظر برگزیده شد»<sup>۲</sup>.

آیا بک دانشمند شوروی در شرایط و اوضاع و احوالی که بر آن کشور حکم‌فرما بوده و هست، بهتر و آشکارتر از این می‌توانست ویامی تواند سخن بگوید، پرده از رازها بردارد و هدف و مقصد دولتمردان کشور خویش را در گذاردن و باقی نگاهداشتن نام «آذربایجان» بر اران و شیروان بیان کند؟

این دانشمند گرانقدر که چون همئیز رگان دانش و معرفت، دوستدار حق و حقیقت بود، اعتقاد داشت که عنوان «جمهوری آذربایجان»

---

۱۱ - «Bartold V. V., Sochineniya, Tom II, chast 1. Moskva, izdatolstvo vostochnoi literatury, 1953, str. 782.

۱۲ - همانجا، ص ۳۰۷.

برای سرزمین اران، عنوانی است نادرست. اکادمیسین بارتولد با استادی و مهارتی که شایسته دانشمندان است، نظر خود را در این زمینه اعلام داشت و چنین توصیه کرد:

«هر گاه لازم باشد نامی بر گزید که سراسر جمهوری- آذربایجان را شامل شود، در آن صورت می‌توان نام اران را بر گزید»<sup>۲</sup>.

مردم آذربایجان که در گذشته بخاطر دفاع از مرز و بوم خویش با سپاهیان دولت عثمانی پیکارها کردند و زن و مرد و کودک از تبریز تاروستاهای دور دست علیه اشغالگران بیگانه پاخاستند، با گذاردن نام آذربایجان بر سرزمین دیگری جز مرز و بوم خویش روی موافق نشان ندادند. در آن روز گار که نام «آذربایجان» بر بخشی از قفقاز نهاده شد، شادروان- شیخ محمد خیابانی و یارانش به نشانه اعتراض بر این نامگذاری نادرست، پیشنهاد کردند نام آذربایجان تغییر یابد. در کتاب «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» نوشته شادروان احمد کسری تبریزی، در پیرامون تغییر نام آذربایجان چنین آمده است:

«در همان روزهای نخست خیزش حاجی اسماعیل آقا امیر خیزی که از آزادیخواهان کهن و این زمان از نزدیکان خیابانی می‌بود پیشنهاد کرد که آذربایجان چون در راه مشروطه کوششها کرده و آزادی را برای ایران او گرفته، نامش را «آزادستان» بگذاریم. در این هنگام نام «آذربایجان» یک دشواری پیدا کرده بود. زیرا

13 - Bartold V. V. Sochinenija. Tom II. chast 1. Moskva. izdatelstvo. Vostochnoi literatury. 1963. str 703.

پس از بهم خوردن امپراتوری روس، ترکی زبانان قفقاز در باکو و آن پیرامونها جمهوری کوچکی پدید آورده آنرا «جمهوری آذربایجان» نامیده بودند. آن سرزمین نامش در کتابها «اران» است. ولی چون این نام از زبانها افتداده بود و از آن سوی بنیاد-گزاران آن جمهوری امید و آرزو شان چنین می‌بود که با آذربایجان یکی گردند، از این رو این نام را برای سرزمین و جمهوری خود برگزیده بودند. آذربایجانیان که به چنان دیگانگی خرسندی نداشته و از ایرانیگری چشم پوشی نمی‌خواستند از آن نامگذاری قفقازیان سخت رنجیدند، و چون آن نام گزاری شده و گذشته بود کسانی می‌گفتند: بهتر است مانام استان خود را دیگر گردانیم. همانا پیشنهاد «آزادیستان» از این راه بوده است».<sup>۱۴</sup>.

شادروان کسری در این نوشته مشابه نظر استاد بارتولد را بیان داشت و نام راستین «جمهوری آذربایجان» را اران دانست. مورد خ گرانمایه آذربایجانی در شاهکار پژوهشی خود زیر عنوان «شهریاران گمنام» که به سالهای ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ هجری شمسی و شاید پیش از آن نگاشته و در سال ۱۳۰۷ هجری شمسی به چاپ رسانیده، از این کار باشگفتی باد کرده است. چنین بنظر می‌رسد که شادروان کسری به هنگام نگارش کتاب «شهریاران گمنام» هنوز به انگیزه گذاردن نام «آذربایجان» بر اران آگاه نبوده و همانند استاد بارتولد مقصود دولتمرداران شوروی

---

۱۴ - کسری، احمد، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، بازمانده تاریخ مژروطه. ایران، جلد دوم، چاپ نهم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۲۵۳۷، ص ۸۷۳.

را در پیرامون یکی شدن این دو سرزمین عنوان نکرده است . ولی در زمانی که «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» و «تاریخ مشروطه ایران» را می نگاشت ، به دریافت‌های مشابه استاد بارتولد که در روسيه می زیست ، دست یافت که از نظر خوانندگان گذشت .

کسری گرچه نسبت به انقلاب روسيه و برقراری حکومت شوروی در قفقاز نظری موافق داشت ، با اين همه از ابراز شگفتی خودداری نکرد . وی در کتاب «شهر باران گمنام» اشاره‌ای به اين نکته دارد که جالب دقت است :

«شگفت است که اران را اکنون آذربایجان می خوانند . با آن که آذربایجان یا آذربایگان نام سرزمین دیگری است کمتر پهلوی اران و بزرگتر و شناستر از آن می باشد و از دیرین زمان که آگاهی در دست هست همواره این دو سرزمین از هم جدا بوده و هیچ‌گاه نام آذربایگان بر اران گفته نشده است . تا کنون ندانسته ايم که برادران ارانی ما که حکومت آزادی برای سرزمین خود برپا کرده می خواستند نامی بر آنجابگذارند ، برای چه نام تاریخی و کهن خود را کنار نهاده دست بعما بسوی آذربایگان دراز کردند ؟ و چه سودی را از این کار شگفت خود اميدوار بودند ؟ این خردگیری نه از آن است که مابر خاسته از آذربایگانیم و تعصب بوم و میهن خود نگه میداریم . چه آذربایگان را از این کار هیچ گونه زیان نیست . بلکه از این است که برادران ارانی ما در آغاز زندگانی ملی و آزاد خود پشت پا به تاریخ و گذشته سرزمین‌شان می زند و این خود زبانی بزرگ است و آنگاه تاریخ مانند چنین

## کارشگفت سراغ ندارد»<sup>۱۵</sup>.

شادر و ان کسر وی در آن روز گارچین می پنداشت که «آذربایجان را از این کارهیچ گونه زیان نیست». ولی بعدها به هنگام نگارش «تاریخ-میجده ساله آذربایجان» و «تاریخ مشروطه ایران» به ماهیت امری بود و به نوشتن مطالبی در این زمینه پرداخت که هنوز برای بسیاری از مردم و شاید بخشی از سیاستمداران کشور ما قابل درک نبود. کسر وی اندکی پس از شهریور ۱۳۲۰ در روزنامه پرچم چنین نوشت:

«چون در شهریور گذشته سپاهیان شوروی به آذربایجان آمدند و آن تبدلات رخ داد، حزبی در تبریز بنام «حزب آذربایجان» پدید آمد که یکدسته هوسمندان آنرا بنیاد نهادند. در آن زمان در تبریز از این دسته‌ها بسیار بسته می‌شد و از جمله چند تنی آن دسته‌ها بستند و خود را «حزب آذربایجان» نامیدند و چون کسان بسیار بی‌خرد و بدناد می‌بودند از بودن سپاهیان شوروی در آذربایجان چنین دانستند که اگر لاف کمونیستی زند، کار کنان شوروی حمایت از آنان خواهد کرد. این است ظاهرات کمونیستی از خود نمودند. در حالی که بیشتر ایشان معنی کمونیستی را هم نمی‌دانستند و چون مقصودشان جز هوسبازی و خودنمایی نبود و برای این کار وسیله می‌جستند نخست به آزادی استقلال آذربایجان افتادند و این را یک وسیله خوبی برای خودنمایی‌های خود یافتند. و این است که هواداری از

۱۵ - کسر وی، احمد، شهریاران گمنام، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۲۵ ص ۲۶۵.

زبان‌تر کی را بهانه گرفتند و به کوشش‌های پرداختند. در نهان مقصودشان جداشدن از ایران بود و در راه هوسیازی به چنین اندیشه بسیار غلطی، گستاخی می‌نمودند. ولی در آشکار دعوی تر کی - فارسی را دنبال کرده و روزنامه‌ای بنام آذربایجان بنیاد نهاده در آنجا هر روز گفتارهای می‌نوشتند.

سپس در این اندازه نایستاده به سیاهکاریهای دیگری برخاستند. بدینسان که چون از آذربایجان‌هنوز ریشه تاراجگران و اشرار کنده نشده و در این گوشو آن گوشه کسان بسیاری از آنان بازمانده، اینان فرستادگانی بنزد آنان فرستاده به آشوب و تاراجگری تحریکشان می‌کردند و چون دسته‌هایی از مهاجران در سالهای آخر از قفقاز به آذربایجان آمده و در روستا نیز برآکنده هستند، بادست آنان کمیته‌های تاراج و آدمکشی در دیمه‌ها بنیادمی نهادند»<sup>۱۶</sup>.

چنان که در آغاز اشاره شد نگارنده می‌کوشد تا سرحد امکان از ورود در مسائل سیاسی بپرهیزد و داوری را بر عهده خواننده و اگذارد. ولی این کار تازمانی میسر است که موجب تحریف و اشکال در مسائل تاریخی نشود. نمی‌توان واقعیت را فدای سلیقه کرد. از این‌رو بنای چار اشاره‌ای بسیار مختصر به مسئله آذربایجان را ضرور می‌شمارد.

چنان که خوانندگان آگاهی دارند، در تاریخ ۱۲ شهریور سال ۱۳۴۴ حزبی بنام «فرقة دموکرات آذربایجان» تأسیس شد که سران آن

۱۶ - نامه «پرچم»، شماره ۱۲۰، خرداد ۱۳۲۱.

در آغاز خواستار اجرای قانون اساسی و تشکیل «انجمنهای ایالتی و ولایتی» شدند. مسئولان حزب مذکور نخست از استغلال و تماشی ارضی ایران سخن می‌گفتند و کسانی که آنان را به تجزیه طلبی متهم می‌کردند، دشمن و مفترض می‌خوانندند.

نگارنده فصلنامه به آنچه مورد بحث و تردید است اشاره کند. بلکه تنها به ذکر چند نمونه از اسناد تاریخی و بدینگر سخن نمونه‌هایی از مطالب مندرجه در مطبوعات ارگان «فرقة دموکرات آذربایجان» می‌پردازد و داوری را بر عهده خوانندگان می‌گذارد.

پس از ۲۱ آذر ماه سال ۱۳۲۵ گروهی از مسئولان و افراد «فرقة دموکرات آذربایجان» و حکومت دموکرات‌های آذربایجان به اتحاد شوروی مهاجرت کردند که نگارنده نیز از زمرة آنان بود. مسائلی که در روز گارحا کمیت «فرقة دموکرات آذربایجان» صورت مخفی داشت، پس از مهاجرت به اتحاد شوروی صورتی علنی یافت و جایی برای تردید و گمان باقی نگذارد. گرچه مسئولان دولت شوروی کوشش و افراد اشتند براین که نیتو قصد الحاق آذربایجان ایران به اتحاد شوروی تا آنجا که میسر باشد فاش و بر ملانشود و بهانه‌ای بدست دولت ایران و مخالفان و رقیبان دولت اتحاد شوروی ندهد، ولی با این همه گاه مطالبی منتشر می‌شد که نشان می‌داد هدف و برنامه کار برچه منوال است.

در تاریخ بیست و یکم آذر سال ۱۳۲۹ سران «فرقة دموکرات آذربایجان» تلگرامی به میر جعفر باقراف دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» مخابره کردند

که متن آن در روزنامه «آذربایجان» ارگان کمیته مرکزی «فرقه دموکرات آذربایجان» به چاپ رسید. در متن تلگرام مذکور چنین آمده است :

«پدر عزیز و مهربان میر جعفر باقراف!

خلق آذربایجان جنوبي که جزء لاينفك آذربایجان شمالی است<sup>۱۷</sup>، مانند همه خلفهای جهان، چشم اميد خود را به خلق بزرگ شوروی و دولت شوروی دوخته است»<sup>۱۸</sup>.

از مندرجات تلگرام به سهولت می‌توان به راز این نام‌گذاری پی‌برد و هدف و مقصود نام گذاران و دست پروردگانشان را در جدا کردن آذربایجان از ایران و الحاق آن به اتحاد شوروی دریافت.

در جلسه عمومی فعالان «فرقه دموکرات آذربایجان» بمعناست پنجمین سالگرد تأسیس فرقه مذکور قطعنامه‌ای بتصویب رسید که در آن چنین آمده است:

۱۷ - در پیرامون اصطلاح «آذربایجان جنوبي» و «آذربایجان شمالی» رجوع شود به پیشگفتار کتاب و مقاله نگارنده زیر عنوان «مگر ایرانیان میهن پرست - مرده‌اند؟». و مقاله دیگر نگارنده زیر عنوان «سخنی در پیرامون آذربایجان» که در مجله بررسیهای تاریخی سال ۱۳۴۸ انتشار یافته است.

۱۸ - روزنامه «آذربایجان» شماره ۲۱۳، با کو ۲۳ آذر ۱۳۲۹. متن ترکی تلگرام چنین است:

«عزیز و مهربان آنامیز میر جعفر باقراف! شمال‌بندان آیری‌لماز بیر حصه اولان جنوبي آذربایجان خلقی، دنیانین بوتون خلق لری کیمی اميد گوزونی بویون سروت خل斐نه و سروت دولتینه تیکمیشدیر».

«از کمیته مرکزی فرقه خواستاریم کمدر مقابله توجه و کمکهایی  
که بر ادران همخون ما بویژه رهبر حزب کمونیست آذربایجان  
رفیق میر جعفر باقراف پس از مهاجرت به میهن خود -  
آذربایجان شمالی نسبت بهما مبذول داشته‌اند سپاسگزاری  
کنند»<sup>۱۹</sup>.

چنان‌که از قطعنامه پیداست، بخش ارانو شیر وان قفاز که «آذربایجان-  
شمالی» نامیده شده، به «میهن» مردم آذربایجان ایران بدل گشته  
وساکنان آن بامردم آذربایجان «برادر مخون» شده‌اند.

آیا دلیلی روشنتر از این برای معلوم داشتن مجھول آذربایجان  
می‌توان یافت؟ آیا این سند خود پرده‌ای رازهای نهان برنمی‌گیرد؟  
در تلگرام دیگری که از سوی کمیته مرکزی «فرقه دموکرات-  
آذربایجان» به میر جعفر باقراف<sup>۲۰</sup> دیبر اول کمیته مرکزی حزب

---

۱۹- روزنامه «آذربایجان»، شماره ۱۸۶، باکو، ۱۹ شهریور ۱۳۲۸.

متن ترکی قطعنامه چنین است:

«ئۇزىوردىمىز شمالى آذربايچانما مهاجرت ايندىكىلىن صونرا  
قان قارداشلار يەمىز، خصوصى ايله آذربایجان کمونىست فرقە سىينىن رهبرى-  
مير جعفر باقراف يولداشىن گوستردىگى قايغۇسىندان تىشكىرىتىكى فرقە نىن  
مرکزى كېبىتە سىندان خواهش ايدىرىيەك».

۲۰- میر جعفر باقراف نخست وزیر و دیبر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست.  
جمهوری شوروی سوسالیستی آذربایجان عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی  
حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که پس از مرگ استالین به جرم همکاری و  
همدستی با بریانسک پلیس مخفی شوروی (ک.گ.ب.) محاکمه و اعدام شد.

کمونیست جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان مخابرہ شد ،  
چنین آمده است:

«رهبر عزیز و پدر مهربان رفیق میر جعفر باقر اف ا  
از تأسیس فرقه دمو کرات آذربایجان که رهبری پیکار مقدس خلق  
آذربایجان در راه آزادی ملی و نجات قسمت جنوبی سرزمین  
زاده بومی وطن عزیز ما آذربایجان را که سالها است در زیر  
پنجه های سیاه شو و نیسته ای فارس دست و پا می زند ،  
بر عهده دارد ، سه سال تمام می گذرد ... سومین سال تأسیس این  
فرقه مبارز را به کلیه علاوه امنیت خلق آذربایجان و به شما که رهبر  
عزیز و پدر مهربان ما هستید شاد باش می گوییم . عده ای از اعضای  
فرقه ، حکومت ملی و سازمان فدائی ها ... به قسمت شمالی و  
آزاده طن خود مهاجرت کردند»<sup>۲۱</sup>.  
در این سند ، آذربایجان به عنوان «قسمت جنوبی سرزمین زاده بومی وطن -  
عزیز» نامیده شده که گویا سالها است مردم آن «در زیر پنجه های سیاه

---

- ۲۱ - متن ترکی تلگرام چنین است : « عزیز رهبر و مهربان آتا میز میر جعفر .  
باقر اف بولداش ! بو گون اوچ ایل تمام دور کی دو غما بوردو میز و عزیز وطن میز  
او لان آذربایجان نین جنوب قسمتیند، ایل لر دن بری درس شو و نیست لرینین قارا پنجه  
سی آلتیند اینله بین خلق میزین ملی آزادیتی او غروندا آ پار دیغی مقلع مبارزه سبنه  
رهبر لیک ایتمک ایچون آذربایجان دمو کرات فرقه می تشکل او لو نوش دور .  
بومبارز فرقه نین تشکلینن او چونجی ایل دونومی مناسبه بو توون علاقه ند .  
لری ، آذربایجان خلقینی و عزیز رهبر و مهربان آتا میز او لان سبزی تبر لیک  
اید بیر پلک . نتیجه اعتباری ایله فرقه ، ملی حکومت و فدائی تشکل ایتمندان  
بیر عده ... وطن میزین آزاد شمال قسمتینه مهاجرت ایتدیلر ».   
روزنامه « آذربایجان » شماره ۸۱ ، باکو ، ۱۷ شهریور ۱۳۲۷.

شووینیستهای فارس دست و پا می‌زنند» و «گویا مشولان فرقه (بمقتضت شمالي و آزادوطن خود مهاجرت کرده‌اند».

همان گونه که پیشتر از نظر خوانندگان گذشت، نگارنده کتاب کوشیده است تا آنجا که میسر باشد از ورود، بحث و اظهارنظر در پیرامون مسائل سیاسی دوری گزیند و داوری را بر عهده خواننده واگذارد. ولی این کار نمی‌باشد بهبهای حذف اسناد و مدارک تاریخی صورت می‌پذیرفت. از این‌رو دست کم نقل چند مرک مختصر که از نظر تاریخی و ا Judaemیت است ضرور می‌نمود. تاداوری خوانندگان چه باشد؟

# فهرست اعلام

## نامهای کسان

آندرآس: ۶۵

### الف

- ابراهیم بنال: ۲۰۰
- ابن ابی ساج: ۴۰
- ابن اثیر: ۱۹۶
- ابن بطوطه: ۲۰۴-۲۹
- ابن حوقل: ۷۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۷
- ابن خردادبه: ۳۵-۴۲
- ابن قصلان: ۱۹۱-۱۹۰-۱۸۹
- ابن فقيه: ۱۲-۱۳-۴۱-۳۶
- ابن متفق: ۱۶۶-۱۶۵
- ابن نديم، ابن النديم: ۱۶۵-۱۶۰
- ابوالقداء: ۴۲-۴۳
- ابوبکر: ۱۷۵
- ابودلف: ۴۸
- ابوریحان بیرونی: ۱۲۹-۹۷-۹۶-۶۷
- ابوسعد: ۱۳
- ابوسعید: ۲۰۳

### ت

- آبایف: ۹۳-۹۲-۹۱-۹۰-۳۲-۳۱
- آنانک: ۱۱۲
- آتربات مانسارسپندان: ۱۳
- آتربات - آتروپات: ۱۵۲-۱۵
- آتربات - انورپات: ۱۲-۱۳-
- آذرباد: ۱۵۳-۱۴
- آذر، عبدالرضا: ۱۸۱
- آذرباد: ۱۲
- آذرباد زرادستان: ۱۳
- آذرباد ماراسپندان: ۱۳
- آذرباد مهراسپندان: ۱۳
- آذرنوش، آذرتاش: ۱۴۸
- آرش: ۹۶
- آرین انگین: ۱۱۲
- آشود ہانیوال: ۱۲۸
- آفایف: ۲۱۳
- آل ایلیتور: ۵۰
- آمانوس مارسلینیوس: ۱۱۸
- آنباشیراکاتسی: ۱۱۹-۳۴-۳۳

اسماعيل(فرزند ابراهيم): ١٢٨	ابو مسعود كوفي: ١٤٨
اسمعيل قلى: ٢٠٦	ابونصر القباوي: ١٩٣-١٩٠
اغرثرت: ٨٦	انوربات - اتربات: ١٤-١٣-١٢
افراسيا: ٩٦-٩١-٨٩-٨٦-٨٣	١٥٣-١٥٢-١١٧
افشار(نادرشاه): ٢٠٦	اخشورش: ١٠٣-٧٣
افشار ، ايرج : ٤٢-٢١	ادربي، ابو عبد الله محمد بن محمد: ٢٠٤
-٨٠-٤٣-٤٢-٢١	اديب طوسى: ١٧٥-١٦٣
١٧١-١٠٨	اران: ١٢٠
الب ارسلان: ٢٠٠-١٩٩-١٩٣	ارانشاه: ١٢٦
ال بشكين: ١٩٢	ارجاسپ - ارجت اسب: ٨٧
ال سكتدر: ١٢	اردشير اول (همخانشي): ٧٣
ال كاندر: ١٢	اردشير پاپكان: ١٥٥-١٤٤-١٤٣
امام شافعى: ١٧٣	ارسلان: ١٩٤
امير تيمور: ٢٠٣	اريماء: ١٤٢-١٣٩
امير خيزى، اسماعيل: ٧	اريمايت: ٩٣
انوشيروان: ١٨٠-١٢٥-٣٩-٣٥	اريبارت: ٩٣
١٨١	اريبارنه: ٩٣
اورانسکى-ارانسکى: ١٧١-١٠٦	اريافرن: ٩٣
اوربلی: ١٢٩	اريوبرزن: ٩٣
او سوبگ اف: ٢١٣	اسيمان: ١٥١-٧٣
او شانين: ١٠٥	اسپيتامان - سپيتامان: ٦٩
او غوزخان: ٨٣	استالين: ٤
او غوز: ١٨٩-١٨٨	استر: ١٤١-١٠٣
اولوييا: ٩١	استرابون - استرابون: ١٠٣-١٩-١٧
ايج آغاسى: ٢٠٦	١٢٩-١٢٢-١٢١-١١٩-١١٨
ايرج: ٨٧	استياگ: ٧٣
ايرش: ٩٦	اسرحدون: ١٣٨
ايربچ: ٨٧	اسفنديار: ٦٩
ايسمى خان: ١٨٠	اسكدر بيك منشى: ٤٥
ايشهوئين: ١٣٧	اسكدر مقدوني: ١٨-٦٧-١٣٠
ايشك آغاسى: ٢٠٦	اسكدر (پرقرايوسف): ١٧٦-١٧٥
ايل ييگى: ٢٠٦	

ایلک: ۱۹۳

ایوانف: ۱۵۰-۹۰-۷۱-۷۰-۶۷-

۱۶۷

پ

پانکانوف: ۱۸۳-۱۲۶

پاخوموف: ۱۳۰

پاینله، ابوالقاسم: ۸۵-۸۴-۷۴-۷۲-۷۲

- ۱۵۶-۱۵۲-۱۴۵-۱۴۴-۹۷-۹۱-۸۷

۱۸۲-۱۸۱-۱۷۰

۷۲: Petes پنس

پروخوروف: ۵۷

پشتگ: ۸۷

بطروسفسکی: ۱۳۷-۸

پلیتیوس: ۱۱۹-۱۱۸-۳۲-۳۱-۱۹-۱۸

۱۲۱

پمپه: ۱۲۳

پوردادود: ۸۵-۶۹-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴

- ۹۸-۹۶-۹۵-۹۳-۹۱-۸۹-۸۸-۸۷

۱۵۲-۱۴۴-۱۰۴

پولیبیوس: ۱۶

پیران: ۹۱-۸۷

پیر حاجی حنزناب: ۱۷۶-۱۷۵

پیگو لفکابا: ۱۳۷-۸

پیلس: ۸۷

پیوتروففسکی: ۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸

ت

توفانس ملتنی: ۲۸-۱۷

تجدد، رضا: ۱۶۶

تفاق - دقاق: ۱۹۳

تومسون (نرال): ۲۱۵

توج: ۸۷

پ

بابک خرمی: ۱۶۹-۱۲۸

بارتولد: ۲۶-۲۴-۲۲-۱۵-۱۴

- ۸۰-۷۹-۷۵-۶۴-۵۰-۴۹-۲۸

- ۱۲۷-۱۲۶-۱۲۴-۱۲۳-۸۱

- ۱۹۴-۱۹۳-۱۵۳-۱۴۳-۱۲۳

۲۱۹-۲۱۸-۲۱۷-۲۱۶-۱۹۵

- ۲۲۵-۲۲۲-۲۲۳: میر جعفر

۲۲۶

برخوداریان: ۴۸-۴۷

برهان: ۴۵

بشراری مقدسی، ابو عبدالله: ۴۰-۳۲

۱۶۹

بشتاسب: ۱۵۱

بطلیبوس: ۱۲۲-۴۶-۳۲

بهرامخان: ۱۹۳

بلادزی: ۱۴۶-۱۴۵

بلعمی: ۸۳

بلنیتسکی: ۸

بنو عامر بن لؤی-بنی عامر: ۱۴۶-۱۴۵

بهرام - بهرام گور: ۱۴۴-۱۳-۸

۱۵۶-۱۲۵

بهرام چوینه: ۱۸۲

بیچورین: ۱۸۳-۱۷۹

بیگلریگی: ۲۰۶

بیوراسب: ۱۲

خاقان ترك: ۱۸۰-۸۳	
خاقان خزر - خاقان خزران: ۵۰	
خانلر خانی: ۲۰۶	
خدیو جم، حسین: ۹۵-۱۷۰-۱۷۱	
خسرو انوشیروان: ۳۹-۳۵-۱۲۵ - ۱۲۰	
خشترب: ۱۸۲-۱۸۱-۱۸۰	
خسرو دوم(ابرویز) پرویز: ۱۲۵	
خشاپارشا: ۱۴۱-۱۰۳-۷۳	
خشترباون: ۱۵	
خوارزمی، ابوعبدالله: ۹۵-۱۷۰	
خیابانی، شیخ محمد: ۷-۲۱۸-۵	
دادار بشش: ۱۴۲	
داریوش بزرگ: ۱۵-۱۰۲-۱۳۹-۱۴۲	
داریوش سوم: ۱۱۷-۱۵	
دانیال: ۲-۱۰۲	
دیر ساقی، محمد: ۴۲-۱۷۲-۲۰۵	
دقاق: ۱۹۳	
دقیقی: ۱۶۸	
دورن: ۴۷	
دهخدا، علی‌اکبر: ۱۳-۱۴۹	
دیا کونوف: ۹-۶۸-۷۲-۸۹-۱۰۵ - ۱۰۹	
دینوری، ابوحنیفه: ۱۱۵-۱۱۶-۱۲۹-۱۵۰	
دیودور سیبلی: ۱۷	
دیونیس: ۱۸	
ذ	
ذکاء، بھی: ۱۲-۱۴-۱۳-۱۶-۲۲	
۱۴۰-۱۵۸-۱۴۶-۱۲۰-۱۰۵-۷۸-۲۲	

تور: ۸۵-۸۶-۸۷	
توغان: ۱۸۷	
تولستوی، لو: ۲۱۲	
تیرداد یکم (شاه آلبانا): ۲۵	
تیگلات بالصر: ۱۳۸	
تیل: ۶۵	
تبمود: ۲۰۳	

## ج

جبفو: ۱۹۰	
جمفر سلطان القرائی: ۱۷۶	
جوانشیر: ۱۲۸	
جنیدی، فریدون: ۱۶۳-۱۷۵	

## ج

چخی ییگ: ۱۹۹

## ح

حاجی مراد: ۲۱۲	
حافظ حسین کربلای نبریزی: ۱۷۵ - ۱۷۶	
حدیبدی، حسین: ۵	
حلواچی اغلی: ۲۰۶	
حمدالله مستوفی: ۴۲-۱۷۴-۲۰۵	
حمزة بن حسن اصفهانی: ۱۴۸-۱۴۹	
۱۵۱	

## خ

خازانوف: ۲۷

سارگن: ۱۰۷	- ۱۹۹-۱۹۶-۱۷۵-۱۶۳-۱۶۲-۱۶۱
سالارزبان: ۴۰	۲۰۶-۲۰۵-۲۰۱
مالتکوف شدین: ۲۰۲	
سبوس: ۱۲۸	و
سبکین: ۱۹۲	
سپتامان-سپتاما: ۱۵۲-۱۵۱-۲۳-۶۸	رامین: ۱۴۴-۹۷
سپتامس: ۷۳	رسم: ۶۹
سنرویوا: ۸	رسولزاده: ۲۱۳
سرداش: ۲۰۶	رشید الدین فضل الله همدانی: ۱۸۹-۱۸۸
سرم: ۸۵	رشید پاسمنی: ۱۲۲
سزار: ۱۷	رضا، عنایت الله: ۷۶ - ۷۳ - ۵-۴-۲-۱
سعدین ای و قاص: ۱۴۵	- ۱۵۴-۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸-۹۳-۹۲-۹۰
سلجوق: ۱۹۳-۱۹۴-۱۹۸	۱۵۵
سلم: ۸۵	دضازاده ملک، رحیم: ۱۷۵-۱۶۳
سرقندی: ۴۵	روحی انصار جانی: ۱۷۵-۱۶۳
سیاوش: ۸۸	رودکی: ۷۹
سیاوش - سیاوش: ۸۹-۸۸-۶۷	روزبه (عبدالله بن مقفع): ۱۶۵

## ش

شاپور اول: ۱۵۵-۱۵۴-۲۳	شادخو: ۶۷
شاه اسماعیل: ۲۰۶-۲۰۵	زرتشت ، زردشت ، زرادشت : ۶۹
شروعشاه: ۴۰	۱۵۶-۱۵۲-۱۵۱-۱۳۲
شریفزاده: ۲۱۳	زلالیان: ۱۹۹-۱۸۷-۱۸۶-۱۰-۳-۸۲-۷۷
شعار، جعفر: ۱۴۸-۷۷-۴۰-۴۸-۳۷	
۱۷۲-۱۷۲-۱۵۱-۱۲۹	ژ
شهرب: ۱۵	زوستی نین دوم: ۳۲
شهربان: ۱۵	
شیخ اغلی: ۲۰۶	
شیخ شامل: ۲۱۲	

## ذ

ذاخو: ۶۷
زرتشت ، زردشت ، زرادشت : ۶۹
۱۵۶-۱۵۲-۱۵۱-۱۳۲
زلالیان: ۱۹۹-۱۸۷-۱۸۶-۱۰-۳-۸۲-۷۷

## ژ

زوستی نین دوم: ۳۲
ساتراپ: ۱۱۷-۱۵

## س

## غ

غور اف، ب: ۱۵۰ - ۱۰۴-۹۰-۷۰

## ف

فایق: ۱۹۴

فتحعلیشاه قاجار: ۲۱۱

فخرالدین اسعد گرانی: ۹۷

فراسیا - فراسپاک: ۸۶

فردوسی: ۱۸۱-۱۸۰-۱۲

فرنگریسن: ۸۶

فرنگیس: ۸۷

فروده: ۱۵۲-۹۵-۹۲

فرهاد سرم: ۱۳۰

فره وشی، بهرام: ۶۹-۶۶ ۶۵-۶۴ -

- ۱۴۲-۱۴۳-۹۸-۹۶-۹۵-۹۳-۹۱-۸۷

۱۵۷-۱۵۶

فریباک: ۹۱

فریان - فریانه: ۹۰-۸۷

فریدون: ۹۸-۹۴-۸۶-۸۵

فلاویوس، یوسف: ۱۴۳-۱۶

فلیانوس: ۹۱

فیران: ۹۱

فیروز: ۱۸۱-۱۲۵

## ق

قاپوچی: ۲۰۶

قارن: ۱۴۲

## ط

طباطبائی، ابوالفضل: ۱۸۹ - ۱۹۰ -

۱۹۲-۱۹۱

طبری، محمد بن جریر: ۸۷ - ۸۵-۸۳

۱۵۹ - ۱۵۲-۱۴۵-۱۴۲-۹۷-۹۶-۹۱

۱۸۱

طنان: ۱۸۲

طفلی یگث، طفل: ۱۹۹-۱۹۷

طهماسبیلی: ۲۰۶

طوج: ۸۷

## ع

عباس میرزا: ۵۶

عبداله بن طاهر: ۱۴۹-۱۴۸

عبداله بن مقع: ۱۶۶-۱۶۵

عبدالهیف، فتحاله: ۹

عبدین وہیان: ۱۲۵

عثمان بن عفان: ۱۲۵

عز الدین عادل بن یوسف تبریزی: ۱۷۷

علاءالله: ۱۹۵

علاء بن وهب: ۱۲۵

علی نگین: ۱۹۵-۱۹۳

علی کمال: ۸۳

علی یف، افراد (علی یف، ای): ۲۲ -

۱۲۸-۱۲۱-۴۷-۲۵-۲۲

عمواغلی: ۲۰۶

قارنجه بیگ: ۲۰۶

قازان: ۲۰۴

قباد: ۳۹

قتلمش: ۲۰۰

قیبیه بن مسلم باهله: ۱۸۵

قرایوسف: ۱۷۵

قرداس: ۲۰۶

قرزل: ۱۹۷

قطران تبریزی: ۱۹۷-۱۶۹-۱۶۸

قد خمس خان: ۲۰۶

## سک

کارنگ، عبدالملی: ۱۷۵-۱۶۳

کاظم زاده: ۲۱۳

کاهن: ۱۸۶-۱۸۵-۷۸-۷۷

کتزیاس: ۷۳-۱۷

کر تیر: ۱۵۵-۱۵۴-۲۳

کردانشاه مادی (کورتان شاه مادیک):

۱۴۳

کرزی اوغلو: ۱۰۰

کرسوزد (گرسیوز): ۸۷-۸۶

کریمسکی: ۴۹

کریمی، بهمن: ۱۸۹-۱۸۸

کز نفون: ۱۷

کسر وی، احمد: ۱۲-۱۳-۱۲-۱۱-۷

-۱۵۸-۱۴۶-۱۲۰-۱۰۵-۷۸-۳۱-۲۵

-۱۹۶-۱۷۵-۱۶۳-۱۶۲-۱۶۱-۱۶۰

-۲۰۵-۲۰۳-۲۰۱-۱۹۹-۱۹۸-۱۹۷

۲۲۱-۲۲۰-۲۱۹-۲۰۶

کشاورز، کریم: ۸۱-۸۰-۷۹-۶۸-۹-۸

مصطفی کمال: ۱۱۲-۶۱	L
معاویه: ۱۴۷-۱۲۸	لاتیف: ۲۳
معتصم: ۱۷۶-۱۷۲	لبن: ۱۰-۹
معین، محمد: ۱۰۴-۴۵	لوکونین، و. گک: ۱۵۵-۱۵۴
منجیک: ۱۶۸	لهراسب: ۱۵۱-۷۲-۷۲
منصور بن نوح: ۱۹۴	باتوف: ۲۳
منوچهر: ۹۶	M
مناند: ۱۸۱	مار، ن. یا: ۵۰-۲۶-۲۵
منوئه: ۱۳۷	مارکوارت: ۱۶۹-۶۵-۴۸-۴۴
موحد، محمدعلی: ۲۰۴-۲۹	مازیار: ۱۷۲
مورادچیک: ۱۸۵	مامون: ۱۷۲-۱۴۹-۱۴۸
موسی خورنی: ۱۲۱-۱۲۰-۳۳-۲۲	ماهوی سوری: ۸۳
۱۶۹-۱۳۲	ماهیارنوایی: ۱۷۵-۱۶۳
موسی کاگان کاتوانی: ۱۲۵-۵۰-۳۴	متین، غلامحسین: ۹
۱۸۳-۱۲۸	محمد بن زفر: ۱۹۲-۱۹۰
مولر: ۱۱۴-۱۲	محمد حسین بن خلف تبریزی (برهان): ۴۵
میرزا شاهرخ: ۱۷۵	محمد روادی: ۱۹۵
مینورسکی: ۱۱۴-۱۱۰	محمود غزنوی: ۱۹۵-۱۹۲
مینوی، مجتبی: ۱۶۶	مدرس رضوی: ۱۹۰
N	مرزبان بن محمد مسافر: ۴۰
نادرشاه افشار: ۲۰۶	م Saunders، ح: ۱۵۱-۱۴۶-۳۷-۳۶-۱۲
ناطق، ناصح: ۱۷۵-۱۶۳	مسعود غزنوی: ۱۹۶
ناصرخسرو: ۱۷۰-۱۶۸	مسعودی، علی بن حبیب: ۸۲-۷۲-۷۲-۷۲
نامق اور کون، حسین: ۱۱۱	۱۷۰-۱۵۱-۱۴۶-۸۲
ترشخی: ۱۷۳	مسیح: ۱۳۳-۱۳۱-۱۲۷-۱۰۴-۶۷-۲۹
نشأت، صادق: ۱۴۷	مشکور، محمد جواد: ۱۷۵-۱۶۳-۸۳
نظمی: ۳۹	۲۰۳-۱۷۷-۱۲۶
نوح: ۸۹	
نوح بن منصور سامانی: ۱۹۳	

هرمزد چهارم: ۱۸۲  
هرودوت: ۶۹-۷۰-۹۲-۱۱۴-۱۱۵  
هکاتیوس میلتی: ۱۱۴  
هلاکو: ۲۰۳  
همام تبریزی: ۱۷۶

## ۵

یاقوت حموی: ۲۸-۳۹  
یاکوبوسکی: ۸-۱۳۷  
یامپولسکی: ۵۰-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷  
یانوفسکی: ۴۶  
یغۇر: ۱۹۰  
یرمیان: ۵۰  
یزدگرد: ۸۳  
یزدگرد اول: ۱۲۷  
یزدگرد دوم: ۱۲۴  
یزدگرد سوم: ۸۳-۱۸۴  
یشتاب: ۷۳  
یعقوبی: ۱۲۷-۱۶۹  
بنال کوچک: ۱۹۲  
یوستی: ۶۵-۸۸  
یوسینیانوس دوم: ۳۴  
یوسف اف: ۱۱۰  
بولداش: ۲۰۶

نودی پاشا: ۲۱۴  
نیکلای دوم (امپراتور روسیه): ۲۱۳

## ۶

واردان (وارطان)، میکونیان: ۳۶  
واهارشاک: ۲۵  
وراز: ۸۷-۱۵۵  
وران- نیرداد: ۵۰-۱۲۸  
وردان: ۳۶  
وزین پور، نادر: ۱۶۸  
ولوگز: ۲۵  
وهرام پنجم: ۱۳  
وهودان: ۱۹۵-۱۹۶-۱۹۹  
ویس: ۱۴۴  
ویتر: ۸۰  
ویستان: ۹۱  
ویسه - وئیک: ۸۷-۹۱  
ویشتاب: ۶۸  
وینکلر: ۱۳۹

## ۷

های شاه: ۱۲۵  
هایلک: ۱۲۵  
هراکلیوس: ۱۸۲  
هرمان: ۱۱۴

# فام جایها

-۱۶۴-۱۶۳-۱۶۲-۱۶۱-۱۶۰-۱۵۹  
 -۱۷۱-۱۷۰-۱۶۹-۱۶۸-۱۶۶-۱۶۵  
 -۱۷۲-۱۷۶-۱۷۵-۱۷۴-۱۷۳ ۱۷۲  
 -۱۸۷-۱۸۶-۱۸۵-۱۸۴-۱۷۹-۱۷۸  
 -۲۰۳-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۸-۱۹۷-۱۹۶  
 -۲۱۶-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۱-۲۰۹-۲۰۸  
 -۲۲۲-۲۲۱-۲۲۰-۲۱۹-۲۱۸-۲۱۷  
             ۲۲۶-۲۲۵-۲۲۴-۲۲۳  
 آذربایجان شوری: ۱۰۹-۱۷  
 آذربایگان: ۱۶-۱۴-۱۲-۵-۴-۳  
 - ۴۱-۳۷-۳۵-۳۳-۲۶-۲۵-۱۹  
 - ۱۶۳-۱۵۵-۶۸-۵۱-۵۰-۴۶  
         ۲۲۱-۲۲۰-۱۹۸-۱۹۷-۱۹۶  
 آذربزین مهر: ۱۵۷  
 آذرفونیغ-آذرفونیغ: ۱۵۷  
 آذرگشپ-آذرگشپ: ۱۵۶-۳۹  
             ۱۵۷  
 آرال: ۱۹۸-۱۹۰-۱۸۰-۹۷-۲۶  
 آران: ۳۲-۲۹-۲۸-۲۵-۲۲-۲۳  
 آرزو: ۱۶۲  
 آریانوی: ۲۲  
 آریانیه: ۲۲  
 آریاویج: ۷۲-۷۰-۶۹  
 آزادیستان: ۲۱۹-۲۱۸  
 آستارا: ۱۳۴-۱۷  
 آسیا: ۱۰۰-۸۲-۲۷-۱۷

## T

آب باریک: ۱۶۲  
 آبخازه: ۴۱  
 آشوران: ۱۲۴-۴۶  
 آبگرم: ۱۶۱-۷۹  
 آترپاتakan- اتروپاتakan: ۱۵-۱۵۶  
 آتروپاتن: ۳۲-۱۸-۱۵-۱۴-۱۱-۱۱۸  
 آتورپاتakan: ۱۱۲-۵۲-۲۲-۱۴-۱۲-۱۵۲  
 آخشو: ۷۹  
 آذرآبادگان: ۱۲  
 آذرباداقان: ۱۲  
 آذربادگان: ۱۸-۱۶-۱۵-۱۴-۱۲-۱۲-۱۵۳  
 آذربایاقان: ۱۲  
 آذربایجان: ۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۳-۲-۱  
 ۳۷-۳۵-۲۶-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۲  
 ۴۶-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸  
 ۵۷-۵۶-۵۳-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹-۴۸-۴۷  
 -۱۱۳-۱۱۱-۱۰۱-۷۵-۶۸-۶۴-۵۸  
 -۱۴۱-۱۴۰-۱۳۵-۱۳۳-۱۳۱-۱۱۶  
 -۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۳  
 -۱۵۸-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵-۱۵۴-۱۵۳

-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳-۱۲۲  
 -۱۲۲-۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱-۱۲۰-۱۲۸  
 ۲۰۷-۱۸۵-۱۸۲-۱۵۲-۱۵۵-۱۵۲  
 آنای: ۸۲-۷۷-۷۵  
 آلمان: ۹۲-۵۲  
 آلوان: ۱۲۰-۲۲-۲۱  
 آلوانک: ۱۲۰-۲۲-۲۱  
 آمل: ۱۹۷-۸۰  
 آمو: ۷۹  
 آمودریا: ۱۹۲-۹۷-۹۵-۷۹-۷۰  
 آنانولی: ۱۸۷-۱۰۱-۸۴-۷۵  
 آنکارا: ۱۸۷-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰  
 آنی: ۲۰۰

## الف

ابیرپوشوت: ۹۶  
 ابر شهر: ۱۵۵  
 ابهر رود: ۱۶۱  
 ایورد: ۱۹۵-۸۰  
 اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی: ۷  
 اتحاد شوروی: ۲۱۶-۰۳  
 انروپا تون: ۱۲۱-۱۱۸-۱۱۷-۳۲-۲۱-۱۲۱  
 ۱۵۲-۱۵۰-۱۴۳  
 اتل: ۱۱۱-۲۹  
 انور پاتگان - انور پاتگان: ۵۳-۱۲  
 - ۱۲۶-۱۲۴-۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱-۱۲۱  
 ۱۵۳-۱۵۲-۱۵۱  
 اخیت: ۸۰  
 اورهادگان: ۵۳  
 ادریجان - ادریستان: ۲۱-۱۵۲-۵۳

آباب: ۸۰  
 آبای صفیر: ۱۱۲-۱۱۳-۱۸۵-۱۸۲-۱۲۰-۰-۱۹۸-۱۹۲-۱۸۸-۱۸۶  
 ۲۱۲-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۳  
 آسای مقدم: ۱۰۲-۱۰۰-۹۹-۶-۳-۲۰۸  
 آسای مبانه - آسای مرکزی: ۶۲-۱۰۲-۸۳-۸۲-۸۰-۷۸-۷۷-۷۵  
 - ۱۶۳-۱۵۹-۱۳۵-۱۱۱-۱۰۵  
 ۲۱۰-۱۹۸-۱۸۶-۱۸۵-۱۶۴  
 آشور: ۱۲۰-۱۳۸-۱۰۴  
 آغوان: ۲۷-۳۲-۳۲-۲۲-۲۱-۲۰-۱۱۹-۴۹  
 - ۱۲۸-۱۲۶-۱۲۰-۱۲۰-۲۱  
 آفریقا: ۲۷  
 آفریبکت: ۸۰  
 آق سو: ۸۱  
 آق کول: ۸۱  
 آلان: ۳۵-۳۰-۲۹-۲۸-۲۵-۲۱  
 آلانی: ۲۸  
 آلانیا: ۲۸  
 آلازان: ۴۷-۴۶-۳۲-۳۲-۱۹-۱۸  
 آلازانی: ۱۲۱-۱۱۹-۱۱۸-۴۷-۳۲  
 آلان: ۲۵  
 آلانوی: ۲۲  
 آلانی: ۸-۱-۱۲۱-۱۲۲-۱۱۷-۹-۸  
 ۱۵۵-۱۳۳-۱۳۲-۱۲۲-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۶  
 آلبایا: ۱-۱۱-۸-۳-۲-۱-۲۰-۱۹-۱۸  
 - ۱۱۲-۱۱۳-۲۶-۳۲-۳۱-۳۰-۲۶  
 - ۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۶

ارمنیه: ۱۷۲-۲۱-۳۸-۳۷-۲۶	۲۱۰-۲۰۲	ارمنیه. ارمیه. ارومیه: ۱۳۶-۸۹-۴۲	۱۷۱-۱۶۶
-۱۳۶-۸۹-۴۲	۱۹۶-۱۶۱-۱۵۶-۱۵۱-۱۴۵-۱۳۸	اراپا: ۹۹-۸۶-۸۲-۷۸-۲۸-۲۷-۱۷	ادیانه: ۱۵۵
۱۸۲-۱۲۲-۱۰۰	۱۸۲-۱۲۲-۱۰۰	اروپا: ۹۹-۸۶-۸۲-۷۸-۲۸-۲۷-۱۷	ارارات: ۱۳۹
۷۹	۷۹	ارهن:	اران: ۱-۲-۳-۲-۲۵-۲۵-۲۲-۲۲-۲۱-۴-۳-۲-۳۹
اسپانیا: ۱۷۲-۲۷-۲۵	۱۷۲-۲۷-۲۵	اسپانیا:	-۳۸-۳۸-۳۷-۳۶-۲۵-۳۴-۳۲-۳۰
۱۹۵	۱۹۵	اسپهان:	-۲۸-۲۶-۴۵-۴۵-۴۲-۴۲-۴۲-۴۱-۴۰
استانبول: ۱۰۰-۹۹-۸۴-۶۳-۶۲	۱۱۲-۱۱۰-۱۰۲	استانبول:	-۱۲۶-۱۲۰-۱۱۳-۶۵-۵۳-۵۱-۴۹
۵۳	۵۳	استاورپول:	-۲۰۲-۱۹۶-۱۸۷-۱۸۳-۱۷۰-۱۲۸
۱۶۲	۱۶۲	استی بولاغ:	۲۱۹-۲۱۸-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۱-۲۰۳
۸۵	۸۵	اسکاندنبایوی:	اردبیل: ۱۵
۷۹	۷۹	اسکندرکام:	ارتاخ: ۲۸
۸۰	۸۰	اشترکت:	ارجاق: ۲۲
۱۶۲	۱۶۲	اشگه سو:	اردان: ۲۳
۱۶۲	۱۶۲	اشگ:	اردبیل: ۱۵
۴۰	۴۰	اشنه-اشنویه:	اردکان: ۱۳
۱۵۴-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶	۱۵۴-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶	اصفهان:	اردکان: ۱۷۲-۱۶۱-۴۲-۴۱-۴۰
۲۰۲-۲۰۰-۱۷۱-۱۶۶-۱۶۵	۲۰۲-۲۰۰-۱۷۱-۱۶۶-۱۶۵	افراساپ:	-۵۱-۴۹-۴۸-۴۷-۴۵-۴۳-۴۱-۳۹
۹۶-۹۱-۸۹-۸۶-۸۳	۹۶-۹۱-۸۹-۸۶-۸۳	افرینکت:	-۱۱۵-۱۱۲-۵۸-۵۷-۵۶-۵۳-۵۲
۸۰	۸۰	افغانستان:	۲۱۱-۱۵۰-۱۴۹
۲۰۰-۶۸-۳۹	۲۰۰-۶۸-۳۹	افغانوس کبیر:	اردباران: ۱۶۱
۸۵	۸۵	افغانوس هند:	ارس: ۱۰-۱۶-۳۷-۳۶-۳۱-۲۶-۲۵-۱۶
۸۹	۸۹	اکباتانا:	-۵۱-۴۹-۴۸-۴۷-۴۵-۴۳-۴۱-۳۹
۱۰۰-۱۱۵-۱۰۲	۱۰۰-۱۱۵-۱۰۲	اکد:	-۱۱۵-۱۱۲-۵۸-۵۷-۵۶-۵۳-۵۲
۱۱۶-۱۰۷	۱۱۶-۱۰۷	البرز:	۲۱۱-۱۵۰-۱۴۹
۱۳۹-۶۶	۱۳۹-۶۶	الجبال:	ارسغان: ۱۳
۲۵	۲۵	الران:	ارض روم: ۲۰۰
۳۹-۳۲-۳۰-۲۷-۲۵-۲۴-۲۲-۲۱	۳۹-۳۲-۳۰-۲۷-۲۵-۲۴-۲۲-۲۱	الران:	ارمنستان: ۲۴-۳۳-۳۱-۲۵-۲۴-۲۳-۹
			۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۸-۳۶-۳۵
			۱۲۵-۱۲۳-۱۱۸-۸۴-۸۲-۵۷-۵۶-۵۲
			-۱۵۴-۱۵۲-۱۴۳-۱۴۲-۱۳۱-۱۲۸
			-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۷-۱۸۷-۱۸۵-۱۰۰

-۱۴۷-۱۴۶-۱۲۵-۱۲۴-۱۲۱-۱۲۰	اللان: ۲۸
-۱۵۴-۱۵۳-۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰-۱۲۸	الوند: ۱۵۰
-۱۶۸-۱۵۹-۱۵۸-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵	اليزابت پل-اليزابتوپول: ۵۳
-۱۸۶-۱۸۲-۱۸۲-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۲	انار: ۴۲
-۲۰۳-۱۹۵-۱۹۰-۱۸۹-۱۸۸-۱۸۷	اندرا آب: ۷۹
-۲۱۵-۲۱۲-۲۱۱-۲۰۸-۲۰۷-۲۰۶	اندھرا پرادرش: ۱۰۹
-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۲-۲۲۱-۲۲۰-۲۱۹	اندیزان-اندیجان-اندیگان: ۸۰
	انزان: ۱۰۶
۲۲۵	انشان: ۱۰۸-۱۰۶
ایرانشاه: ۱۶۱	انطاکیه: ۱۵۲
ایرانشهر: ۱۵۵-۳۹	انگلستان-انگلیس: ۲۱۵-۹
ایران ویج- ایران ویجه- ایرین ویجه:	انگوران: ۱۶۱
۹۷-۶۹ ۶۸-۶۵-۶۴	انبران: ۱۵۵-۱۵۴-۷۴
ایروان: ۲۰-۱۰۵-۱۰۴-۹۹-۸۵-۵۳-۲۰	اوئی-اوئی-اوین-اوتن: ۱۱۶-۱۱۵
۲۰۰-۱۲۸-۱۱۲	اوتبگ: ۴۸
ایرون: ۲۸	اورجونیگیدزه: ۳۰
ایرین: ۶۴	اورخون: ۱۸۰
ایلام: ۱۱۰ ۱۰۸-۱۰۶	اورگنج: ۱۹۲-۸۰-۶۷
ایوری: ۱۲۱-۱۱۸	اوست- اوستی: ۹۲-۳۲-۲۹-۲۸
.	اوست یورت: ۱۸۹
ب	اوکرائین: ۲۱۰
بابا سرخه: ۱۶۱	اهر: ۴۴
بابل: ۱۴۲-۱۲۳	ایبری- ایریا: ۱۵۳-۱۲۳-۴۹-۳۴-۸
باختر- باکتریا: ۷۹-۷۲-۶۹-۶۸-۶۷	۱۵۲
بارآب: ۷۹	ایجرود: ۱۶۱
بازرگان: ۱۳	ایران: ۴۰-۴۹-۴۸-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷
باکو: ۲۱۴-۵۳-۲۱-۲۵-۲۲-۲۳-۴	-۴۶-۴۵-۵۱-۴۹-۴۸-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷
۲۲۵-۲۲۴-۲۱۹-۲۱۵	-۷۶-۷۷-۷۲-۷۱-۶۸-۶۵-۵۸-۵۷
باکویه: ۳۱	۹۴-۹۱-۹۰-۸۸-۸۷-۸۶-۸۵-۸۰-۷۹
باتیک: ۲۱۰	-۱۲۵-۱۲۲-۱۲۳-۱۰۴-۹۷-۹۶-۹۵
بالکار(بلفار-بلغار): ۱۸۹	-۱۳۹-۱۳۸-۱۳۷-۱۳۶-۱۳۵-۱۳۳

بومادوس:	۱۵	بامیان:	۷۹
بهارستان:	۱۶۱	بانستان:	۱۶۱
بهرمان:	۱۶۱	بتم:	۷۹
پیدک:	۱۶۲	بخارا:	۱۹۳-۱۹۰-۸۰
بیرون:	۸۰	بدخشنان:	۷۹
بیزانس:	۱۸۶-۱۸۵-۲۱	بد:	۱۶۹
بیستون:	۱۴۲-۱۴۱	برداد:	۸۰
بیکنده:	۸۰	بردع:	۱۲۷-۲۱-۳۹-۳۵
بیلگان:	۲۲-۲۱-۳۷-۳۵-۱۳	بردعه- برذعه:	-۵۰-۴۳-۲۱-۳۹-۳۵
بیلکان:	۳۵-۱۳		۱۷۳
بیله سوار:	۱۶۱	بردیج:	۴۱-۳۹
بیوک دکن:	۲۳	برزنج:	۴۱
۴		برزند:	۴۰-۳۶
پارسون آ:	۱۲۸	برزه:	۳۶
پارس:	۱۰۳-۱۴۱-۱۴۰-۱۳۸-	برسان:	۸۰
	۱۵۵	برش:	۱۶۱
پاروسا:	۱۳۸	برکری:	۴۰-۳۶
پاریس:	۱۸۶-۱۷۹-۱۸-۲	برلین:	۱۸۵
پامیر:	۷۹	بست:	۱۸۱
پرتو میرثو:	۱۲۷-۵۰-۲۸	بسنان آباد:	۱۶۱
بل دشت:	۱۶۱	بصره:	۲۰۱-۱۴۸-۱۲۷
بنچ:	۷۹	بغداد آباد:	۸۰
پنجاب:	۱۸۲	بغداد:	۲۰۲
پنجیکت:	۸۰	بغدادک- بقدادک:	۸۰
پهله:	۱۷۱-۱۶۵	blasjan:	۳۶
پشاور:	۱۵۲	پلاشکان- بلاسگان:	۱۵۵-۱۵۴-۳۶-۲۳
پیکان:	۷۹	پلاشکرت- بلاشکرد:	۲۱
پی کنده:	۸۰	بلغ:	۱۶۵-۱۵۱-۹۷-۷۹-۷۶-۷۳-۲۲
			۲۰۰
		بورآب:	۷۹
		بوشهر:	۱۰۶

-۱۰۸-۱۰۵-۹۸-۹۷-۹۶-۹۵-۹۳  
 -۱۲۸-۱۳۷-۱۲۴-۱۲۰-۱۱۶-۱۱۵  
 -۱۴۶-۱۴۵-۱۴۴-۱۴۳-۱۴۰-۱۳۹  
 -۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷  
 -۱۶۰-۱۵۸-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵-۱۵۴  
 -۱۹۱-۱۹۰-۱۸۹-۱۸۸-۱۸۲-۱۶۴  
 -۲۰۱-۱۹۸-۱۹۷-۱۹۶-۱۹۳-۱۹۲  
 ۲۲۱-۲۱۹-۲۰۶-۲۰۵-۲۰۴-۲۰۳

## ت

تاراب: ۸۰  
 تازه کند: ۱۶۱  
 تاشکند: ۱۹۱  
 تبت: ۱۸۲  
 تبریز: ۱۷۵-۱۶۸-۱۶۱-۲۴-۴۰-۳۶  
 ۱۲۱-۲۱۸-۲۰۶-۲۰۴-۲۰۳  
 تجن: ۶۷  
 تخاران: ۷۹  
 ترتر: ۴۹  
 نرسه: ۱۵۲  
 ترکستان: ۱۹۹-۸۴-۸۱-۸۰  
 نرکمانچای: ۲۱۱  
 ترکب: ۹۹-۸۲-۷۵-۶۳-۵۹-۵۶-۵۳  
 ۲۱۳-۲۰۹-۱۶۳-۱۱۲  
 تسج: ۲۰۵  
 نفیس: -۵۲-۴۸-۴۵-۴۱-۳۹-۳۵-۳۲  
 ۲۱۲-۱۸۳  
 تکلو: ۲۰۶  
 تگه‌آب: ۱۶۱  
 توران: ۸۶-۸۵-۸۴-۸۳-۸۲-۸۱-۳  
 ۹۸-۹۷-۹۵-۹۴-۹۲-۹۱-۹۰-۸۸-۸۷  
 ۹۹  
 توس: ۱۸۰  
 تونس: ۸۰  
 تهران: -۲۵-۲۲-۲۲-۱۳-۱۲-۹-۸-۴  
 ۶۶-۶۵-۶۴-۴۳-۴۱-۴-۳۷-۳۶-۲۹  
 -۷۹-۷۸-۷۷-۷۳-۷۲-۶۹-۶۸-۶۷-  
 ۹۱-۸۹-۸۸-۸۷-۸۵-۸۳-۸۱-۸۰

## ج

جابر وان: ۱۵۶  
 جبل-جبال: ۲۰۰-۱۴۹-۱۴۸  
 جرزان: ۳۵  
 جرباب: ۷۹  
 جزیره آرزو: ۱۶۲  
 جزیره اشگ، ۱۶۲  
 جزیره العرب: ۱۵۹  
 جگر بند: ۸۰  
 جمهوری آذربایجان: ۱۱-۷-۲۱۴-۲۱۲-  
 ۲۱۹-۲۱۸-۲۱۷-۲۱۵  
 جمهوری خلق چین: ۴  
 جمهوری سوری سویاپنی  
 آذربایجان: ۱۰-۱-۱۱-۱۶-۱۴-۱۲-۲۲۵-۲۲۳  
 جنزو: ۱۵۶-۲۳-۲۱-۲۹  
 جویبار بکار: ۷۹  
 جویبار شیشه گران: ۷۹  
 جوزدان: ۱۶۲  
 جیحون: ۹۷-۹۵-۸۳-۷۹-۷۲

۱۹۵-۱۹۴-۱۸۲-۱۷۱	
خرنگ:	۸۰
خرفان رود:	۷۹
خرم دره:	۱۶۱
خسز: ۲۶-۴۲-۳۵-۳۴-۳۱-۱۸-۱۷	
۱۳۶-۱۳۵-۱۳۴-۱۲۱-۱۱۸-۸۹-۴۷	
۱۸۲-۱۶۷-۱۲۱	
خشتر:	۱۵
خشتر و سوک:	۸۷
خطغال:	۱۷۵-۱۷۴-۱۶۳-۲۲
خلیج فارس:	۲۰۱
خمسه:	۳۹
خنان:	۲۱
خواپریز:	۶۷
خوارزم:	-۷۰-۶۹-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴
۲۰۰-۱۹۰-۱۸۹-۹۷-۸۶-۸۰	
خوانوت:	۹۶
خور خوره:	۱۶۱
خوزستان:	۱۶۵-۱۵۵-۱۰۶
خوش مقام:	۱۶۱
خوشهدره:	۱۶۱
خونارا کرت:	۲۸
خونه:	۳۶
خوی:	۱۶۱-۴۴-۴۰-۴۶
خیاو:	۴۴

۵

چاج:	۱۹۱-۸۰-۷۹
چار جوب چار جوی:	۷۹-۶۷
چرمنگان:	۷۹
چور:	۱۲۵-۱۲۲
جهرگان:	۱۶۱
چیجست:	۱۶۱-۸۹
چیم کند:	۱۸۹
چین:	۱۸۱-۱۸۰-۱۷۹-۷۷-۷۵-۴
ح	
حبش:	۷۳
حنز:	۱۶۳
حلوان:	۲۰۰
خ	
خاقانات (شرقی و غربی):	-۱۸۲-۱۸۳
خاقانات خزر:	۲۹
خامه:	۷۹
خانگاه:	۸۰
خاور دور:	۷۹
خاولک:	۷۹
خبله:	۳۲
خجستان:	۸۰
خدا آفرین:	۱۶۱
خدا آباد:	۸۰
خراسان:	-۱۶۶-۱۶۵-۱۵۷-۷۲-۶۸

	داغستان، ۲۱۲-۱۳۴-۱۱۸-۵۳-۲۷
	دانوب: ۸۶
	داهی: ۹۵-۹۴
	درآورد: ۴۴
راشت (رشت در آسیای میانه): ۷۹	-۴۷-۴۱-۳۴-۱۷
رامن: ۸۰	در بنلدر بندققاز: ۱۵۴-۱۲۷-۱۲۵-۱۲۴-۴۸
رانی: ۲۲	در نگان: ۷۰
رخچ: ۱۸۱	دروون: ۸۰
رزمان: ۸۰	دره دیز: ۱۶۱
رس: ۳۷	دریای خزر: ۵۲-۴۷-۴۶-۴۱-۳۱-۱۸
۱۲۵-۱۷۲-۴	-۱۲۵-۱۲۵-۱۲۲-۱۲۱-۱۱۸-۸۹
رشت: ۱۶۱	دریای سیاه: ۱۲۳-۸۹-۸۶-۵۳-۲۷
رشگان: ۱۶۱	دریای مدیترانه: ۲۰۰-۸۹
رگا: ۶۸	دزمار: ۴۴
رودبار: ۳۹	دزوراگت: ۴۸
رودباران: ۶۸	دستگرد - دستکرت - دستجرد: ۱۵۵
رودک: ۷۹	۱۶۱
رودزان: ۸۰	دوآب: ۱۶۱
روس: ۹-۶-۱۰-۹-۶	دهخوارقان (دهخورگان دهخوارگان): ۱۶۱-۴۰
۲۱۱-۵۷-۵۲-۵۱-۲۵-۱۰-	دهستان: ۱۸۱
۲۲۰-۲۱۷-۲۱۴-۲۱۳-۲۱۲	دهنو: ۱۹۰-۷۹
روسیه شوروی: ۷-۶	دیاله، ۱۳۶
روشنان: ۸۰	دیزج: ۱۶۱.
روم: ۳۰-۳-۲۰۰-۱۲۲-۱۲۳-۵۲-۳۴	دیزه: ۱۶۱
روماني: ۲۶	دیلمستان: ۳۶
روم شرقی: ۱۸۲-۱۸۰-۳۲	دیلمقان: ۱۶۱-۱۳
رویان: ۹۶	دیلمگان: ۱۶۱-۱۳
ری: ۱۶۹-۱۶۵-۱۵۴-۱۴۶-۶۸	دینور: ۲۰۰-۱۶۱-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶
ریگش دشت: ۷۹	
ریگستان: ۸۰	
ریو: ۸۰	

**ز**

- سپاهان: ۱۵۴  
 سرا: ۲۹  
 سر آب-سر او: ۱۹۷-۴۲  
 سرخاب: ۷۹  
 سرخان: ۷۹  
 سرخس: ۱۹۵  
 سرخکت: ۸۰  
 سرخه: ۱۶۲  
 سردرود: ۱۶۱  
 سرمنای: ۸۶  
 سرمتبا: ۲۷  
 سرمته: ۲۷  
 سرنگام: ۷۰  
 سریر: ۳۷  
 سند: ۱۸۵-۷۶-۷۴-۷۰-۶۷-۶۶-۶۵  
 سفیدیل: ۸۰  
 سکاسنا-سکاسن: ۱۱۹-۱۱۷  
 سکاکت: ۸۰  
 سکدی-سکدلو: ۱۶۲  
 سکستان: ۱۵۴-۱۵۵  
 سلماس: ۱۶۱-۴۲-۴۰-۳۶  
 سمرقند: ۸۰-۷۲  
 سمنگان: ۷۹  
 سن پترزبوروگ (SPb): -۴۷-۴۶-۴۳  
 سند: ۱۸۳-۱۸۱-۱۲۶-۵۵-۵۴-۵۲  
 سنگ آهاد: ۸۰  
 سنگ دیزه: ۸۰  
 سوران: ۱۹۰  
 سوریا: ۱۵۲-۱۳۸  
 سوزی: ۱۰۸

- زابل: ۱۴۳  
 زابلستان: ۱۸۱  
 زاغه: ۱۶۱  
 زاکاتالا: ۵۳  
 زاگرس: ۱۵۰-۱۲۹  
 زر: ۷۹  
 زرافشان: ۷۹-۶۵  
 زرخشن: ۸۰  
 زرگران: ۸۰  
 زرنده: ۱۶۴  
 زرین آباد: ۱۶۱  
 زرین رو: ۱۶۲  
 زنجان: ۱۹۷-۱۶۱-۱۳  
 زنجیران: ۱۶۱  
 زندرامش: ۸۰  
 زنگان: ۱۳  
 زنوز: ۱۶۲-۴۲

**س**

- سانینی: ۹۵-۹۴  
 سانا گیدی: ۷۰  
 ساری: ۱۹۷-۹۷  
 ساکاسنا-سکاسن: ۳۲  
 ساوه: ۲۰۵-۱۶۲  
 شریم: ۹۵-۹۴-۸۵  
 سبزوار: ۶۷

شتر: ۱۶۱	سوگولو: ۱۶۲
شروان-شیروان: ۳۶-۳۹-۴۶-۴۷-۱۸۷-	سومقائیت: ۴۶
۲۰۷-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-	شهرورد: ۱۶۱
شروانده: ۱۶۱	سیاه آب: ۷۹
شکان: ۸۰	سیاه چشم: ۱۶۱
شم: ۸۶	سبب: ۸۰
شماخی-شماخیه: ۳۹	سیبری: ۱۱۲
شکور: ۴۲-۴۱-۴۹-۳۶-۳۹-	سیحون: ۱۹۸-۱۹۰-۱۸۹-۱۸۰-۸۸
شوروی: ۴-۷-۸-۹-۱۷-۲۵-۴۶-	۲۰۱
-۱۳۶-۱۳۴-۱۳۰-۱۰۳-۹۰-۸۹-۸۲	سیردریا: ۱۸۹-۱۸۰-۱۶۴-۸۹-۷۹
-۲۲۲-۲۲۱-۲۱۹-۲۱۷-۲۱۶-۲۱۵	۱۹۱-۱۹۰
۲۲۲	سبتان: ۱۵۴-۶۹
شوش: ۱۰۱	سبجان: ۳۵
شومر: ۱۱۶	ش
شیرآباد: ۸۰	شاپران: ۴۱-۳۶
شیرین: ۱۶۱	شاپورخواست: ۳۶
شبکاگو: ۲۳	شاپورگان: ۸۰
ط	
طارم-طرم: ۳۶	شادکان: ۸۰
طالش: ۱۶-۱۷-۱۳۴-۱۷۳-۱۷۴-	شاش: ۷۹
طبرستان: ۹۶-۲۰۰	شاکاش-شکه-شکی: ۴۶-۴۱-۴۶-۳۶-۳۴
طخارستان: ۱۸۱-۱۸۵	۴۷
طوج: ۲۲	شاکاش: ۱۱۹
ع	
عراق: ۲۰۰-۱۶۶	شام: ۲۰۰
عراق عجم: ۵۳	شامخونه: ۴۱-۳۹-۳۶
عربستان: ۲۱۲	شاودار: ۷۹
	شاهجان: ۱۳
	شهرورد: ۴۴
	شاهگان: ۱۳

۲۵-۳۴-۳۴-۴۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۶-۲۳  
۹۲-۵۷-۵۶-۵۳-۵۲-۵۱-۴۷-۳۹-  
۱۱۶-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۱۱۰-۱۰۵  
۱۲۲-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷  
۱۳۰-۱۲۹-۱۲۷-۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳

۱۳۶-۱۳۵-۱۳۴-۱۳۳-۱۳۲-۱۳۱  
۱۸۲-۱۸۰-۱۷۳-۱۵۵-۱۵۴-۱۵۳  
۲۰۱-۲۰۰-۱۹۸-۱۸۹-۱۸۷-۱۸۵

۲۱۱-۲۱۰-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۷-۲۰۳  
۲۱۸-۲۱۷-۲۱۶-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۲

۲۲۲-۲۱۹

قلع: ۱۸۹

قلعه: ۴۴

قلعه سرخ: ۱۶۱

قلعه کهران: ۴۴

قم: ۱۶۴

قندوز: ۷۹

قندھار: ۶۷

قوزلو: ۱۶۲

قبصريه: ۱۵۲

## ک

کابل: ۱۸۲-۶۷-۶۵

کاہستان: ۱۸۱

کاپادوکیه: ۱۵۵

کادوسا: ۱۱۷

کارارود—قارارود: ۱۶۲

کاربنگ—کاربنج: ۷۹

کارسلک: ۵۳

کاروان: ۱۶۱

## غ

غزنی: ۱۹۴

## ف

فارس: ۲۰۰

۲۰۱-۱۶۶-۱۶۵

فاریاب: ۱۹۵-۱۹۰-۸۰

فراخ کرت: ۹۶-۸۹-۸۸

فرآکیه: ۱۸۵

فرخنه: ۷۹

فرغانه: ۹۷

فیروزه: ۸۰

## ق

قارارود: ۱۶۲

قارص: ۵۶

فالی قلا: ۳۷

قبادیان: ۳۹

قبن: ۱۷۳

قبله: ۲۹-۴۸-۴۱-۳۹-۳۶-۳۵-۳۲

قراسو: ۸۱

قراکول: ۸۱

قره باغ—قراباغ: ۴۵

قزل اوزن: ۱۶۲

قر لجه: ۱۶۲

قزوین: ۲۰۶-۲۰۵-۱۶۴-۱۲۶

قفاز: ۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۹-۷-۶-۳-۲-۱

کنگ در- کنگ دیز: ۸۸-۸۷	کاریان: ۱۵۷
کنگه- کنگه: ۸۸	کارین: ۱۲۸
کوبان: ۵۳	کاشان: ۲۲
کوتایسی: ۵۳	کافرنیگان: ۷۹
کور: ۳۷-۳۱	کالف: ۷۲
کورپولیس: ۳۲	کامبچان- کامیستا: ۳۴-۳۳
کوشک معان: ۸۰	کان بادام: ۸۰
کوفه: ۱۴۸-۱۴۷-۱۴۵	کبلگ: ۳۲
کولسره: ۳۶	کبودان: ۱۶۱
کومرود: ۷۹	کبود: ۸۰
کوهک: ۷۹	کجور: ۱۶۱
کهن در: ۷۹	کر: -۴۷-۴۶-۴۱-۳۷-۳۲-۳۱-۱۸-
کبر و ف آباد: ۳۹	۱۱۸-۱۱۵-۵۲-۵۱-۴۹-۴۸
کیف: ۴۴	کرلا: ۱۰۹
کلیکه: ۱۵۴-۳۷	کراون: ۴۷
-	
کردستان: ۱۲۱-۱۳۷-۱۱۶-۵۳	
۱۹۶-۱۷۵-۱۴۶	
کر شاب: ۷۹	
کرمان: ۲۰۰-۱۵۵-۱۵۴	
کرمانشاهان: ۱۴۶	
کربنیگان: ۱۷۵-۱۶۳	
کرد: ۱۷۹	
کربمه: ۲۱۰-۱۱۱	
کشن: ۸۰	
کشکه: ۷۹	
کشکه دریا: ۷۰	
کشیهن: ۸۰	
کلان رود: ۱۶۲	
کلاب: ۷۹	
کلیبر: ۴۲	
کمره: ۸۰	

-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶-۱۴۲-۱۴۳	گلبن فبه: ۱۶۳-۱۷۵
۱۶۵	گنجک-گنجه: ۱۰۳-۵۳-۴۳ ۲۱-۳۹
ماد آنروباتان: ۱۴-۱۵-۱۸-۱۸-۱۵-۱۱۷-۳۳	۲۱۲-
۱۱۸-۱۲۱-۱۵۰-۱۵۲-۱۱۸	گو: ۶۶
ماد اتورپاتکان: ۱۲-۱۱۴-۱۵۰-۱۲۱-۱۱۴	گوراب: ۹۷
۱۵۱	گوربند: ۷۹
مادان: ۱۶۱	گو گمل: ۱۵
مادای: ۱۳۸	گوه: ۶۶
مادبزرگ: ۱۴-۱۶۵-۱۵۰-۱۴۶-۱۶۵-۲۰۰-۱۶۸	گیون-گیهون: ۲۹
۱۶۶-۱۲۱-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۴-۱۴	گیگر: ۶۵
مادخرد: ۱۶۶-۱۶۵-۱۶۵-۱۵۳-۱۵۲-۱۴۶-۱۳۱	گیلان: ۱۷۲-۱۷۳-۹۲-۵۶
۱۶۸	گیلاندوز: ۱۶۱
مادکوچک: ۱۴-۱۲	گیلانده: ۱۶۱
مارببورگ: ۸۸	گیلان فعلون: ۴۴
مازندران: ۱۵۰	
ماکوها کوبه: ۴۴	
ماناماننا: ۱۴۰-۱۳۹-۱۱۶	L
ماوراء النهر: ۱۹۴-۱۷۱-۸۲-۸۱-۷۴	لاهرود: ۱۶۱
۲۰۰-۱۹۵	لاهیجان: ۱۶۱
ماوراء قفقاز: ۵۲	لایز بیگ-لیز بیگ: ۸۸-۶۷-۵۲-۴۲
ماه: ۱۴۹-۱۴۸-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۴	۱۷۲-۱۱۷-۹۲-۹۲
ماه آباد ماد آباد: ۱۶۱-۱۴۲	لنگران: ۱۳۴-۱۷
ماهات: ۱۴۹	لبنگراد: ۲۰۲-۱۸۳-۱۲۹-۱۲۱
ماه البصر ماه بصره: ۱۴۸-۱۴۷	لیدیا: ۱۲۸
ماه الكوفه، ماه کوفه: ۱۴۸-۱۴۷	بلان: ۲۰۵
ماهان: ۱۶۱	لیوکند: ۷۹
ماه دینور: ۱۴۶	M
ماه روز: ۸۰	ماد: ۱۵-۱۵-۷۳-۶۳-۵۳-۴۹-۳۵-۲۶-۱۸
ماهستان: ۱۶۱	-۱۱۷-۱۱۶-۱۰۹-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۲
ماهنهارتند: ۱۷۱-۱۶۵-۱۴۷-۱۴۶	-۱۴۲-۱۴۱-۱۳۹-۱۳۸-۱۳۶-۱۲۹

میانه-میانج: ۱۶۱-۴۴-۴۰-۳۶	ماهین: ۱۴۹-۱۴۶
میور: ۱۰۹	مایان: ۱۶۱-۱۴
میشان: ۱۵۲	مجارستان: ۲۶
میمند: ۱۶۱	مخاچ قلعه: ۵۰
مداوا (ماه آباد): ۸۰	
مداین: ۱۶۶	
مدرس: ۱۰۹	
مدیا مجکت: ۸۰	
مدیترانه: ۸۸-۸۵	
مذینه: ۲۱۲	
مراگه: ۲۰۳-۱۷۷۴-۴۴-۴۰-۳۶	
مردان قم: ۴۲	
مرزین: ۸۰	
مرغاب: ۷۰	
مرگیان: ۸۰-۷۰	
مرند: ۴۴-۴۰-۳۶	
مرزو: ۹۰-۸۳-۸۰-۷۰-۶۷-۶۶-۶۵	
-۱۶۶-۱۶۵-۱۲۸-۱۲۷-۱۲۶-۱۶۱	
۱۷۱	
نهرالملک: ۳۲	
نیریز: ۳۶	
تبابور: ۶۷	
نیم آور: ۱۶۱	
و	
واردانانکرت: ۳۶	موج شکن: ۹۱
و خاپ: ۷۹	موصل: ۱۵
و خشن: ۷۹	موفان: ۳۶
و خشو: ۷۹	مهرداد کرت: ۶۵
و رارود: ۷۹	مهندودارو: ۱۰۲
ورثان: ۴۱-۳۹-۳۷-۳۶	مهنه سیهنه: ۸۰
میاندوآب: ۱۶۱	

هشتادسر: ۱۶۱	وردان: ۳۶
هشتسر: ۱۶۱	ورمند: ۸۰
هفت رود: ۷۹	وشگرد: ۷۹
همند: ۶۵	وکشو: ۷۹
همدان: ۱۰۴-۱۱۵-۱۰۶-۱۶۵-۱۶۶-۱۷۱-۲۰۰	ولادی ققاز: ۳۰
هندوستان: ۱۸۲-۱۱۰-۱۰۹-۷۲	ولگا: ۱۸۰-۱۱۲-۱۱۱-۶۲-۲۹
هندوکش: ۷۹	ه
هیرگان: ۷۰-۶۹-۶۸-۱۳	هاربا: ۸۰
هیلمتلهیرمند: ۷۹-۶۹-۶۷-۶۵	هامون: ۶۷
ی	
پالقوزآغاج: ۱۶۱	هایستان: ۱۲۵
بان-تسای: ۲۸	هراء: ۶۶
پکهدار: ۱۶۱	هرانیمی: ۶۶
پمگان: ۸۰	هرات: ۶۶-۶۵
ینگی کستن: ۱۹۰	هربرز: ۶۶
پونان: ۱۰۴-۲۴	هرزنده: ۱۶۳
	هروم: ۳۹
	هری رویهیررود: ۷۰-۶۷-۶۶
	هشتادجفت: ۱۶۱

# نام تیره‌ها، قبیله‌ها

## و دیگر نامها

آق قویونلو: ۴۵-۲۰۳

آل: ۲۵

آلانها: ۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۲-۱۹-۱۸-۱۲۴-۱۲۵-۱۱۵-۱۱۷

آلبانها: ۱۸-۱۹-۱۱۵-۵۲-۳۲-۱۱۷-۱۱۸

آلدر-آلدری: ۱۱۸-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۸-۱۲۲-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷

آل افراسیاب: ۱۹۴

آل بویه: ۱۹۲

آل سیمچور: ۱۹۲

آل ماردي: ۱۰۸

آوارها: ۱۸۰

### الف

اتاپکان: ۲۰۳

دانتحاد اسلام: ۲۱۱

دانتحاد وترقی: ۵۹-۲۱۱

اتور: ۱۳

احسن التقاضیم...: ۴۱-۴۰-۱۶۹-

۱۷۰

اخبار الطوال: ۱۲۷

ارشکیان: ۲۸

آ

آنورها: ۲۷-۲۸

آبان یشت: ۶۹-۸۹-۹۱

آذر: ۱۳-۱۶۹

آذری: ۷۸-۱۲۳

آر: ۱۲۰

آرامیان: ۱۰۰

آرانها: ۲۵

آربیان: ۱۵-۱۸-۱۲۲-۷۲

آربایی-آربایان: ۶۵-۶۴-۲۲-۶۶

-۶۷-۶۸-۷۰-۷۲-۷۳-۸۹-۹۰-۹۸

-۱۰۱-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۵۲-۱۵۷

-۱۵۸-۱۶۰-۱۶۵-۱۶۷-۲۰۷

۱۴۰

آس: ۲۸-۲۹

آسها: ۲۹

آسیانی: ۱۱۰

آشوری-آشوریان: ۱۳۵-۱۳۷-۱۳۸

۲۰۸-

اوستا: ۱۳-۶۴-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴	-۷۲-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴	از بیک: ۱۶۳
۹۸-۹۴-۹۳-۹۱-۹۰-۸۹-۸۷-۸۶-۸۵		استاجلو: ۲۰۶
۱۶۴-		«استقلال»: ۲۱۳
اوگروفین: ۱۸۶-۷۷	-۱۴۷-۱۴۶-۱۴۵-۱۰۴-۲۹	اسلام: ۱۶۴
اویغور: ۱۸۹	۱۹۳-۱۹۲-۱۹۱-۱۶۸-۱۵۳-۱۲۹	اسکیت: ۱۳۹-۱۰۳
ایریان: ۳۲-۱۹		اسکیشی: ۱۰۸
ایر: ۱۵۸-۱۲۰-۳۴-۲۵-۲۲	-۱۳۰-۱۰۶-۸	اشکانی-اشکانیان: ۱۶۷-۱۵۸
ایرانی-ایرانیان: ۱۸-۹		اشکناز: ۱۳۹
۲۴-۲۳-۲۲-۳۰-۳۵-۳۲-۳۰-۱۸-۹		اشگوزا-ایشگوزا: ۱۲۹
۹۶-۹۵-۹۴-۹۲-۹۰-۸۶-۸۲-۸۱-۷۸		اعراب: ۱۸۴-۱۲۳-۱۲۸
-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰-۹۸		اکدیان: ۱۰۰
-۱۲۲-۱۳۳-۱۳۲-۱۳۰-۱۲۶-۱۰۶		البلدان: ۱۲۹-۱۲۷-۳۷-۳۶-۳۲-۱۲
-۱۵۰-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۰-۱۳۷-۱۳۶		۱۶۹-۱۵۶
۱۷۹-۱۶۳-۱۵۹-۱۵۸-۱۵۷		الفهرست: ۱۷۰-۱۶۶-۱۶۵
-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۶		الکامل: ۱۹۶
ایلامی: ۱۱۵		المالك والمالک: ۱۰۸-۴۳-۴۱-۳۲
ایلامیان: ۹۹-۶۳-۱۱۰-۱۰۷-۱۰۰		۱۷۱-
ایلخان: ۲۰۳		اماردها مردها: ۱۲۱
ایلخانی: ۲۰۶-۲۰۳		امپراتوری عثمانی: ۲۱۲-۲۱۱
<b>ب</b>		امردی: ۱۰۸
باختریان: ۶۴-۶۳		امویان: ۱۲۸
بایانه‌یات: ۱۸۹		اویان-اوئیان-اویدیان-اویدینیان-
بایندر: ۱۸۹	-۱۱۷-۱۱۶	اینان:
برهان قاطع: ۴۵	-۱۰۷-۱۰۰-۹۹-۸۴-۸۳-۲	اورادتو:
بغ بارتون-بغ پارتون: ۱۰۷		۱۴۰-۱۳۹-۱۲۷-۱۲۶
بلشویک: ۲۱۴-۶		اورارتی-اورارتوبی: ۱۳۷
بلوچها: ۱۵۰		اورارتیان-اورارتوبیان: ۶۳-۱۱۶
بندهشن: ۸۸-۸۶-۶۸-۶۴		۱۳۷
		اویس: ۲۸

تاریخ مژروطه ایران: ۲۱۹  
 تاریخ هیجده ساله آذری ایجاد: ۲۱۸-  
   ۲۲۱-۲۱۹  
   ۱۳۲-۱۲۰-۲۵-۲۴-۱۵-  
   ۱۵۹  
   ۱۳۲-۱۲۹-۲۱-۱۲-  
   ۱۸۹-۱۸۵-۱۸۲-۱۵۹-۱۴۶-۱۳۳  
   ۱۹۱  
   تامانها: ۷۰  
   ترک: ۳-۲۲-۶۲-۶-۳  
   ۱۰۲-۱۰۶-۱۰۱-۱۰۰-۹۹-۸۲-۸۳  
   ۱۸۵-۱۸۲-۱۸۰-۱۱۲-۱۱۱-۱۰۹  
   ۲۰۱-۱۹۰-۱۸۹-۱۸۸-۱۸۷-۱۸۶  
   ۲۱۴-۲۰۶-۲۰۵-۲۰۴  
   نرگان: ۶-۵-۲-۳  
   ۹۹-۹۸-۸۲-۸۳-۸۲-۸۱-۷۸-۷۵-  
   ۱۱۲-۱۱۱-۱۱۰-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۰  
   ۱۴۲-۱۶۲-۱۶۲-۱۵۹-۱۳۲-۱۲۹  
   ۱۸۵-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۹  
   ۱۹۲-۱۹۱-۱۹۰-۱۸۸-۱۸۷-۱۸۶  
   ۲۰۱-۱۹۹-۱۹۸-۱۹۷-۱۹۵-۱۹۳  
   ۲۱۵-۲۱۴-۲۱۳-۲۰۸-۲۰۴  
   نرگان جوان: ۶۱  
   ۲۰۷-۲۰۶-۶۱-۵۶  
   نرگان دوچار: ۵۶  
   ۲۰۳-۱۹۶-۱۸۳-۷۵  
   ترکان نرگان: ۷۵-۶۱-۶-۵-۶-۷  
   ترکسی: ۱۳۲-۱۳۳-۱۱۰-۱۰۰-۹۰-۸۲-۸۲  
   ۲۰۱-۱۸۲-۱۷۹-۱۶۲-۱۶۱-۱۶۰  
   ۲۱۱-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۷-۲۰۶-۲۰۵  
   ۲۲۲-۲۱۹-۲۱۹-۲۱۲  
   نشر: ۹۶

پنی امیه: ۱۸۵-۱۲۸  
 پنی عباس: ۱۸۷  
 پیگدلی: ۱۸۹

## پ

پارت: ۲۶  
 پارتها: ۱۵۰-۱۰۶-۱۰۱-۳۲  
 پارتنی-پارتیان: ۱۰۷-۶۳-۲۵-۲۳  
   ۱۳۰-۱۲۴  
 پارسها: ۱۵۰-۱۰۳  
 پان اسلامیم: ۶۱-۵۹  
 پان تورانیم: ۸۵-۸۲-۸۲-۵۹  
 پان تور کبیت: ۶-۵۹-۶۲-۶۳-۶۲-۸۲  
   ۱۱۰-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۱-۱۰۰-۹۹-۸۳  
   ۲۱۵-۲۱۴-۱۱۲-۱۱۱  
 پان تور کیسم: ۸۲-۸۲-۶۲-۶۱-۵۹  
   ۱۱۲-۸۵-۸۶  
 بهلوی: ۱۲-۵۳-۶۲-۶۶-۷۳-۸۶  
   ۱۶۸-۱۶۶-۱۶۵-۱۵۱-۱۲۲-۱۲۳  
   ۱۷۸-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۹-

## ت

تاتاب: ۱۲۹  
 تاتار: ۲۱۰-۲۰۸-۰۲-۲۹  
 تاتها: ۱۳۲-۱۲۹  
 تاسی: ۱۷۵-۱۶۳-۱۳۲  
 تاجیک: ۲۰۵  
 تاریخ الرسل والملوک: ۱۴۵-۱۴۲-۱۴۵-۱۴۲  
   ۱۸۲-۱۸۱-۱۵۶-۱۵۲

	تقویم البلدان: ۲۳
	تورک: ۹۲-۹۳-۹۰-۸۲
	توراند توردا: ۱۰۳-۱۰۲-۷۳
	۱۲۶
	تورانیان: ۹۴-۹۳-۹۲-۹۰-۸۲-۳
	۹۸
	تورک: ۸۲-۷۷
	تورکیوت: ۷۷
	تورکیو: ۷۷
	تشریش-تیرشت: ۸۹
خ	
خزران: ۱۲۹-۱۲۵-۳۴-۲۹-۱۸	
۱۸۹-۱۸۵-۱۸۳-۱۸۲	
خوارزمشاهیان: ۲۰۳	
خوارزمیان: ۷۰-۶۴-۶۳	
خوزی: ۱۶۶-۱۶۵-۱۰۸	
د	
دواویدی: ۱۰۹	
ذ	
ذوالقدر: ۲۰۶	
ر	
روس-روسها: ۱۰۵-۵۲-۴۸-۴۷-۲۸	
۲۱۲-۲۱۱-	
روضات الجنان: ۱۷۶-۱۷۵	
روکسولانها: ۲۲	
رومی-رومیان: ۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳-۴۲	
۱۸۴-۱۶۳-۱۳۰	
روملو: ۲۰۶	
ز	
زین الاخبار: ۱۹۶	
ج	
جاودانیان: ۱۶۹	
جلانی: ۱۲۴	
چ	
چپن: ۲۱۰	
چوبانیان: ۲۰۳	
چینی: ۱۸۶-۱۷۹-۸۸-۷۷-۲۸	
ح	
حزب اتحاد و ترقی: ۲۱۱-۵۹	
حزب آذربایجان: ۲۲۱	
حزب اسلامی و دموکرات مساوات:	
۲۱۳-۲۱۲	
حزب دموکراتیک اسلامی مساوات: ۶	
حزب دموکراتیک فدرالیستهای مساوات	
ترک: ۲۱۳-۶	

سوارها: ۱۱۰-۱۰۰-۶۳	ز
سورن: ۱۵۵	ذو زانها: ۱۷۹
سیراکها: ۲۷	
سباک: ۱۲۰	
سلبو: ۱۱۹	س
ش	
شاملو: ۲۰۶	ساسانی: -۸۶-۷۱-۳۹-۳۶-۳۳-۲۳
شاهنامه: ۸۷-۸۶	-۱۵۵ -۱۵۲ -۱۳۲ -۱۲۵ -۱۲۲
شدادیان: ۱۹۶	۱۸۵-۱۸۴-۱۸۱-۱۸۰-۱۶۷
شرفنامه: ۳۹	-۱۴۴-۸۴-۷۶-۷۲-۵-۲
شمშ: ۱۳۸	۱۵۸-۱۵۷-۱۴۳-۱۲۷
شومری شومریان: ۹۹-۱۰۰-۱۰۷-	سالور: ۱۸۹
۱۱۶-۱۱۰	سامانیان: -۱۹۳-۱۹۱-۱۹۰-۸۱
ص	۱۹۴
صفویان: ۲۰۶-۲۰۵	سامیان: ۱۰۰
صورة الارض: -۱۷۲-۷۲-۲۰-۳۸-۳۷	سان: ۸۲
۱۲۳	санسکریت: ۹۳
ط	سرمان: ۸۶-۸۵
طالشان: ۱۲-۱۲	سرمت: ۹۵-۹۴-۹۲-۸۶-۷۳-۲۲-۲۶
طنان: ۱۸۴-۹۹	سرمتها: ۱۵۰-۸۶-۴۷-۳۱-۲۶
ع	سرمنان: ۲۷
عنانی: -۳۰۶-۲۰۳-۶۱-۶۰-۵۶	سریانی: ۱۶۶-۱۶۵
۲۱۲-۲۰۷	سفدیان: ۶۳
	سكا-سكایی: -۹۲-۹۰-۸۶-۷۳-۶۳-۳۷
	-۱۳۹-۱۰۵-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۰-۹۳
	۱۴۰
	سكن: ۸۰
	سلامنة روم: ۲۰۳
	سلجوقي: -۲۰۰-۱۹۹-۱۹۸-۱۸۷
	۲۰۳-۲۰۱
	ملوکیان: ۱۵۸-۱۳۰
	منی ملوک الارض: ۱۴۹-۱۴۸

کلس-کاسب: ۱۲۲	غرب: ۱۷۲-۱۷۱-۶۱-۳۹
کاسی: ۱۲۲-۱۱۲	
کاسپیان: ۱۲۲-۱۱۷-۱۱۵-۱۱۴	
کاسپین: ۱۷	غ
کاسی-کاسیان: ۱۱۵-۱۰۰-۶۳	غز: ۲۰۹-۲۰۳-۱۹۸-۱۹۲-۱۸۲-۸۲
کامیش-ها: ۱۱۸	-۱۹۱-۱۹۰-۱۸۹-۱۶۴-۴۷
کرد-کردان: ۱۷۵-۱۷۲-۱۲۳-۱۰۱	-۱۹۷-۱۹۶-۱۹۵-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۲
۱۹۶	۲۰۸-۲۰۴-۲۰۰-۱۹۹
کردی: ۱۷۷-۱۷۲-۹۳	۱۹۶-۱۹۲
کلدانی: ۱۲۲-۱۲۱-۱۲۹	
کمونیسم: ۲	ف
کوئیان-کوتی: ۱۱۶-۱۱۵-۱۰۰-۶۳	فرقة دموکرات آذربایجان: ۲۲۲
۱۱۲	۲۲۵-۲۲۲-۲۲۳
کورد: ۳۲	فروندین پشت: ۱۵۴-۹۵-۹۲
کوفیان: ۱۲۸	فریانها: ۹۱
کیان: ۸۵-۷۲	فهلویه: ۱۷۱-۱۶۶-۱۶۵
کبداریان: ۱۲۲	
کبدان: ۱۷۹	ق
کبیریان: ۱۲۰-۱۲۸	فاجار: ۲۱۱-۲۰۶
گ	فارنهایا: ۱۵۵
گانها: ۹۱	گچاق- فچاق: ۱۹۴-۱۸۹-۱۶۴-۸۲
گاردمان: ۱۲۰	۲۰۹
گرجی: ۱۳۰-۱۲۲-۳۲-۲۲	قر اخانیان: ۱۹۳
گرجیان: ۳۲-۲۸-۱۹	قر اقویونلو: ۲۰۳-۱۷۵-۲۵
گرگرها: ۱۳۲-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹	قرقیز- فرغیز: ۲۱۰-۱۸۳-۱۶۲
گیلانیان: ۱۵۰	قزاق: ۲۱۰
گلکی: ۱۷۵-۱۷۲-۱۷۳-۹۲-۹۳	قلچ: ۱۸۹
ل	ک
لرها: ۱۵۰	کادوسان: ۱۷-۱۶

	مهر: ۶۶	لگ: ۱۱۸
	مهران: ۱۲۸-۱۲۷-۱۲۶	لولویی-لولویان: ۱۱۶
	مهریشت: ۷۲-۷۰-۶۶-۶۵	
	مینابیان: ۱۰۰-۶۳	
	مینوگگ خرد: ۸۸	
		م
		مادان-سادها: ۱۰۳-۱۰۴-۶۸-۱۴-۱۲
		-۱۴۲-۱۴۰-۱۳۸-۱۳۷-۱۰۵-۱۰۴
		۲۰۷-۱۵۰-۱۴۹-۱۴۳
		مادیگان: ۱۴۳
		مارکبیم: ۲
		مازندرانیان: ۱۵۰
		ماساگتیان: ۹
		ماناها: ۱۴۰-۱۳۸-۱۳۷
		ماناماننا: ۱۴۰-۱۳۹-۱۱۶
		مجارها: ۱۸۶-۷۷
		مجوس: ۱۵۲-۱۵۱
		مجرها: ۱۸۶-۷۷
		مرrog الذهب...: ۸۳-۸۳-۷۲
		مزدینا: ۶۲
		مالک و ممالک: ۱۰۸-۸۰-۴۳-۴۲-۴۱
		۱۷۱
		سادات: ۲۱۵-۲۱۴-۲۱۳-۶
		ساداتیان: ۲۱۶ ۲۱۵-۲۱۴-۶
		طلع العدین: ۴۵
		معجم البلدان: ۱۷۳-۴۸-۴۳
		مخسبک: ۱۱۲
		مغان: ۱۵۵-۱۵۴-۸۰-۴۸-۴۶
		۲۰۸-۲۹
		مغول: ۲۰۸ ۲۰۳-۷۵
		منی: ۱۳۹
		موخوی: ۱۱۴
	های: ۱۲۵	
	هپتا لیان-هفتالیان: ۱۸۶-۱۸۱-۷۸	
	هخامنشی: ۱۱۴-۱۰۸-۱۰۲-۷۳-۱۵	
	هخامنشیان: ۱۲۹-۱۰۸-۶۸-۱۵-۱۲	
	۱۵۸-۱۵۳	
	هرزنی: ۱۷۵-۱۶۳	
	-۱۰۰-۹۹-۸۶-۷۸	
	هند و اروپایی: ۱۸۶-۱۳۷-۱۲۲	
	هندوان: ۸۹	
	هندواربرانی: ۱۰۳-۱۰۲	
	هوریان: ۱۰۰-۹۹-۶۳	
	هومان: ۸۷	
	هونیها: ۱۲۲-۷۷-۳۵-۳۴-۲۹-۱۸	
	۱۸۵-۱۲۸	

میلان: ۳۶۰-۱۰۰-۱۰۲	۱۵۷-۱۵۶
هیون-نو: ۷۷	پوایشت: ۹۱
یونانی: ۱۲-۱۲-۱۱۲-۲۱-۱۴۱-۱۴۲	یونانیان: ۱۵-۳۲
بنا: ۹۸-۹۳-۸۷-۸۵-۶۷۰-۶۴	بوریوک: ۷۷
بشتها: ۶۵-۶۶-۶۸-۶۹-۷۳-۸۷-۸۸	یهودان: ۱۰۰-۱۲۹
-۹۱-۹۵-۹۶-۱۰۲-۱۴۲	

ی

بنا: ۹۸-۹۳-۸۷-۸۵-۶۷۰-۶۴  
بشتها: ۶۵-۶۶-۶۸-۶۹-۷۳-۸۷-۸۸-۹۱-۹۵-۹۶-۱۰۲-۱۴۲-۱۰۴-۹۶-۹۵-۹۱

## خطاهای چاپی

با عرض پوزش از خوانندگان ارجمند، خواهشمند است پیش از مطالعه کتاب خطاهای ناشی از حروف چینی و چاپ را تصویب فرمائید.

صفحه	سطر	خطا	درست
۵۶	۱۰	آذبایجان	آذربایجان
۸۸	۱۳	پیرامون	پیرامون
۸۵	۷	ارسطورهای	اسطورهای
۱۰۷	۹	زیان	زبان
۱۰۸	۱	متلعلی	متلعلی
۱۱۲	۱۷۹۸	Mukhoi	Muchoi
۱۱۷	۱۵	گروههای	گروههای
۱۲۱	۲	آوردند	آوردن
۱۲۸	۱۰۹۹	حمله بر دند و	حمله بر دند . در
		جوانشیر	روزگار حملة
			تازیان، جوانشیر
۱۳۴	۴	جدا بود	جدا بودن
۱۴۵	۱۰	بنو عامر بن نوی	بنو عامر بن نوی
۱۴۵	۱۱	عبدین و هبان	عبدین و هیبان
۱۴۷	۵	خبر	جز
۱۷۰	۱۶	پیر امرن	پیرامون
۱۷۸	۹	آگاهی دارند.	آگاهی دارند،